

در بیان اصل ثانی از اصول خمسه که آن عدل او تعالی است بدانکه عدل از صفات فعل [illegible]
هرچند صفات فعل غیر آنکه است منحصر در آن نیست لکن چونکه عمده ارکان ایمان است و میان
دو فرقه عظیمه از فرق اسلام یکی اهل حق یعنی فرقه ناجیه امامیه و دیگری نواصب لئام [illegible]
این مسئله نزاع واقع است و مباحث کثیره با این متعلق است اهتمام شأن آن [illegible]
واقع شده و از بیان [illegible] در ضمن مباحث [illegible] اصل [illegible]
فروع [illegible]
[illegible]
[illegible] باید تحقیق مباحث آن [illegible] و فصل [illegible]
[illegible] قادر [illegible] واقع [illegible]
[illegible] فاعل بالقدرت [illegible]
[illegible] حسن و قبح [illegible] علی الاطلاق [illegible]
است که در معنی حسن و قبح [illegible] استحقاق ثواب و استحقاق [illegible]
این صفات با افعال [illegible] اما [illegible] اهل [illegible]
[illegible] فعل [illegible]

شرع جهت حسنی و قبحی می باشد که فاعل آن نسبت بآن مستحق مدح یا ثواب و ذمت یا عقاب میگردد
و گاه است که میرسد بآن عقل نزد همه یعنی بسبب ظهور آن بجهتی که همه آنرا می فهمند مانند نیکی راست گفتن
در جایی که نفع ظاهر هم داشته باشد و بدی دروغی که ضرر رساند و گاه است که حسن و قبح بعضی
افعال بتامل و فکر ظاهر میشود و گاه است که عقول قاصره بکنه آن نمیرسد و از زبان شارع حسن و
قبح آن لایح میگردد مثل حسن روزه آخر ماه رمضان و قبح روزه اول ماه [illegible] و امثال آن و اگر
حسن و قبح در اشیا در حد نفس آن نظر بذات آن یا نظر بصفات و اعتبارات لازمه آنها [illegible] ثابت نباشد بلکه فقط
از شارع محقق میشود امر و نهی شارع مستلزم ترجیح بلا مرجح میگردد چنانچه [illegible] است که از عقل دست
برداشته اند درین باب بمخالفت اهل حق گرویده میگویند که افعال در ذات خود حسنی و قبحی ندارند
حسن و خوبی و قبح و بدی سراسر تابع امر و نهی شارع است هر چه را شارع امر کرد حسن میشود
و هر چه را نهی میکند قبیح میشود پس اگر بکذب شارع امر و حکم کند همین کذب واجب و حسن
میشد و همچنین بقتل و خونریزیهای ناحق و معذب ساختن پیغمبران و مطیعان که تمام عمر در
مشقت طاعت و کلفت صبر و احتمال مصیبت گذرانیده اند اگر حق تعالی حکم و امر فرماید
همه حسن و خوب است و اگر ظالمان و سرکشان و عصات را بانواع الطاف و عنایات [illegible]
ترجیح دهد [illegible] و آنچه نزد ایشان خیر و حسن و صفت بخوبی و بدی متصف نشده اند
مگر بعد حکم شارع و این عقیده سخیف بعقل و نقل باطل است بجهت [illegible] و بعضی از آنها
بنابر اظهار حقیقت حال در ضمن بیان می آید اول آنکه بعضی چیزها مثل قبح کذب ضار
و حسن صدق نافع و همچنین خوبی انصاف [illegible] خصوص
[illegible]
[illegible]

کردن بین کبیره پریدن و سهو امریست بر وضوح که بر عاقل و دانشمند مخفی و پوشیده نیست
و منکران شریعت و ادیان حقه که تابع شرعی و طریقی نیستند نیز بحسن و قبح این امور معترف اند
و انکار آن انکار امریست ضروری و قابل اصغا و اعتنا نیست دوم مؤید این است آنکه اگر عاقلی
در کوهستان و جاهای بعید که آوازه دین و اهل دین در آن جاها نرسیده نشو و نما یابد و پس
عقل او تمیز رسد او را اختیار دهند در اینکه کلام راستی بگوید و بوسیله آن دیناری باو داده
شود و میان اینکه کذب و زور بر زبان آرد و دیناری باو حاصل شود ظاهر است که صدق را بر
کذب ترجیح خواهد داد و حال آنکه خبری از احکام شرع ندارد پس معلوم شد که خوبی و بدی چیزها
قطع نظر از شرع بعقل ثابت است دوم آنکه اگر همه افعال یکسان بوده باشد و یکی را بر دیگری
ترجیح نداشته باشد پس منع حقتعالی از یکی و حکم بدیگری معنی ندارد و ترجیح چیزیست بر چیزی بی آنکه
مرجحی داشته باشد سوم آنکه اگر ثبوت حسن و قبح موقوف بسمع باشد لازم آید که ظاهر ساختن
معجزات از و تعالی بر دست پیغمبر کاذب روا باشد و در اینصورت تمیز میان نبی صادق و
متنبی دروغگو باقی نخواهد ماند پس اثبات نبوت ممکن نخواهد شد و امثال این از فضایح و قبایح
کثیره بر این طریقه غیر مرضیه که اهلسنت آنرا اختیار کرده اند لازم می آید لکن از سفاهت اینها
چه عجب که مبالاتی از لزوم این امور نداشته باشند چه مرجحی نزد اینها حسن میتواند شد چهارم
آنکه آیات قرآنیه و کلمات فرقانیه مکذب قول اینهاست قال الله عز و جل وَاِذَا فَعَلُوا
فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللهُ اَمَرَنَا بِهَا قُلْ اِنَّ اللهَ لَا يَاْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ
اَتَقُولُونَ عَلَى اللهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ یعنی وقتی که قبیحی عمل می آرند میگویند که بر همین حال یافتیم
آبا و اجداد خود را و خدا امر کرده است ما را باین امور پس بگو ای محمد صلی الله علیه و آله که
خدا تعالی امر نمیفرماید بقبایح و بدیها آیا نسبت میدهید بخدا چیزی را که نمیدانید

و در جای دیگر میفرماید قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ یعنی بگوی
محمد صلعم جز این نیست که حرام کرده است پروردگار من امور قبیحه را آنچه ظاهر است قبح آن و آنچه پوشیده است
و همچنین دیگر آیات بسیار از کلام مجید نصاً و صراحةً دلالت بر مطلوب دارد و احادیث ائمه علیهم
السلام که مصدق مقال اهل حق است بسیار است اگرچه این مقام مقام ذکر سمعیات نبود لیکن
بعضی از آن بنابر الزام اهل سنت مذکور شد و مقصود اصلی ذکر دلائل عقلیه است مجملاً اهل سنت را
باعث بر اختیار این قول سخیف شده است که بسبب ظاهر بعضی از آیات و بعضی از مطالبات
بندگان را در افعال خود مجبور میدانند و این معنی مستلزم نسبت ظلم و عدوان و انواع قبایح
بطرف جناب باری تعالی میشود دین را بر تخلص از آن متمسک باین عقیده سخیفه شده اند و بنا
فاسدی بر اصل فاسدی نهاده اند چنانچه عنقریب واضح خواهد شد فصل دوم در بیان اینکه
خداوند عالم عادل است ظلم و فعل قبیح از او نمیکند و واجب را ترک نمیفرماید و تکلیف بمحال
نمینماید و فعل عبث از و صادر نمیشود شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ
وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ تفصیل این اجمال آنکه از
جناب قدس او تعالی صدور فعل قبیح و ترک واجب محال است چه قبیح چنانچه گذشت فعلی است که
فاعل آن در نظر عاقل حکیم مستحق مذمت و ملامت باشد و واجب آنست که فاعل آن در نظر عقلا
لایق مدح و ستایش باشد و تارک آن لایق مذمت مثل آنکه برای مطیعان و متمثلان احکام
و اوامر خود وعده اجر جزیل و ثواب جمیل کرده است پس اگر آن را ترک فرماید البته در نظر عقلا
حکیم بد کرده و مستحق مذمت میگردد و هرگاه بوعده خود وفا فرماید مستحق مدح و ستایش میگردد
پس چگونه این فعل از حضرت باری تعالی نظر بحکمت او محال است صدور فعل قبیح از تعالی
لیکن [illegible] دلیل عقلی بر این مدعی اینست که هرگاه واجبی از و ترک شود یا قبیحی سر زند [illegible]

از چند صفت بیرون نیست یا آنکه جاهل و دانا بقبح و بدی آن نیست مثل جاهلی که در حالت غفلت و جهل
مرتکب بعضی از معاصی میگردد یا آنکه علم ببدی آن دارد و قدرت و توانائی بر ترک آن ندارد مثل فاعل
بالایجاب که اثرش از و منفک نمیشود یا مجبوری که او را باکراه بر قبیحی وا دارند یا قدرت هم دارد
لکن محتاج است بآن و احتیاج خود را بدون فعل قبیح رفع نمی تواند کرد مثل محتاجی که طعامی نمی یابد
و برای رفع گرسنگی خود سرقه می نماید یا احتیاج هم بآن ندارد و عبثاً آن فعل را واقع میسازد پس
بنا بر اول جهل فاعل لازم می آید و بنا بر دوم عجز و بنا بر سوم احتیاج و بنا بر چهارم سفاهت و تمام
این امور بر او تعالی محال است پس قبیحی از و چگونه صادر تواند شد و واجبی چگونه ترک تواند کرد
پس لامحاله او تعالی عادل است و هو المطلوب چون اشاعره اهلسنت از کم شعوری خود و چونکه چیزی را
فی حد نفسه قطع نظر از حکم شارع نیک و بد نمی دانند بعدالت او تعالی قائل نیستند و قبیحی را نیز از ذات
او روا میدارند نمی فهمند که در این صورت علم به نبوت نبی و یقین بصحت شریعتی حاصل نمیتواند شد
و اعتماد بر وعده و وعیدی که فرموده است باقی نمی ماند و اکثری از ضروریات دین برهم میشود
بیانش آنکه اگر جناب باری تعالی بصفت عدالت چنانکه بیان کردیم متصف نباشد نبوت یکی از
انبیا ثابت نخواهد شد زیرا که هرگاه صدور قبایح از و تعالی روا باشد میتواند بود که او تعالی
باظهار معجزات تصدیق کاذب نموده باشد و با وجود این احتمال جزم به نبوت هیچ نبی [illegible]
حاصل نخواهد گردید و هرگاه این هم حاصل [illegible] شرایع و [illegible]
و وعد و وعید او حاصل نخواهد شد و نیز [illegible] ما خلقت الجن
والانس الا لیعبدون و قوله لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد
الرسل از ایجاد خلائق و ارسال [illegible]
احتمال [illegible]

این جاری شده است خواهیم گفت که از کجا چه علم یا یقینی موقوف است بر اینکه بدانیم که از زمان
حضرت آدم تا این دم انبیا و رسل که مبعوث شده اند همه صادق و راستگو بوده اند تا عادت
و استمرار آن ثابت شود و این امر اول مسئله و اول نزاع است علماء و برای این هرگاه چیزی از
افعال قبیح و ذمیم شده باشد پس از کجا که او تعالی عادت خود را بهم نزند و بخلاف آن
از زبانی دیگر عمل ظاهر نماید و اما ادله سمعیه الی عدل او بسیار است از آنجمله است اینکه آیات
متعدده آمده که او تعالی قائم است بقسط و قسط بمعنی عدل است و از آنجمله است اینکه او تعالی
خود را بصفت حکمت ستوده و فعل الحکیم لا یخلو عن حکمة پس قبیح و عبث از او صادر نشود
و از آنجمله است اینکه حق تعالی در قرآن مجید میفرماید ان الله یأمر بالعدل والاحسان و
ایتاء ذی القربی وینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون
پس چگونه تواند بود که مردم را بعدل و انصاف امر فرماید و از فحشا و منکرات نهی کند و خود بخلاف
عدل و داد عمل فرماید و منکرات بعمل آرد و حال آنکه این بغایت قبیح است چنانچه خود فرموده
أتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسکم یعنی امر میکنید مردم را بنیکی و خود را
فراموش میکنید آیا میتواند شد که مردم را بچیزی ترغیب فرماید و خود [illegible]
بوده باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و از آنجمله است آنکه فرموده است ان الله لیس
بظلام للعبید [illegible]
[illegible]
و از آنجمله است [illegible]
[illegible]
[illegible]

بالقسط لاجور فی حکمه ولاحیف اما آنکه حق تعالی بندگان را بر افعالی که محال است و باختیار ایشان نیست تکلیف نمیفرماید پس ظاهر است که تکلیف بمحال قبیح است پس نظر بحکمت او مستحیل است که تکلیف نماید بندگان را بآن چیزها که از حیطه قدرت ایشان بیرون باشد قال الله تعالی لا یکلّف الله نفسا الا وسعها و اشاعره تجویز میکنند که حق تعالی تکلیف محال بندگان خود نماید پس بگویند که سیاه زمین گیر باشد که بآسمان پرواز نماید و در دو جهت متقابل مثل مشرق و مغرب در یکوقت برود و مردگان را زنده کند و آفتاب را بر زمین بیارد و تکلیف کند بآنکه آب دریا را بیک جرعه بنوشد و در سر سوزن کوه قاف را داخل کند و هرگاه این امور را واقع نسازد آنها را بعذاب و نکال گرفتار سازد و بطلان این امر ظاهر است **فصل دوم** بدانکه تکلیف او تعالی بندگان را بامور اختیاریه و افعال اختیاریه با مر و نهی مستحسن است لان فیه تعریضاً للثواب و تحذیراً من العقاب و تقریباً الی مرضات رب الارباب و تهذیباً للآداب بل تحصیلا للمعارف الحقه الایمانیه و تکمیلا للعقائد الربانیة التی لا یرخص الحکمة فی الجهل بمثلها و الغفول عن نجحها فوجب التکلیف و قبح ترکه من الحکیم العلیم و نفع آن عائد بخود او تعالی نیست زیرا که او غنی بالذات است بلکه او تعالی نفع بندگان را در آن منظور میدارد حضرت صادق علیه السلام از آبای طاهرین خود از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود آنچه حاصلش اینست که جناب رب العزة تعالی بکمال تفضل و احسان و رحمت های بی پایان هرگاه فرائض را بر بندگان واجب گردانید پس نبود این تکلیف بجهت آنکه خود محتاج بعبادت ایشان بوده بلکه مصلحت و حکمت در این تکلیف آنست که خبیث از طیب در نظر همگنان ممتاز گردد و از مایش بواطن حال ایشان بظهور آید و تسابق نمایند بسوی رحمت پروردگار خود و باین سبب درجات ایشان در بهشت متفاضل گردد انتهی ملخص الروایة و هم از جمله آنچه دلالت بر حسن تکلیف دارد و محتوی است بر شطری از مصالح آن کلام حضرت امیر

علیه السلام است در وقتی که بآن حضرت خبر رسید که قومی از اصحاب آنحضرت در عدالت حق تعالی بحث و
خوض مینمایند پس بالای منبر بر آمد و حمد و ثنای الهی بجا آورده فرمود آنچه حاصل مضمون آن اینست
که هرگاه حق تعالی خلائق را از کتم عدم بمنصهٔ وجود آورد و مشیت الهی تعلق گرفت بآن که بندگان او صاحب
آداب رفیعه و اخلاق شریفه باشند پس بعلم ازلی دانست که این امر تمام نمیشود تا آنکه ایشان را بشناساند
آنها را آنچه مفید است برای آنها و آنچه ضرر دارد و این تعریف ظاهر نمیگرفت و بانجام نمیرسید
مگر بامر و نهی و اینهمه مفید و مؤثر نمیگردید مگر بوعد و وعید و آن نمی باشد مگر به ترغیب و ترهیب تا آخر حدیث شریف
و جناب والد مرحوم اعلی الله درجته میفرماید هرگاه در ما سبق واضح گردید که افعال حق تعالی تماما
حسن است و صواب و ثابت شد که آنها مصالح و غایات صحیحه داشته باشند پس ما بالنظر باین مقدمات علم یقینی
گردید که تکالیف الهی حسن است و برای آن غایتی است و ما ادعای این نمی نمائیم که تفاصیل غایات
الهی را دریافت می توانیم نمود چنانکه در عیون و علل باسناد دیگر و در آنجا مذکور است مسطور است
که فضل بن شاذان گفته که اگر کسی سوال نماید بانکه آیا جایز است که تکلیف شود بتکلیفی که
که در آن غایتی و علتی نباشد جواب خواهیم داد که جایز نیست برای آنکه مفروض است که حکیم است
و عابث و جاهل نیست پس اگر کسی بگوید چرا تکالیف نمود حق تعالی خلق خود را گفته خواهد شد که غایاتی
بر آن مترتب است پس اگر کسی بگوید که ما را خبر بدهید از تفصیل آن غایات موجوده و معروفه
باشد جواب خواهیم گفت که آن موجود و معروف است پس اگر کسی بگوید که آیا آنها را تحصیل
است یا نه جواب خواهیم گفت که بعضی را می شناسیم و بعضی را نمی شناسیم و آنقدر که گفته شد
در تمامیت حجت بر خصم کافی است تا هرگاه بعضی از مصالح آن شناخته شود تبیین آنها
آن بعرض اندراس نمی آید پس میگوئیم که چون انسان مدنی بالطبع است یعنی در تعیش خود محتاج است
بمعاونت و انضمام ابنای نوع خود و چه معلوم است بالضروره که یک نفر از انسان نتواند

نمیتوانند که هم زراعت نمایند و هم درو و هم طحن و هم طبخ و هم تعمیر مکان و هم نسج لباس و هم خیاطت و نحو ذلک
و هم معلوم است که اجتماع و معاملات فیما بینهم اگر قانونی نباشد مفضی است الی التجاذب و الفساد
لهذا حکمت الهیه مقتضی این گردید که بعثت رسول نماید تا او بوحی ربانی مقنن قوانین شرعیه گردد
و مکلفین را نگذارد که در معاملات از آن تجاوز نمایند و بیان فرماید که تجاوز از آن حالت موجب
عذاب و تعزیرات دنیوی و اخروی خواهد گردید و شک نیست که در این صورت این تعیین و تکلیف
غالباً مانع تطاول و تعدی از یکدیگر خواهد گردید پس لامحاله تکلیف حسن باشد و ایضاً یکی از محاسن
تکلیف آنست که چون انسان عارف حق سبحانه و تعالی و صفات ثبوتیه و سلبیه او خواهد گردید البته
در خلوت که در آن جاها غیر از عالم السر و الخفیات کسی مطلع احوال او نیست وقت ارتکاب قبائح
امور مراقب جناب حق تعالی خواهد بود و این بسا اوقات او را از آن امور ناشایسته باز خواهد داشت
پس تکلیف عباد حسن باشد و نیز فرموده است که فخر الدین رازی گفته که حق تعالی تکلیف ایمان نمود
بکسی که میدانست که او ایمان نخواهد آورد و این تکلیف است بما لا یطاق پس قبیح باشد و اگر تسلیم
نمائیم که علم الهی بعدم ایمان موجب استحاله آن نمیشود باز تکلیف خالی از قباحت نیست بیان آن
آنکه عقلاً قبیح میدانند فعلی را که کسی برای غرضی آن را واقع سازد با وجود آنکه فاعل عالم باشد بآنکه
غرض من بر آن فعل مترتب نخواهد شد بلکه مقدمه عکس آن خواهد بود مثل این است که مردی که جمع کند میان
عبید و اماء خود و بگوید که غرض من آنست که بسبب اجتماع اینها شهوت ایشان بحرکت آید و باز خود را
از فعل شنیع باز دارند و بسبب این امتناع از قبیح مستحق اجر و تعظیم شوند و با وجود آنکه بعلم یقین او
دانسته باشد که اینها امتثال امر نخواهند کرد بلکه مرتکب زنا و جنس خواهند گردید شک نیست که همه
عقلا این را مستقبح خواهند دانست و آن مردود است بآنکه علم موجب حسن و قبح تکلیف نمیشود
و تکلیف هرگاه مشتمل است بر مصالح جمیله از جمله حفظ نظام است از تعریض اسباب و سلسلهٔ دوری سعادت

ابدیه برای کسانیکه امتثال او ننمایند و این مقصود نمیشود مگر به تکلیف عام پس مجرد اینکه کفار با وجود عقل
و دانش بد بوده و دانسته در عقب احسان که تعریض ثواب باشد دست و پا بر آورده خود را در جهنم اندازند
چگونه حسن تکلیف بقبیح مبدل گردد اما جواب از تمثیل باجتماع عبید و اماء که آنرا دلیل عدم حسن تکلیف
ساخته پس آنست که قیاس آن غلط کرده زیرا که فارق بوجوه عدیده میان هر دو صورت متحقق
و موجود است اما اولا پس بجهت اینکه در صورت تمثیل فائده اجتماع را منحصر نموده در امتناع و تعظیم
و جناب حق تعالی که ذکور و اناث را آفریده انحصار آن در آنچه مذکور شد ممنوع چه میتواند شد که هم
از جمله غایات خلق اظهار کمال قدرت و کمال صنعت بوده باشد و از اینجاست که او را عالم اصغر
دانسته اند و هم اظهار فضیلت او باشد بر ملائکه مقربین چه نفوس مقدسه چون با وجود دواعی شهوانی
خود را از اکل حرام و لباس حرام و وطی حرام و غیره تصرفات ناشروعه باز داشته اند جای آن
است که حق تعالی بهمچنین بندگان مباهات نماید بر ملائکه مقربین و ظاهر سازد نکته که متضمن آن قول
حق تعالی است انی اعلم ما لا تعلمون و هم میتواند شد که مقصود تمتع عباد باشد بنعمتهائیکه اگر
در بلاد او شود و اشجار اقلام احصای آن نتوان نمود و نحو آن و ایضا فرض این نموده که تمام آنها
مرتکب فحش شوند و حال بندگان چنین نیست چه کافه انبیاء و صلحای مؤمنین از ارتکاب قبایح
منزه می باشند و اگر از بعضی قبیحی سر زند افعال حسنه هم صادر میشود و تدارک آن بتوبه هم کرده
مینمایند و هم فارق نفیسه که در صورت اجتماع عبید و اماء سبیلی برای دفع شهوات معین نموده
بخلاف جناب حق سبحانه و تعالی که چون ذکور و اناث را خلق نموده سبیل از وجه حلال که آن نکاح
از حلاله باشد برای دفع شهوات مفتوح ساخته و هم جمع نمودن عبید و اماء در حجره واحد بدون
غایتی و مقصودی غیر از تهییج شهوات و اشتداد آن بحسب مجاری عادات بکمال کراهت دارد
و خلق ذکور و اناث ... نیست پس قیاس کذائی مع الفارق

از انام اشاعره مستبعد باشد تمثیلی اگر مطابق واقع میخواهی بشنو یکی گوش با من دار و غفلت
از گوش بیرون آر پس میگویم که پادشاهی است حکیم خبیر و او را بندگان هستند در بعضی از اطراف و اکناف
که قابلیت این دارند که اگر پادشاه آنها را بحضور خود طلبد و تکلیف نماید بانچه مکمل نفوس ایشان باشد
از اعتقادات حقه و اخلاق حمیده و اعمال پسندیده امتثال اوامر و نواهی او چنان نمایند که جای
این باشد که بتقرب سلطان فائز شوند و از المهام کارخانجات او گردند و بمشاهده کمالات صوری
و معنوی که ایشان را حاصل باشد همه خرد و بزرگ و دور و نزدیک را معرفت حاصل شود و بحسن
ترتیب پادشاه و همه از کمالات غیر متناهیه که یکی از هزار آنها بفیض صحبت شاهی غلامان مزبور
را حاصل گردیده و همچنین معهذا در خانه پادشاه صنوف نعم و اطعمه لذیذه و نفیسه و مساکن طیبه و بساتین
متراکمه و انهار جاریه و البسه فاخره و غیر ذلک مهیا و آماده باشد که پادشاه از آن غنی
بالذات باشد و غیر از غلامان قدر دان آن نعمای غیر متناهیه و حکمتها و صنعتها کار پادشاه
بید قدرت خود در آن بودیعت نهاده هیچ کس نباشد و قابل تنعم با آن غیر از آنها کسی دیگر
نباشد لکن بعضی از آن نعمتها که چندان وقع و قدر و رتبه نداشته باشد تنعم با آن موقوف بر کسب
کمال نباشد و نه بر امتثال و بعضی از آن باشد مشروط باستحقاق و ظهور تحمل مشاق و امتثال
اوامر و نواهی پادشاه آفاق مستمتع شدن بنظر حکمت بود و بمصلحت از جمله ممتنعات و بعضی از غلامان
دیگر میان آنها باشند که قابلیت بعضی از این نعمتها که نعمت وجود و نعمت ابدیه و نعمتهای
خارجیه دنیویه که در حضور پادشاهانه آماده باشند لکن بسبب سوء اختیار با وجود تنبیه و اعلام و دست
از نعمتهای ابدیه دیده و دانسته کشیده با وجود نهی سلطانی بخوردن سمیات مبادرت نمایند
و بسبب شامت اعمال خود بصنوف ضررهای سمیه مبتلا و گرفتار شوند و پادشاه بعلم ذاتی که از
ازل حقیقت حال و مال کار اطلاع داشته باشد و همه را علم با این حاصل شده که اگر همین صنف اول

غلامان را در حضور خود نطلبد جای آنست که صنف ثانی با وجود عدم ظهور قصور ایشان با پادشاه

نسبت حیف و ظلم نسبت دهند بلکه بسیاری از وجود استحقاق که موقوف باشد بر صدور اعمال اخیار

و اشرار برای صنف اول حاصل نشود این معنی موجب حسرت ایشان گردد و اعظم تفضیلات [illegible]

آن نعمت های هنیئه که منشرح است [illegible] استحقاق ایشان [illegible] حکم عدم [illegible] باشد پس در اینصورت تامل نمائید

آیا این بهتر است که پاس غلامان صنف ثانی نموده با وجود قابلیت عدم سبق تقصیر انبیا و اوصیا

و دیگر مقربان حضرت خود را محروم دارد و همه محاسن که مذکور شده ترک نماید و یا اینکه با آنچه [illegible]

حضرت حق [illegible] آنها نموده مراعاتشان همه محاسن منظور داشته ایجاد و تکلیف نماید

گو بعلم ازلی میداند که بسبب قصور خود کفار همه احسانهای مرا بباد داده خود را داخل نار

خواهند کرد و وجوه حسن تکلیف بلکه لزوم آن از روی عقل و نقل بسیار است که جناب ابوی

مرحوم اعلی الله درجته در صوارم به بسط تمام با دفع شبهات صاحب لباب از اوجه حسن بیان فرموده

من شاء فلیرجع الیه و آنچه ذکر آن در اینمقام اهم است چند چیز است بیان آن در چند مبحث است

مبحث اول در تحقیق افعال اختیاریه بندگان که همین است مسئله جبر و اختیار پس میگوئیم که [illegible]

حق تعالی بندگان را در اکثری از افعال خود که مخصوص بر آنها تکالیف شرعیه تعلق میگیرد قادر

و مختار نموده بقدرت ذاتیه مستقله بلکه بقدرتی که حق تعالی از لطف خود بایشان کرامت

فرموده و اعضا و جوارح صحیحه و آلات و قوی بایشان عطا نموده اگر سلب قدرت و اختیار نموده

هیچ توانائی ندارند [illegible] و اگر بر ایمان و کفر ایشان را اکراه و اجبار نمایند مدافعت نتوانستند

لکن حق سبحانه و تعالی بنا بر آزمایش بندگان بمزید لطف و رحمت و حکمت و مصلحت ایشان را

در افعال ایشان قدرت و اختیار بخشیده و بسبب آن مکلف کرده است و بتوفیق و تسدید استحقاق ایشان

را تائید میفرماید و از اینجاست که میگویند ایاک نعبد و ایاک نستعین و نیز امید دارد

مبحث اول در تحقیق مسئله جبر و اختیار

اسباب اعانت و ابقای وجود و طاقت می باشند و کسانی را که بر کفر و معصیت اصرار دارند از
توفیق و تایید خود محروم میدارد نه آنکه آنها را العیاذ بالله بر کفر و عصیان مجبور میسازد
و اشاعره که سنیان ایشان منحصر در اشاعره نیستند میگویند که فاعل همه افعال بندگان حق است
و بندگان را در اعتقاد ایشان اختیاری نمی ... بلکه خدا افعا ... ایشان جاری میکند و بندگان را
فعلها مجبور ... شاه عبد العزیز دهلوی میگوید ... هر چه از بنده یا از حیوانات صادر
میشود از خیر و شر و کفر و ایمان و طاعت و معصیت همه پیدا کرده حق است و اینجا او است بنده را
... بنده محل آن کسب است ... همین عمل و کسب جزا می یابد همین است
مذهب اهل سنت این کلام مورد ملامت صحیح است در نفی قدرت و مجبور بودن بندگان که
عمل و کسب را ... بندگان نسبت داده و آن محصلی ندارد و کلام اهل سنت در بیان معنی آن مضطرب است
جمعی از آنها اینقدر گفته اند که بنده قدرتی غیر موثر دارد و یا اراده از بندگان بسبب آن مقارن
فعل از بنده بظهور میرسد اما آن قدرت و اراده مطلقا دخلی در وجود فعل ندارد بلکه حق تعالی
خود مقارن آن جمیع خواهش بنده سرکاری اگر نیک باشد یا بد مثل شرور و معاصی برای تحقیق
تصدیق تکلیف خود واقع میسازد و بعضی ... آن بندگان محل طاعت و معصیت از جانب
خدا میباشند کسب نامیده اند کما یظهر من کلام ... البرهان الناصب و محصل کلام قاضی
محب الله بهاری در مسلم و اتمام آن نیست که نزد جمیع اهل سنت که اینها جبریه نیستند اصلا قدرتی
در بنده نیست بلکه آدمی مثل جمادات است و آن سفسطه محض است نزد اهل حق ... و اشاعره و
باشند از برای بندگان قدرتی ... سبب فعل لکن نزد اشاعره معنی کسب ... وجود قدرت
موهوم در بنده در وقت فعل ... بلکه بنده را دخلی در فعل داده باشد گفته اند که همین قدر
در جواز تکلیف کافی است قال الحق انه کفو للجبر یعنی حق آنست که این قول نزد ایشان ... جبر محض است

و نزد شیعه [illegible] آنست که قدرتی در بنده هست که از آن تصمیم عزم [illegible]

و اراده فعل مقصود و اراده [illegible] خود خلق میکند بحسب عادت خود و انتهی [illegible] کلام

قاضی عضد الدین [illegible] المذهب ظاهر گردید که قول اشاعره بکسب [illegible]

شان بقدرت غیر موثر [illegible] [illegible] حال [illegible]

[illegible] از گناه است [illegible] [illegible] باطل است [illegible]

اگر عقل مستقیم و وجدان سلیم فرق ظاهری میدید در افعال بندگان میان حرکت [illegible] اختیاری

خود از [illegible] میسازیم و میان حرکت [illegible] که بدون اختیار ما [illegible]

میان اینکه کسی از بام بزیر بیفتد یا از بام باراده خود و با [illegible]

قدرت و اختیار ما را دخلی نیست [illegible] فاعل [illegible]

باید فرق میان [illegible] باشد [illegible] فرق [illegible] میان افعال [illegible]

خود میداند و این دعوی محتاج باقامت دلائل نیست [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

میان فعل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آنکه میگوید شیطان را به آتش معذب خواهند چون خواهد بود که شیطان از آتش است آتش چه
کرد و دیگر میگوید خدا تعالی را نمیتوان دید چون تواند شد که چیزی موجود باشد و او را نتوان
دید و دیگر میگوید این بنده فاعل فعل خود است محال است که نصوص خلاف آن وارد است [illegible]
[illegible] بهلول کلوخی از زمین برداشت [illegible] [illegible] تحت اتفاقا آن کلوخ
ابوحنیفه آمد و کوفته و آزرده شد ابوحنیفه [illegible] [illegible] [illegible] از رفته و چون
خویش خلیفه بود آزار او نتوانستند ولاجرم او را بدست خلیفه [illegible] [illegible] کلمات
[illegible] ابوحنیفه گفت که از من به تو چه ستم رسیده گفت که کلوخی به پیشانی من زد و سر من
درد میکند بهلول گفت [illegible] درد را به من بنمای ابوحنیفه گفت درد را چون توان دید بهلول گفت پس
تو چرا اعتراض بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام میکردی میگفتی چیزی
در خدا موجود باشد و او را نتوان دید دیگر تو دعوی میکردی که کلوخ که از [illegible]
کلوخ از خاک بود و تو از خاکی پس خاک از خاک متاثر نشود و [illegible] [illegible]
[illegible] علیه السلام میکردی که شیطان از آتش است چگونه از آتش [illegible]
قول [illegible] [illegible] [illegible] فاعل فعل خود گفت [illegible] [illegible] [illegible]
تو چرا پیش خلیفه [illegible] دعوی [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] گفت [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تعجب [illegible] [illegible]
قال الله عزوجل [illegible] [illegible] القرآن [illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible]

باشد [illegible] در شب [illegible] روزه [illegible] قال كلوا واشربوا حتى يتبين
لكم الخيط الابيض من الخيط الاسود من الفجر يعني [illegible] تا [illegible]
براى شما [illegible] وقال ثم اتموا الصيام الى الليل يعني با نجام رسانيد روزه
را تا شب وقال ولله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا يعني برا
[illegible] حج [illegible]
[illegible]
[illegible] قال من جاء بالحسنة فله عشر امثالها يعني [illegible]
نيكى بجا آرد براى اوست چندان ثواب قال ولا تقربوا الزنا انه كان فاحشة [illegible]
يعني [illegible] وقال ومن يقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم
يعني هر كه بكشد مومنى را [illegible] قال ان الذين يأكلون اموال اليتامى [illegible]
[illegible] وقال لا تأكلوا الربوا [illegible] وقال انما الخمر والميسر والانصاب والازلام
رجس من عمل الشيطان [illegible]
شيطان [illegible] وقال من يعمل سوءا يجز به يعني [illegible]
من الآيات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قال وما ربك بظلام للعبيد وقال

وقال ما الله يريد ظلماً للعباد وقال وما ظلمناهم ولكن كانوا انفسهم يظلمون
وقال لا تزر وازرة وزر اخرى علامه حلى ره در كشف الحق فرموده كه كدام ظلمى بالاتر ازين
ظلم خواهد بود كه خداوند عالم در بنده خود معصيتى را خلق كند و باز او را بر آن معصيت معاقبت
سازد بلكه چون او را سياه و زنگ پيدا كند بعد از آن او را معذب سازد كه چرا سياه و زنگ شدى يا دراز قامت
پيدا كند و باز بر درازى قامت او را گرفتار عذاب نمايد و بنده مثل از مستحيلات آيا رواست
عاقل منصف كه نسبت كند پروردگار خود را باين امور قبيحه حال آنكه اگر يكى از خود ها چنين
چيزى را نسبت دهند مثل آنكه بگويند كه تو غلام خود را محبوس ميسازى و باز او را عذاب
ميكنى كه چرا اين كار نميروى و برانيد راضى بچنين امرى نخواهد شد پس چگونه روا ميدارند
كه بخالق خود چنين نسبتى دهند آنچه بر خود نه پسندى بديگران مپسند جناب والد ماجد عليه
الرحمه از صدوق ره نقل فرموده كه او در توحيد باسناد خود از سيد عبد العظيم الحسنى
از امام على نقى عليه السلام و آنحضرت از پدر بزرگوار خود از حضرت على بن موسى الرضا عليه
السلام روايت كرده كه روزى ابو حنيفه از حضور جناب صادق عليه السلام بيرون آمد در
اثناى راه بشرف ملازمت جناب موسى بن جعفر عليه السلام فائز گرديد پس عرض نمود كه يا غلام
ممن المعصية و در روايت احتجاج طبرسى مذكور است كه ابو حنيفه داخل مدينه شد و عبد الله
بن مسلم با او بود پس گفت اى ابو حنيفه بدرستيكه در اين شهر جعفر بن محمد از علماى آل محمد عليهم
السلام تشريف ميدارد پس بيا برو در خدمت او تا استفاده علم از آنحضرت نمائيم پس هر
دو كس بدولت سراى آنحضرت رسيدند و ديدند كه جمعى از شيعيان منتظر بيرون آمدن آنحضرت
يا اميدوار طلب آنجناب ميباشند اذ خرج غلام حدث كه ناگهان يك نوجوانى بر آمد
ايشان و مردم بسبب هيبت او برخاستند پس ابو حنيفه ملتفت شد با ابن مسلم و گفت اين كيست

ابن مسلم گفت که این حضرت موسی فرزند ارجمند آنحضرت است قال ع والله لاجبهنه بین
یدی شیعته یعنی ابوحنیفه از راه بیحیائی و سفاهت گفت که قسم بخدا که پیش وی شیعیانش او را
ملزم میسازم ابن مسلم گفت مه لن یقدر علی ذلک یعنی ساکت باش هرگز نمیتوانی که چنین کنی
باز ابوحنیفه اصرار کرد و گفت والله لافعلنه و کاری عظیمی میشود بعد آن با آنحضرت گفتگو
شد و از راه استخفاف از سند حاله پرسید پس گفت یا غلام این یضع الغریب حاجته
فی بلدتکم یعنی کجا می نهد مرد تازه وارد حاجت خود را در شهر شما در جواب فرمود یتوارى
خلف الجدار و یتوقی اعین الجار و شطوط الانهار و مسقط الثمار و لا یستقبل
القبلة و لا یستدبرها فحینئذ یضع حیث شاء یعنی مخفی میشود پس دیوار و می پرهیزد
از چشمهای نظار و کنارهای انهار و جای افتادن میوها از اشجار و اجتناب میکند از استقبال قبله
و از استدبار پس بعد رعایت این شروط مختار است هر گاه جواب شافی آن شنید بر عجز خود
بمسئله دقیقی کرده گفت یا غلام ممن المعصیة یعنی ای پسر معصیت از کیست پس حضرت
در جوابش فرمود که از سه حال بیرون نیست یا اینکه معصیت از جانب خدا است و بنده را در آن
دخلی نیست پس سزاوار نیست پروردگار کریم را که عذاب نماید بنده را بر فعلیکه آن فعل از بنده صادر
نشده باشد و یا اینکه شراکت حق تعالی و بنده سرزد و صادر میشود پس باز سزاوار نیست شریک
قوی را اینکه ظلم نماید بر شریک ضعیف و یا اینکه از بنده بانفراد صادر میشود و همچنین است پس اگر
حق تعالی خواهد عقاب نماید بنده را بسبب شامت گناه او و اگر خواهد از عین کرم و جود خود عفو کند
در روایت احتجاج است فاصابت ابا حنیفة سکتة کانما القم فوه الحجر قال
ابن مسلم فقلت له الم اقل لک لا تتعرض لاولاد الرسول یعنی ابوحنیفه را در آن وقت
سکوتی دیگر فت گویا سنگی در دهنش انداخته شد سبحان الله کسیکه از جواب اطفال مقتبسان علم

انوار اهلبیت علیهم السلام مثل هطول ساکت و عاجز شود و کمال بی خردی اوست که هوس مناظره امام

زادگان سر و آشته باشد و حرف لاف و گزاف بر زبان آرد لاجرم در ملأ عام رسوا شده و ابن مسلم

با و گفت که من نگفته بودم که در پی اولاد رسول مشو که لیاقت مقابله ایشان نداری سوم آنکه او

تعالی در مواضع بسیار مدح و ستایش مقربان درگاه احدیت کرده است بر طاعت و فرمان برداری

و مذمت مردودان درگاه عزت نموده است بکفر و معصیت و اگر اینها فاعل افعال خود نباشند

مدح و ذم ایشان بی موقع خواهد بود چهارم آنکه حق تعالی در قرآن مجید میفرماید وقل الحق

من ربکم فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر انا اعتدنا للظالمین نارا

احاط بهم سرادقها یعنی بگو ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم که حق از جانب پروردگار شماست

پس هر که خواهد ایمان بیاورد و هر که خواهد کافر شود بدرستیکه ما مهیا و آماده کرده ایم برای ستمکاران

آتشی که فرا گرفته است بآنها سراپرده های آن وقال اعملوا ما شئتم انه بما تعملون

بصیر یعنی بکنید آنچه میخواهید بدرستیکه خدا تعالی آنچه میکنید بیناست و هیچ چیز از او پنهان نبوده و نشده

نیست وقال نذیرا للبشر لمن شاء منکم ان یتقدم او یتاخر یعنی در حالیکه گردید و نرخ

ترساننده است بنی آدم را هر کرا خواهد از شما یعنی که رفتن یا در خیر و طاعت و یا باز ایستادن از شر

و معصیت یعنی ترساننده است جمیع مکلفان را که عنان اختیار خیر و شر در دست ایشان نهاده اند

اگر میخواهند تقدم می نمایند بر طاعات و بر خیرات سبقت میگیرند و اگر نمیخواهند باز پس می ایستند

و مرتکب معاصی میشوند وقال فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا الی غیر ذلک من الایات

و این آیات بصراحت دلالت دارد که بندگان در اعمال خود اختیار دارند و هرچه میکنند بمشیت

و اراده و اختیار خود میکنند پنجم آیاتی است که مشتمل بر توبیخ و سرزنش کفار است بر آنکه آنها را از

ایمان و اطاعت باز داشته اند مثل قوله تعالی وما منع الناس ان یؤمنوا

وجه سوم در بیان مدح و ستایش بندگان متقربان درگاه احدیت

وجه چهارم در بیان استدلال بر اختیار بعض آیات در بیان آنکه بندگان در اعمال خود اختیار دارند

وجه پنجم در بیان توبیخ و سرزنش کفار است

یعنی چه چیز مانع شد مردم را از اینکه ایمان بیاورند و قوله فما لهم عن التذکرة معرضین
یعنی پس چه حالست آنها را که از تذکره رو گردانند و قوله لم تلبسون الحق بالباطل یعنی چرا
مشتبه میسازید حق را بباطل و قوله لم تصدون عن سبیل الله یعنی چرا باز میدارید مردم
را از راه خدا و قوله تعالی و ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدی یعنی کدام چیز منع
کرد ترا ای ابلیس از اینکه سجده بکنی برای چیزیکه بیافریدم آنرا بهر دو دست خود و این آیات صریح
است در ثبوت اختیار بندگان و بطلان مذهب اشاعره سنیان زیرا که اگر مذهب اشاعره صحیح باشد
بندگان در این صورت میتوانند گفت که تو خود ما را از ایمان منع میکنی و کفر را در دل ما خلق
میکنی و باز بر عمل خود با عتاب و سرزنش میفرمائی و همچنین شیطان را میرسد که بگوید تو خود مرا از سجده
آدم منع فرمودی باز مرا ملامت میکنی بر ترک سجده مرا معذب میفرمائی شارح مقاصد
در جواب میگوید که مراد اینست که چون بحسب ظاهر مانعی نیست شما چرا چنین و چنین میکنید و یا نمی کنید
این جوابی است عجیب که محصلی ندارد چه مانع ظاهری باشد یا خفی بر دانای آشکار و نهان پوشیده
نیست خصوصا هرگاه فعل خود او باشد پس حکایت ظهور و خفا را درین مقام چه مدخلیت است الزام و
ایراد خدا برین تقدیر بر بندگان وارد نخواهد بود و اگر حجیت خدا را بحسب ظاهر حال درست سازند حقیقة
و در باطن نادرست باشد مانند تلبیسی بیش نخواهد بود و الزام چگونه رفع خواهد شد و قول حق و صدق
او تعالی ولله الحجة البالغة چگونه صادق خواهد آمد ششم آیات اعتراف کفار
و عصات است بانیکه کفر و معاصی از ایشان صادر شده و گواهی خدا تعالی بآن کقوله تعالی
ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین و لم نک نطعم المسکین
یعنی چه چیز آورد شما را در دوزخ گویند نبودیم از نماز گذارندگان و نبودیم که طعام دهیم مسکین را
و قوله کلما القی فیها فوج سألهم خزنتها الم یأتکم نذیر قالوا بلی قد جاءنا

یعنی ششم آیات اعتراف کفار و عصات است بانیکه کفر و معاصی از ایشان صادر شده و گواهی خدا تعالی بآن

قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ الآیة یعنی هر مرتبه که افکنده
شود در جهنم فوجی از کافران سؤال کنند از ایشان نگهبانان دوزخ که آیا نیامد شما را ترسانندهٔ
گویند آری بتحقیق که آمد بما بیم کننده پس تکذیب کردیم و گفتیم او را که نفرستاده است خدا تعالی هیچ چیز را و قوله تعالی
وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا رَبَّنَا آتِهِمْ
ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنْهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا یعنی کافران خواهند گفت ای پروردگار
ما بدرستیکه ما فرمان بردیم مهتران خود و بزرگان خود را پس گمراه کردند ما را ای پروردگار ما بده ایشان را دو برابر
از عذاب و لعن کن ایشان را لعن کبیر و نیز بزرگ مضمون آیاتیکه دلالت میکند بر آنکه شیطان معترف
خواهد بود که او کفار را اضلال نمود و جناب ربی هم بآن شهادت میدهد مثل قوله تعالی
وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ
فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ
لِي فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ یعنی گوید شیطان آن هنگام که گذارده شود معصیتی
بدرستیکه خدا وعده داد شما را وعدهٔ راست و من وعده دادم شما را پس خلف کردم وعدهٔ شما را و نبود مرا
بر شما هیچ غلبه مگر آنکه خواندم شما را پس قبول کردید دعوت مرا پس ملامت نکنید مرا بلکه ملامت کنید نفسهای
خود را و قوله تعالی إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَانُ
سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَى لَهُمْ یعنی بدرستیکه کسانیکه برگشتند از حق بعد از آنکه روشن شد برای ایشان راه بسبب شیطان
در نظر ایشان زینت داد افعال قبیحهٔ ایشان را و دراز ساخت امل و آرزوهای ایشان را این بنا بر قراءت مشهوره بصیغه
واحد مذکر ماضی معروف که ضمیر املی راجع بسوی شیطان باشد و اما بنا بر قراءت غیر مشهوره بصیغهٔ واحد
متکلم مضارع از باب افعال که قائل آن خدا باشد پس معنی آن چنین است که من مهلت دادم
ایشان را ... بصیغهٔ ماضی مجهول باشد چنانکه در قراءتی آمده اسناد املی بسوی خدا

[illegible]

نتوان کرد والله یعلم پس اشاعره در حقیقت رد میکنند قول حق تعالی را و شیطان را مبرا میسازند
و تصریح او می کنند باینکه بحسب حقیقت حق تعالی اضلال نموده کافر از او سبحانه که میگوید بل
سوّل لهم محض کذب و دروغ است شیطان هیچ تقصیر نکرده و ازین قبیل آیات بسیار دلالت بر
مطلوب اند دو قسم آیاتی است که مشتمل است اسناد فعل و نسبت ایجاد و مرادف آن بطرف
بندکان مثل قوله تعالی فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم الآیه یعنی وای حال
کسانی که می نویسند کتاب را بدستهای خود از طرف خود و بعد از آن میگویند که این از جانب خدا است
و قوله تعالی ذلک بان الله لم یک مغیرا نعمة انعمها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم
یعنی این عذاب که بر کفار رسید بسبب آنست که خدا نیست تغیر دهنده نعمتی که انعام کرده است از برای قومی
تا آنکه تغیر دهند آن قوم آنحال را که در نفسهای ایشان است و قوله تعالی کل امرء بما کسب رهین
یعنی هر مردی بآنچه کرده در گرو است و قوله الیوم تجزی کل نفس بما کسبت یعنی در آن روز
جزا داده میشود هر کسی بآنچه کرده است چه کسب بمعنی ایجاد است نه بمعنی مخترع اشاعره که درین مدت
دراز از زمان ابو الحسن اشعری تا حال هر چند فضلای اهل سنت دست و پا زده اند محصلی برای آن
قرار نگرفته بلکه جناب والد ماجد اعلی الله درجته در صوارم [illegible] که ابو الحسن اشعری بسبب قلت
تعقل و تحیر و خطور بعضی شبهات بی آنکه غرضش نسبت بطرف یکی از اهل کمال که افضل آنها حضرت
رسول الله ذی الجلال اند حل آن شبهات نماید قائل شده بآنکه خالق جمیع افعال عباد حق تعالی
است و چون به تنبیه بعضی اهل هدایت باز خود تفرقه در میان افعال اختیاری و اضطراری
دریافته بنا بر اصلاح قول فاسد خود کسب اختراع نموده بی آنکه خود معنی آن فهمیده باشد
آنرا فارق قرار داده و مریدان خود را در تحقیق آن تا قیامت حیران ساخت پس بعضی
از ایشان مثل صاحب مواقف گفته اند که البته تفرقه میان افعال اختیاریه و اضطراریه هست ما [illegible]

و فارق اگر می باشیم که معنی و حقیقت آنرا نمیدانیم سبحان الله انچه تقلید است که هر چه شیخ
ایشان ابو الحسن گفته باشد که معنی آنرا نفهمند اذعان بآن میکنند که ابو الحسن اشعری خود هم
معنی آنرا نفهمیده باشد انتهی و این کلمه که صاحب مواقف گفته در احکام تعبدیه نسبت بشارع بجا
است که ما اگرچه بکنه حکمت آن مطلع نیستیم لکن بمفاد فعل الحکیم لا یخلو عن حکمة سری و مصلحتی در آن
خواهد بود نه آنکه کسانیکه خطا بر انها روا است هر گاه کلمه بر زبان آرند که محصلی نداشته باشد
نص
عقل و نقل با آن مساعدت نکند گردن بانقیاد و دل باعتقاد آن دهند چرا در باره روا
معرفت
نمیگویند که سب شیخین هم حالا از صحت و مصلحت نیست که عقل ما بآن نمیرسد پس چگونه بدون
میفرماید
کسب آن گرویده اند در چنین مواضع انتقاد سزاوار است نه انقیاد جناب والد علامه مرحوم
ظاهرا اگر اشعری میگفت که ما به التفرقه میانه هر دو یک خرطوم است آنرا میگفتند که بلی چنین
است لکن معنی خرطوم نمی فهمیم کاش اشعری از اول میگفت که تفرقه را بالضرورت میدانیم ما هم
ولا ما به التفرقه را نمیدانیم ظاهرا چون اعتراف اکثرشان خود می دیده است لهذا باختراع
این لفظ مهمل کار خود ساخته و بعضی مثل شارح مواقف علامه قوشجی از اراده تعیین معنی مرادش
نموده گفته اند که مراد از کسب مجرد مقارنت است که میان قدرت غیر موثره و فعل واقع میشود
که خالق هر دو خدا است و در نصورت همان آش در کاسه است چه هر گاه قدرت هم مخلوق خدا
باشد و هم فعل و اول در ثانی اصلا موثر نباشد پس همان جبر است همان اضطرار که از ان فرار
میکردند و از اینجا است که مولوی کمال الدین جنفی در عروة الوثقی گفته که نسبت ظلم بطرف خدا
بر اشاعره لازم می آید زیرا که ایشان قائل اند بقدرت تسمیه حال و لذلک قیل انها کفو للجبر و بعضی
از محشیان شرح مواقف گفته اند که قول ابو الحسن اشعری سفسطه است مانند قول کسیکه بگوید
که اجسام سیاه میشوند و لکن انسان نمی بیند و اعمی باصره دارد و لیکن نمی بیند و فخر الدین رازی

چون امام سفیان ثوری در بیان معنی کسب از همه با مومنین زیاده تر دقت بکار برده آیین گفته که
فعل از جناب باری تعالی صادر میشود و صفت فعل از بنده مثلاً نماز و قتل هر دو از قسم حرکت اند
لکن هر دو باهم امتیاز دارند در اینکه احد هما طاعت است و دومی معصیت پس اصل حرکت از
حق تعالی است و خصوصیت وصف از بنده نقل عنه شارح المقاصد جناب والد ماجد علیه الرحمه
فرموده که امام سفیان اینقدر نفهمید که این تمام تکلفات اشاعره وارتکاب تمحلات خود
مگر برای آنکه تعدد خالق لازم نیاید و چونکه در این صورت بنا بر گفته او خلق وصف از بنده پس
اینهمه سعی امام او اعنی ابو الحسن اشعری نا مشکور و لا حاصل گشت بعد آن بوجوه عدیده احتمالات
کلام او را مندفع ساخته و بعضی میل طبع الکسب تفسیر نموده اند و آن اگر از خدا است در نفس قدرت
موثر نخواهد بود و اگر از خود عبد است نسبت خلق بغیر خدا لازم خواهد آمد و فضل بن روزبهان
ناصبی اصفهانی علاج تحیر و سرگردانی اسلاف خود را در این خصوص بدین نمط بعمل آورده
که چون قدرت و اختیار بنده را مستعد ایجاد فعل کرده اگرچه اثر آن بسبب قهر قدرت و اراده
الهیه ظهور نگرفته لکن بسبب این استعداد تعلقی خاص میانه قدرت بنده و فعل بهم رسیده پس
همین تعلق مسمی است بکسب و شیخ و چون بنده محل فعل گردید پس مناط ثواب و عقاب محلیت
است چنانکه هیمه بسبب آنکه محل سوختن واقع شده در آتش میسوزد و همچنین کسیکه محل کفر و معصیت
از طرف خالق عالم واقع میشود بوبال آن در جهنم میسوزد و چنانکه نمیتوان گفت که هیمه گناه
میسوزد و نمیتوان گفت که حق تعالی چرا کفر را در کافر خلق فرموده و بسبب آن او را ابد الآباد
در جهنم سوزانیده خود استعداد و قوت می بخشد و خود آثار آن را اظهار میفرماید انتهی محصل کلامه
بالجمله کلام اهل سنت در این مقام نهایت اضطراب دارد و هر کس از ایشان بحسب فهم خود معنی کسب تراشیده
بدون آنکه حجتی و برهانی بران قایم سازد و هرچه بخاطرش گذشته بیان ساخته از این جهت است

ننمود از نگارا آبی ببرد و هیچ کاری نمی آید و مخلصی از عار جبر حاصل نگشت و جناب والد ماجد علیه الرحمه
در صوارم در جواب کلام فضل بن روزبهان وجوه متعدده ذکر فرموده اند از انجمله این است
آنچه محصل آن اینست که ظرفه تر آنکه این فضله اصفهان میگوید که تعذیب بندگان نظر بمجرد محکمیت عصیان
مستحسن است و قیاس میکند بر بهیمه که بسبب فرط بوست میسوزد و میگوید که کسی را نمیرسد که بگوید
که چرا این بهیمه را میسوزانی پس از خدا چگونه استبعاد می نماید که کافر را چرا میسوزاند قیاس
کردن تعذیب جمیع اناث که ذوات حس و ادراک اند بر بهیمه که جمادی محض نیست قیاسی است که اول من قاس ابلیس
که بنای قیاس از اوست از آن عار دارد چه جای انسان لکن حق است که چون انسان از ابلیس
تلبیس اشعار خود سازد در مراتب از شیطان فائق تر میشود و بمزید شیطنت تکیه لائق تر وجوه که
رکاکت این توجیهات بر واضح است خفیه اراده را مخلوق بنده قرار داده از جبر تفصی
جسته اند و قول اهلسنت را که خلق چیزی از غیر خدا نمی تواند شد بر طاق نسیان گذاشته اند اگر
بنده خالق اراده می تواند شد چه عجب دارد که خالق فعل مثل حرکت هم بوده باشد تا از نسبت
خلق فعل بسوی خالق عالم که مستلزم جبر و ظلم است محفوظ مانند و انی لهم ذلک بیر کاه این
را داستی پس بدانکه با وصف این آیات کثیره آنچه اهلسنت را ادعی و باعث بر التزام فضایح
و شنائع جبر و تجویز انواع ظلم و عدوان و اصناف قبایح و شنائع آن نسبت بمالک یوم الدین گردید
بر دو نوع است یکی از قبیل شبهات و مغالطات است که اگر تمام شود سبیل قدرت و اختیار
حضرت قادر علی الاطلاق مسدود گردد مثل آنکه میگویند که اگر بنده فاعل مختار باشد برای
اختیار فعل یا ترک مرجحی در کار خواهد بود و واقع ساختن مرجوح با وجود راجح محال است
پس باید که در فعل خود مجبور باشد و مثل آنکه میگویند که حق تعالی حال بندگان را قبل از وقوع میداند
و البته مطلع است که انفلان کس در فلان وقت فعل نیک یا بد صادر خواهد شد پس خلاف آن

محال خواهد بود والا جهل او تعالی لازم آید و این سره و تقریر بعینه در افعال ما جاریست لیکن
چون قدرت و اختیار خدا را نفی میکنند ذهب الحمار لیستفید لنفسه قرنا فآب و ما له اذنان میخواستند
که قدرت و اختیار بنده را که قادر علی الاطلاق باو کرامت فرموده سلب کنند نوبت باینجا رسید
که قدرت خدا را نیز نفی نمایند و سوء فهم و غلط ایشان در بعضی از آیات و روایات متشابهه است که
در فهم معنی مراد آن اشتباه کرده اند بلکه بسبب زیغ قلبی نابکار خود را بمعنی فاسد و تاویل
کاسد نهاده مصداق آیه وافی هدایه فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ
مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ شده اند از انجمله است قول او تعالی فَيُضِلُّ
اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ چه از ظاهر الفاظ آن چنین فهمیده اند که خداوند عالم
هر کرا می خواهد گمراه میکند و هر کرا میخواهد هدایت میکند شاید وابی بلکه حقیقت آن را نرسیده
گمان کرده اند که خداوند عالم بدی ضلال و کفر و ایمان العیاذ بالله خود در دلهای بندگان
پیدا میکند و بر زبانهای ایشان کلمات انکار و جحود و ایمان و تصدیق جاری میفرماید من بعد آنها را
معذب و مثاب میسازد وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ
مِنَ الْخَاسِرِينَ سبحان الله خداوند قهار چه قدر بدگمانیها دارند که اشد انواع ظلم را او [illegible]
تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و جواب از استدلال ایشان بآیه مذکوره بچندین جهت است اول آنکه
اگر معنی مزعوم ایشان صحیح باشد بندگان در کفر و ایمان مجبور خواهند بود پس مذمت کفار که در
آیات بسیار وارد است مثل قوله تعالی أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى
فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ و قوله تعالی فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ
هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ همچنین مدح مومنین کقوله أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ و عقاب
کفار و منافقان و ثواب مومنان و متقیان بی معنی خواهد بود دوم آنکه بنا بر تقدیر ظلم صریح

صریح لازم می‌آید که خود کفر را و کفار پیدا کند و باز آنها را باتش جهنم بسوزاند چگونه چنین ظلم را روا

باشد حال آنکه خود میفرماید إِنَّ اللهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ پس آن معنی صحیح نمی‌باشد زیرا که دران

ظلم لازم می‌آید که عنقریب آنرا واضح میسازم سوم آنکه حق تعالی در قرآن مجید نسبت اضلال

بدیگران نموده چنانکه در سوره یس نسبت بشیطان داده فرموده وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا

كَثِيرًا الآية و در جای دیگر فرموده وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ و در جای دیگر نسبت بسامری کرده

فرموده وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ و در جای دیگر بکفار نسبت داده فرموده ضَلُّوا

ضَلَالًا بَعِيدًا پس نسبت اضلال بسوی خدا و غیر خدا هر دو بر سبیل حقیقت نمیتواند شد زیرا که

خداوند عالم و مخلوقات هر دو را فاعل اضلال بالحقیقه قرار دهند و آن باتفاق باطل است چه

قبیح است خدا را و نمیداند که شیاطین مخلوقات فاعل حقیقی نمیدانند پس این احتمال باجماع مرکب باطل شد

پس لا محاله یکجا حقیقت خواهد بود و جای دیگر مجاز پس لازم است که نسبت اضلال بسوی او تعالی بر سبیل

حقیقت باشد و نسبت بدیگران بسبیل مجاز یا امر بر عکس باشد چهارم آنکه معانی هدایت و اضلال متعدد است

و برای هر معنی مقامی مناسب است هر جا هر معنی را نمیتوان گرفت بعضی ازان نسبت بجناب حق تعالی

بعضی نسبت بحضرت او ندارد بلکه نسبت آن بشیاطین و مغویان و دیگر سببها است چه بعضی

که معنی شیطانی باشد نسبت کنند و شیطان از ان بری باشند لکن چه کار عقل

سلیم را نمیگویند در هیچ امری از امور و بی عقل دخل نتوان داد چنین معنی را الیه

دور باشد آنکه یکی از معانی ضلال و هدایت از راه بردن و براه آوردن است علامه

طبرسی گفته فیضل الله من یشاء عن طریق الجنة اذا کانوا مستحقین

للعقاب و یهدی من یشاء الی طریق الجنة فی الآخرة و در قول حق تعالی

يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ الَّذِينَ

فرموده گاه است که اضلال بمعنی هلاک و عذاب می آید چنانچه قوله تعالی اِنَّ الْمُجْرِمِیْنَ فِیْ
ضَلَالٍ وَسُعُرٍ و قوله وَالَّذِیْنَ قُتِلُوْا فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ فَلَنْ یُّضِلَّ اَعْمَالَهُمْ ای
لن یبطل سَیَهْدِیْهِمْ وَیُصْلِحُ بَالَهُمْ بعد از ان فرموده پس بنا بر این معنی آیه چنین خواهد بود
که خداوند عالم اضلال میکند بقرآن یا مثلی که در قرآن آورده بسیاری مردم را بسبب کفر
شان یا بالبیسل از راه ثواب بطریق جنت آنها را می دهد و بسیاری از مردم ابرار را ثواب و آیت
می آید بسبب ایمان آیت ابن ای چنانچه گفته است که دلالت میکند بر این معنی قول او تعالی وَمَا یُضِلُّ
بِهٖ اِلَّا الْفَاسِقِیْنَ زیرا که فسق متقدم که نوعی از ضلال است از فعل خدا نخواهد بود والا لازم
لازم آید چه سر ضلالی بمفاد این آیه نباشد مگر برای فاسقان پس پیش از ان فسقی دیگر باید بود
والا لازم آید که خدا غیر فاسق را اضلال نموده باشد و آن منافی حضرت است بلکه فعل بنده سبب
فعل خدا خواهد بود پس اضلالی که بر ان مترتب گردیده نخواهد بود مگر عذاب اضلال از راه بهشت
بدوزخ و از انجمله است شدت امتحان و آزمایش چه هرگاه آزمایش سخت باشد پای ثبات اکثر
مردم می لغزد چنانکه در زمان حضرت موسیٰ و صحابیت هارون با فتنه گوساله سامری هزاران
از امت موسیٰ مرتد شدند و در عهد کرامت مهد حضرت رسالت پناه در وصی ساختن حضرت
شاه ولایت با فتنه گوساله و سامری این امت جمعی غفیر از صغیر و کبیر الا من عصمه الله از اطاعت
خدا و رسول خدا سرتابی کرده از دین حق برگشتند و در این خصوص حضرت باری تعالی فرموده
اَحَسِبَ النَّاسُ اَنْ یُّتْرَکُوْا اَنْ یَّقُوْلُوْا اٰمَنَّا وَهُمْ لَا یُفْتَنُوْنَ پس در این امتحان
و آزمایش سخت پای هر بدبخت از بیچارگی بلغزش در آمد قال مولانا الطبرسی المحنة اذا اشتدت
فضل عندها سمیت اضلالا و اذا سهلت فاهتدی عندها سمیت هدایة پس آنچه در قرآن مجید فرموده
یُضِلُّ بِهٖ کَثِیْرًا وَّیَهْدِیْ بِهٖ کَثِیْرًا بر تقدیری که حکایت قول کفار باشد کما هو الظاهر اشکالی

اشکالی ندارد و بر فرض آنکه حکایت نباشد مراد از اضلال نسبتی است که چون قرآن مجید را نازل فرموده و مشتمل حق و باطل دربارهٔ
اینها بیان نمود و کفار بسبب آن انکار کردند پس حق تعالی بمقارن امتحان کفر از ایشان ... در حدیث ایشان
رسید آمده که بسبب نزول قرآن آیات فرستادند یعنی با انکار آن مومنان تصدیق نمودند صادق آمد که اهل ایمان
بسبب قرآن راه یافتند بدرجه اضافت بادنای ملابست و امی یا فصیح است القایل الفعل ... یضل به کثیرا
و از انجمله است آنکه حق تعالی لطف خود را مبذول میدارد و نسبت بآنکه صلاحیت ایمان دارند و آن باعث تقریب ایشان
با ایمان میشود و اعراض و خذلان بعمل می‌آورد نسبت بآنکه بسبب فرط جاهلیت لیاقت الطاف
کبریائی ندارند پس آنها را بحال ایشان وامیگذارد و از الطافیکه نسبت بمومنان بجا می‌آرد آنها را باز
میدارد و سلب الطاف و مراحم خود میفرماید بدون آن ان یبلغ بهم حد الالجاء و الاضطرار پس
مومنان بتایید ایشان بشرف ایمان و مثوبات جنان فایز میشوند و کفار بسبب عدم منع
قهری ملک بیان بسوء اختیار در کفر و جحود گرفتار گردیده مستوجب عذاب نار میگردند نه آنکه خداوند
عالم با آنکه فرموده است لا اکراه فی الدین مومنین را اکراه بر ایمان میفرماید یا کفار را مجبور در
کفر میسازد ذلک ظن الذین کفروا پس این معانی و مانند آن شایان خداوند عالمیان است و نسبت
فعل بسوی فاعل بوجه سدیدی روا است و از جمله معانی اضلال تغلیط و تلبیس و تمویه و تشکیک و اغوا و اغرا
بقبیح است و آن شایان پروردگار عالمیان نیست بلکه حق نیست که شان شیاطین جن و انس است
و بر همین معنی محمول است قول او تعالی وَاَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ و قوله وَاَضَلَّهُمُ السَّامِرِیُّ
و قوله وَلَقَدْ اَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِیرًا پس نسبت اینچنین اضلال نسبت بایزد متعال
در نزد عاقل دانشمند محال است نیست این خصلت ناپسندیده مگر از شان شیطان و تابعان
او که باعث اغوای مخالفان گردیده اند طرفه آنست که این اضلال هم مستلزم اجبار نیست
و از اینجا است که شیطان در آخرت خواهد گفت وَلَیْسَ لِیَ عَلَیْكُمْ سُلْطَانٌ -

الا ان دعوتکم فاستجبتم لی فلا تلومونی ولوموا انفسکم پس نسبت اضلال
اجبار من اکثر شیعیان او بعلم از نسبت میکنند این اضلال از اضلال اشقیا یکدرجه بلکه چندین درجه
بالاتر خواهد بود قاتلهم الله انی یوفکون بلکه برین تقدیر شیطان معذور و پروردگار محجوج خواهد بود
پس باید که آقای منصف غشاوه تعصب از چشم برداشته بنظر انصاف مفاسد مذهب خود را با نسبت
ومحاسن قول شیعیان و موالیان اهلبیت نبوت را ملاحظه فرماید که آیا نسبت خلق کفر و معصیت
واسناد زندقه وضلالت بخدا ونمودن بعد آن کمال بد بردن که حکیم علیم با وصف آنکه خود
مرتکب ضلال واضلال و معاصی و قبایح میشود بر خلاف واقع نسبت آن بشیطان و بندگان
خود می نماید و آنها را از کرده گناه بعذاب الیم ونار جحیم ابدالدهر مبتلا می سازد چنانکه مزعوم مخالفین
است بجا است یا اعتقاد کردن باینکه حق تعالی که فاعل علی الاطلاق و حکیم مطلق است بندگان
خود را اعضا و جوارح و قوی و قدرت و طاقت و اختیار بعض افعال شان و عقل و فهم با ایشان کرامت
فرموده و راه راست را به ایشان واضح نموده و نصب سل و ایضاح دلائل و سبل حقیقت
امر را بر ایشان واضح و عیان ساخته و حجت را بعد حجت بر ایشان موکد ساخته انها را مکلف
باختیار ایمان و ترک کفر و عدوان و مامور بسایر احکام شرع از اوامر و نواهی گردانیده
فرموده است وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و غرض و غایت او ازین
تکالیف امتحان و آزمایش خلق و تمیز نیک از بد در نظر مکلفان است تا بعد تکلیف و تاکید حجت هر که را
بسبب اطاعت فرمان و اجابت اذعان جمع و مستحق جزای نیک یابد او را بحسن اختیار بثواب اخروی
که دائم و ابدی است فائز گرداند و هر که از جاده مستقیم اطاعت خارج و منحرف و از طریق حقه
متخلف یابد او را بشامت اعمال و قباحت خصال او در بابه عتاب آورده بسور و ضیق
عذاب و نکال گرداند و بمفاد فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال

مثقال ذرة شراً یره باری داد عدل و انصاف بدهد و در دار دنیا چونکه از لطف سلطنت نظر
دارو مرکز ظلم و جبر و اکراه در کفر و ایمان نمی فرماید که در صورت ... امتحان میان مصلح
بد میرود و آن را بسبب بعیده هدایت و ضلالت از وجهی که گذشت بظهور میرسد و آنانکه
صلاحیت و استعداد شان بسوی حق بیشتر است بالطاف و توفیقات جهت ترغیب و دواعی خیر
مساعدت ایشان میفرماید و آنانکه خبث طبیعت و شرارت سریرت آنها از حق بعیدتر مینماید
راه خذلان سلب الطاف و مراحم خود از آنها میفرماید و به آن حال ایشان را میگذارد و از این
جهت نسبت مجازی بعض افعال مثل اضلال و هدایت بمعنی الایصال بخود میفرماید و نسبت
فعل بادنی ملابست در کلام عرب واقع است میگویند بنی الامیر المدینة با آنکه معماران و کار
گذاران بنا آن نموده اند نه خود امیر و هر کس از تادیب بنده عاصی خود اگرچه برای مصلحتی
بوده باشد اعراض کند مردم میگویند که فلانی او را براین امور ناشایسته واداشته حال
آنکه غلام باختیار خود کرده است آنچه کرده است اینقدر مداخلت پروردگار عالم در افعال
بنی آدم مانعی ندارد بلکه عین مصلحت و قرین حکمت است چه تایید مستحقین و تنبیه غافلین بمزید
تاکید و تبیین که باعث تحصیل مطلوب باشد و حائل شدن او درباره اهل ایمان و معصیت
مستحسن بجا است و اغماض عین و سلب اعانت درباره راسخین در کفر و ضلالت از راه
ناخوشی و اجمال و استدراج غیر مستبعد قال الله عز و جل انما نملی لهم لیزدادوا
اثما و با این توفیق و خذلان اختیار بندگان در کفر و ایمان و اطاعت و عصیان برطرف
نمیشود و بهمین جهت که خداوند عالم قدرت و طاقت به بندگان عطا فرموده و اگر او قدرت
نمیداد یا آن حال سلب آن میکرد بندگان را هیچ توانائی نمی بود و اگر باکراه بر کفر و ایمان ایشان را
وا میداشت مذمت نمی توانستند کرد و هر کس را که اصلح میداند بتوفیقات اعانت میکند و هر کس را

کلائق لطف و عنایت نمیدانند خذلان میکند مومنین در هر حال امید وار اعانت حق اند که
طاقت بعضی معصیت را ندارند و همواره اهل ایمان از سلب توفیق و حصول خذلان از
شامت اعمال خود خائف و ترسان بوده میگویند اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفة عین ابدا
و همین است معنی لا جبر و لا تفویض بل امر بین امرین و یؤیده ما روی عن ابن ابی نصر
قال سأل رجل عن الرضا علیه التحیة والثنا ایکلف الله العباد ما لا یطیقون
فقال هو اعدل من ذلک قال أفیقدرون علی ان یفعلوا ما یریدون قال هم
اعجز من ذلک یعنی سوال کرد مردی از حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا که آیا تکلیف میفرماید
خدا تعالی بندگان را بانچه طاقت آن ندارند فرمود خدا عادل تر است از اینکه تکلیف فرماید بندگان
خود را بانچه طاقت آن نداشته باشند سائل عرض کرد که آیا بندگان قدرت دارند بر کارها
بهر نحو که خواسته باشند فرمود بندگان عاجز تر اند ازین و بجا نمی آرند آن را اقول حضرت امیر
عرفت ربی بفسخ العزائم بسا است که آدمی کاری را میخواهد بکند و خداوند عالم بسببی از اسباب او را از آن
باز میدارد و گاهی مانعی دیگر رو میدهد بالجمله قدرت بنده قدرتی نیست تامه مثل قدرت تامه الهی
که معارضی نداشته باشد بلکه آنچه بنده بران قدرت دارد قدرت او بران مشروط بتایید
الهی و رفع موانع است و آنچه قدرت بران ندارد هرچند آنرا بخواهد و قصد کند آن از او نمی تواند شد
و از اینجا همه کس می شناسد که پروردگار بر همه چیز قادر و توانا دارد که قدرتش فوق همه قدرت ها است اگر در میان
بنده و مقدور او حائل شود بنده عاجز میشود از تحصیل مراد خود و او از هیچ چیز عاجز نیست جناب
آخوند مجلسی علیه الرحمه در حق الیقین میفرماید بدانکه در احادیث بسیار وارد شده است که جبر
آنست که ایشان را بر افعال جبر کرده باشند و تفویض آنست که ایشان را بخود واگذاشته باشند که
امر و نهی میان نبود و اکثر گفته اند که مراد آنست که خدا جبر نکرده است و بنده باراده خود

کرده است اما اسبابش همه از خدا است مانند اعضا و جوارح و قوای بدنی و [illegible] و امثال
آن که از جانب خدا است و امر بین الامرین همین است و حق این است که مدخلیت حق تعالی در اعمال بنده
زیاده از این است زیرا که هدایات خاصه و توفیقات خدا برای کسی که مستحق آنها [illegible] باشد
و اعمال حسنه او را البته دخیل است در فعل طاعات و خذلان خدا او را [illegible] که مستحق
آن باشد دخیل است در فعل معاصی اما نه بحدی که منتهی شود که سلب اختیار از او شود [illegible] مستقل
باشد در فعل یا ترک مانند آقایی که دو غلام داشته باشد [illegible]
اینکه بهر دو بگوید که فردا بروید و [illegible]
صد دینار باو بدهم و سرکشی کنند ده تازیانه باو میزنم اگر همین کفایت کند در باب هر دو [illegible]
[illegible] آنکه کرده است مستحق صد دینار است اگر نکند [illegible] مستحق ده تازیانه است اگر یک
غلام فرمان بردار تر است [illegible] بیشتر کرده است او را با این جهت [illegible]
بهر دو آن تکلیف را کرد و حجت تمام کرد او را [illegible]
آن [illegible] شب از برای او طعامی فرستد و الطاف با او [illegible]
این غلام آن [illegible] میکند و آن یکی نمیکند [illegible] صد دینار [illegible]
او را خدمت [illegible] زیرا که این غلام [illegible]
خود کرده اند و حجت آقا بر هر دو تمام است بقدر مدخلیت حق تعالی در اعمال عباد [illegible]
و اخبار معلوم میشود و بهمین قدر اکتفا باید کرد و خوض بسیار در این مسئله نباید کرد [illegible]
اشکال است و محل لغزش اقدام و نهی بسیار در اخبار از تفکر در این مسئله [illegible] شده است تا
شد کلام در هدایت نظام جناب علامه مجلسی رحمه الله علیه [illegible] هدایات و توفیقات [illegible]
[illegible] آن که [illegible] تقدیم طاعات و امتثال اوامر [illegible]

در علم قدیم او تعالی گذشته چه شمول آیات سبحانیه و توفیقات بانیه آنها را در باب امتثال طاعات و امتناع

از معاصی نافع نخواهد شد امر نسبت ممکن بلکه واقع چنانچه از احادیث کثیره و آیات بسیار معلوم و مفهوم

میگردد و هر گاه بسبب حجی استحقاق یکی را بر دیگری حکمت و رافت او تعالی مقتضی ترجیح و مزید لطف

و تفقد و عنایت تلطف گردد چه عجب تا آنکه بسبب تقدم داشتن اعمال قبیحه طرد و ابعاد گردید

اگر از انبا مقتضای عدل و حکمت او تعالی سلب توفیقات شود چه مانع و انچه حسد و آن ترجیح بلا مرجح

ممتنع است آنست که بدون مرجحی یکی را بر دیگری ترجیح بایاد وجود صفت قدرت و اختیار او و تکلیف

امری نماید چه قبیح از و تعالی جایز نیست ... شد و ... نفی و اینجا منتفی است و نیز استدلال

کرده اند اهلسنت بر عقیده فاسده خود بقول او تعالی قل الله خالق کل شیء و قوله تعالی

ختم الله على قلوبهم وعلى سمعهم وعلى أبصارهم غشاوة و امثال این آیات

متشابهه بدون ملاحظه معارض آن باین عقیده گردیده اند و جواب از استدلال باین آیات

بچند وجه میتوان شد اول آنکه چرا جایز نباشد که مراد از کل شیء اعم باشد از آنکه ... استثنا

باشد یا ... و دوم آنکه مخصص باشد بخلق جواهر و اجسام و اعراض غیر افعال عباد

از ادخلق خلق جواهر و اجسام است چه افعال که از قبیل حرکات و سکنات است وجود عینی آنها

نیست با آنکه اگر موجود عینی گفته شود اضعف افراد وجود خواهد بود فان الحرکة کمال اول لما بالقوة

من جهة ما هو بالقوة و سکون یا عدمی است لکونه عدم الحرکة عما من شأنه الحرکة یا مثل حرکت است

در نبودن آن وجود عینی و همچنین انچه تصریح بر حرکات است از اعراض که وجود مستقل ندارد

و المطلق ینصرف الی الفرد الکامل با آنکه بعضی گفته اند که خلق مختص است بخلق جواهر و آنچه است

که بعض علما گفته اند النعل المعاون بخلق اکثر و قاطبه و ... عالم ... وجه تفضیل و افعال

میکنند تجلی ... ذات ... فاعل فعل میگویند ... آن ... یا ... خلق

خلق مذاهب هم اند و ازینجاست که بنده را گاه نیست که خالق افعال خود هم میگویند سوم آنکه تعمیم
تسلیم اراده بمعنی عام نظر بقابلیت تعمیم ازان لزوم جبر و ظلم که شان باری ازان ارفع است تخصیص
کریمه چه استبعاد دارد چه عموم کتاب قرآن اکثر مخصص است بل قیل انه ما من عام الا و قد خص
بل است هم تخصیص لازم است چه بعضی ازینها اراده مخلوق عبد میدانند و بعضی کسب آن میدانند
از قرین هم است خلق بمعنی چند استعمال میشود قال الله عز و جل فاذ تخلق من الطین
کهیئة الطیر چهارم آنکه میتوان گفت جا که درین آیات مراد از خلق خلق تکوینی باشد
چه اخلق تقدیری مراد نباشد چه کلام [illegible]
[illegible] و است [illegible]
عن ابی عبد الله علیه السلام مرویست افعال العباد مخلوقة لله خلق تقدیر لا خلق تکوین
و الله خالق کل شیء پنجم آنکه معنی ختم الله آن باشد که حق تعالی چون از کفار اعراض نموده
بسبب اصرار و زیادتی کفر و ایشان بیان مسوح نموده که توقع ایمان از ایشان نیست
پس جهت تمیز ازان بطبع و ختم نموده کما صرح المفسرون من الخاصة و العامة ثم
آنکه تمسک بظواهر سمعیات معتبر نیست مگر گاه معارض عقل و نقل مشتهر باشد و هرگاه بادله
عقلیه خلاف آن ثابت شود و دیگر سمعیات هم بر خلاف آن شهادت دهند چگونه بر ظواهر بعضی
آیات که ظاهر دلالت بر مراد اعتماد توان نمود و این چنین نیست پس چرا جسمیت تعالی
بدلیل الرحمن علی العرش استوی و امثال آن ثابت نمیکنند و چنانچه جسمیت نفی آن
ازو بعقل و دیگر سمعیات مرجع تاویل آن میشوند چرا این آیات را تاویل نمیکنند فصل
ششم در بیان تشبیه و قضا و قدر بدانکه معانی این هر دو لفظ متعدد است خصوصا قضا که معانی
[illegible] آنکه محدود [illegible] الی ظلم [illegible] قضا [illegible]
[illegible] قول [illegible] ختم [illegible] اعلام فعل است [illegible] قرآن



سر واحد شاهدی از کتاب مجید آورد و با اینهمه سبب ظاهر قضا منحصر درین معانی نیست بعضی
از علما بر بعض این معانی اقتصار نموده اند و قضا و قدر نزد بعضی مترادف اند خواه به بعض معانی
باشند خواه بجمیع معانی و ظاهر نیست که معانی تقدیر نیز منحصر در معانی مذکوره نیست لان الظاهر ان
التقدیر جاء بمعنی التعیین ایضا وکذلک القضاء ولنقتصر علی الاعلام بها فنقول گاه است که قضا
بمعنی خلق می باشد چنانکه تفسیر کرده‌اند فقضاهن سبع سموات گفته‌اند و گاهی بمعنی حکم
می آید کما فی قوله تعالی وقضی ربک الا تعبدوا الا ایاه و گاهی بمعنی اعلام و اخبار
کقوله تعالی وقضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب و ظاهر نیست که قضا را که بمعنی علم
اطلاق میکنند مراد از ان تعیین نمودن چیزی است در مرتبه تعقل که باید بر فلان نمط واقع شود
چنانکه در افعال او تعالی است یا محض شناختن انچه واقع شود و علم بخصوصیات آن کما فی
فعل غیره و علم بتایید او بالطاف و منع کردن او از ان یا باسباب تایید و منع از ان و مانند آن
و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که اعمال بر سه گونه است فرائض و فضائل و
معاصی لکن فرائض پس واقع میشود بامر الهی یعنی حتمی و برضای او و قضای او یعنی حکم او و تقدیر
او یعنی تعیین او و مشیت او یعنی اراده او و علم او و اما فضائل پس بامر او نیست یعنی بحکم حتمی است
ولکن بوفق رضای او است و بقضا و علم و مشیت او است و محبت اراده بیشتر و نسبت شد کراهه
او تعالی است قبائح [illegible] یا عدم منع از ان و مانند آن و اما معاصی پس اصلا بامر
خدا نیست ولکن بقضا و قدر الهی بمشیت علم او است [illegible] علیه الرحمه [illegible] باید که مراد از بودن
معاصی بقضای الهی نسبت کرده [illegible] نهی او است زیرا که حکم او بر بندگان [illegible] خصوص آن [illegible] باشد
از ان [illegible] تقدیر الهی است که حد اسباب [illegible] و مقدار [illegible] کلام علی [illegible]
متعلق [illegible] و افعال [illegible] با خصوصیات آنها علم یا [illegible] او

واعداد یا سلب توفیق و مانند شدن از مراد ثبت است و ان علم الصحیح که الصدوق حمه الله ومؤید
آنچه در تفسیر وتفصیل قضا بمعنی العلم گفتیم روایتیست که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده
که در وقتیکه سائل گفت فما القضاء والقدر الذی ذکرته یا امیر المؤمنین آنحضرت فرمودند الامر
بالطاعة والنهی عن المعصیة والتمکین من فعل الحسنة وترک المعصیة والمعونة
علی القربة الیه والخذلان لمن عصاه والوعد والوعید والترغیب والترهیب
کل ذلک قضاء الله فی افعالنا وقدره لاعمالنا واما غیر ذلک فلا تظنه
فان الظن له محبط للاعمال فقال الرجل فرجت عنی یا امیر المؤمنین فرج الله
عنک وظاهر نیست که مراد ازین کلام علم باین مراتب است و البیضاوی نقل عن الحکماء
که آن نیست که قضا عبارت است از علم بما ینبغی ان یکون علیه الوجود حتی یکون علی احسن
النظام وهو المسمی عندهم بالعنایة الازلیة وقریب بهمین است اطلاق تقدیر بمعنی که قضا اند
که در حدیثی وارد است التقدیر واتم علی القضاء بالامضاء و آن اشاره
است بمرتبه دیگر یعنی انکه قضا مشتمل است بر جمیع تفاصیل که موجود است در خارج دیگر
انکه تقدیر واسطه است در میان قضا و امضا و بعضی گفته اند القدر عبارة عما قضاه
الله وحکم به من الامور و از کلام صدوق و شیخ مفید ظاهر میشود که قدر علم است بمبلغ و مقدار شیئی
و فیروزآبادی در قاموس گفته القدر محرکة القضاء والحکم و مبلغ الشیئ وقال فی موضع
التقدیر تدبیر الامر و مؤید اینست آنچه کلینی در کافی از علی بن ابراهیم هاشمی از حضرت امام
موسی کاظم علیه السلام آورده قلت ما معنی القدر قال تقدیر الشیئ من
طوله وعرضه قلت ما معنی قضی قال اذا قضی امضاه فذلک الذی
لا مرد له و گویا ذکر طول و عرض بجهة تمثیل است و معنی قضا در اینجا معنی حتم است

و شیخ مفید علیه الرحمه فرموده است المراد [illegible] القدر [illegible] کل شیء موقعه علی ما ینبغی و قال السید
نور الله مرقده و اما القدر فقد جاء بمعنی الکتاب و الاخبار و جاء بمعنی وضع الاشیاء فی مواضعها
من غیر زیادة فیها و لا نقصان کما قال و قدّرنا فیها اقواتها و جاء بمعنی التبیین بمقادیر
الاشیاء تفاصیلها و از اینجا لائح شد که هرگاه اطلاق قضا [illegible] اعلام می نمایند مراد از آن
اعلام بان مدارج تعیین و تعینات علمی است گویا آنچه در لوح محفوظ یا لوح محو و اثبات بقلم تقدیر
بر طبق علم علیم خبیر منقوش میشود مرتبهٔ ثانیهٔ تقدیر است که متاخر است از مرتبهٔ تقدیر علمی و آنچه باعلام
الهی بواسطه آن [illegible] حقیقت تقدیر لائح میگردد و با نبیا و اوصیا علیهم السلام اعلام میشود
مرتبهٔ ثالثهٔ تقدیر است پس آنچه از احادیث لائح میشود که هر چیزی بسبب قضا و قدر واقع میشود
مراد از آن همین است که مطابق علم یا اعلام الهی بر وفق تعیین تقدیر ربانی بوقوع می آید
نه اینکه تمامی حوادث و کائنات حتی افعال عباد بخلق و ایجاد [illegible] عالم بوجود می آید پس آنچه اشاعره
میگویند که افعال عباد بقضا و قدر واقع میشود و اگر [illegible] شان آنست که بخلق و ایجاد خدا واقع
میشود و فساد آن از آنچه در مسئله جبر و اختیار بیان کردیم واضح است اگر مراد آنست که بحسب
علم و تعیین علمی او تعالی واقع میشود پس [illegible] است چرا که [illegible] هیچ چیز از او تعالی مخفی و مستور
نیست و علم او احاطه کرده است بافعال او تعالی و افعال غیر او پس هیچ فعلی از افعال [illegible]
امری از امور از دائرهٔ علم او بیرون نیست لکن [illegible] منافی اختیار نیست اگر چه اشاعره [illegible] اعتقاد
با آنچه از این امر جبر و اجبار و سلب اختیار دارند [illegible] حق تعالی عالم است بکلیات و جزئیات
با آنچه گذشته است و آنچه آینده است همه اشیا قبل از وجود آن [illegible] خلاف علم او
تعالی محال است پس آنچه او میداند محال است خلاف آن بوقوع آید و الا علم او مطابق
واقع نباشد پس [illegible] خلاف آن [illegible] و انا علم الهی منقلب بجهل شود و لیس [illegible]

علم او که بشقاوت است از طاعت معصیت گردد و ایمان او عالم از بندگان واقع خواهد شد و خلاف
آن ممتنع خواهد بود مثلا اگر خدا دانسته که او جهل ایمان نخواهد آورد محال است که ایمان بیاورد
والا علم او تعالی بجهل منقلب شود و ذلک مستحیل و هو معنی الجبر تعالی الله عما یقول الظالمون علوا
کبیرا و سایر متقاصد است و لیس با محل تحویل و آنست و فخر الدین رازی گفته است که اگر جمیع عقلا
فراهم شوند نخواهند بود و برانکه حرفی در قدح و جرح این دلیل بر زبان آرند مگر آنکه التزام
نمایند مقاله هشام را در خصوص علم الهی که اعتقاد او داره و باید عدا او الم نمیداند اشیا را قبل
وقوع آن انتهی محصل کلام مخفی نماند که این دلیل علیل است جواب آن بمعارضه و حل اصح
چه علم الهی اگر موثر در ایجاب فعل و موجب اضطرار باشد لازم آید سلب اختیار او تعالی چه حق تعالی
چنانکه افعال بندگان قبل وقوع آن میداند افعال خود را نیز از اول می شناسد پس هرگاه
دانست که زید را در فلان سال پیدا خواهم کرد آیا میتواند که خلق او در آن سال نکند یا نمی تواند اگر
میتواند پس بزعم شما انقلاب علم او بجهل لازم آید و اگر نتواند جبر و اضطرار او تعالی لازم می آید
فما هو جوابهم فهو جوابنا سبحان الله در پرده اثبات اضطرار بندگان اضطرار پروردگار
عالمیان را می خواهند که باثبات رسانند تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا فخر الدین
رازی امام سفیان که ازین معارضه جواب بگوید فخر رازی گفته اگر سفیان تمام عالم جمع شوند
و در جواب این معارضه کوشند بجز رجوع بحق که معتقد امامیه است گریزی نخواهند یافت و الله
یحق الحق بکلماته و لو کره المجرمون اما جواب از روی حل آنست که علم حکایت است
و معلوم محکی عنه پس اگرچه علم مقدم باشد لکن در مرتبه حکایت است از این جهت علم را تابع معلوم می گویند
نه بالعکس پس آنچه واقع شدنی است خدا آنرا میداند نه آنکه آنچه در علم او است واقع شدنی است
آنچه سکه خدا او را ... است فیها بدون ... کما لا یخفی علی من له ادنی ... پس ...

که علم خدا مطابق واقع است لکن علم ما ... تابع است چه خبر بدهد که موثر در وقوع معلوم
بوده باشد چنانچه بامید اشاره شده است حیث [illegible] ... باید که ... ان این
علم ما مطابق واقع است لکن در وقوع قیامت علم ما را چه مدخلیت بجمله مسببات آثار اسباب خود است
نه اثر علم والا لتواردت العلل علی معلول واحد شخصی با آنکه خدا عالم است میداند که من فلان کار را
باختیار خود خواهم کرد یا فلان شخص باختیار خود فلان طاعت یا فلان معصیت بجا خواهد آورد
پس اگر علم خدا باعث اضطرار باشد مخالفت علم او لازم می‌آید چه او دانسته است که این را
که آن فعل باختیار [illegible] خواهد شد پس هرگاه باعث یا اضطراب یا اضطرار شود علم منقلب بجهل خواهد شد
پس لا محاله اختیار و علم باختیار باید که مستمر باشد و هو المطلوب لا اکراه فی الدین و لا جبر و لا ظلم
فی حکم رب العالمین و لا حول و لا قوة الا بالله وحده و لقد افصح مولانا امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام
عن ذلک باحسن تبیین علی ما روی فی الحدیث المشهور بین الخاصة و العامة قال ابو العلاء اعلی الله
مقامه فی عماد الاسلام و رواه شارح الجدید للتجرید و عبد الحمید بن ابی الحدید من العامة و رواه
من الخاصة الصدوق فی التوحید و غیره فی غیره بتفاوت یسیر عن اصبغ بن نباتة انه لما
انصرف امیر المؤمنین علیه السلام من وقعة صفین و ذکر القصة بتمامها
و نحن نقتصر علی الترجمة روایت کرده است اصبغ بن نباته از مولانا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
علیه السلام که هرگاه آنحضرت از جنگ صفین مراجعت فرمود برخاست بسوی او مرد پیری و
عرض کرد آیا بقضا و قدر الهی بسوی شام رفته بودیم یعنی قتل جهاد آن لشکر از جانب قضا
و قدر الهی بود یا نه پس آنحضرت فرمود والذی فلق الحبة و برأ النسمة قسم بآنکه دانه را
شکافته و بنده را خلق نموده که قدم نگذاشتیم و جائی را بالا نرفته‌ایم مگر [illegible]
و بالا نرفته‌ایم ... پس آن پیر مرد گفت اگر بقضا و قدر الهی است پس آن [illegible]

و حرکت باعث شد و اینصورت بی اجر باشد و مردی پیر ... فرمود ای مرد پیر بلکه عظیم
گردانیده است خداوند عالم اجر شما را در این راه رفتن در حالیکه شما می‌رفتید بسوی مقاتله با غیان و در
برگشتن شما وقتیکه از آنجا مراجعت نموده آید و نبوده‌اید شما در هیچ حالی اکراه کرده شده نه اضطراری
برای شما بوده بسوی آن پس آن مرد عرض کرد چگونه چنین باشد و حال آنکه قضا و قدر ما را کشید
بهر جا که خواست فرمود وای بر تو گمان کردی قضائی را که لازم باشد و تقدیری را که محتوم باشد اگر چنین
می‌بود هر آینه ثواب و عقاب و افعال بندگان باطل می‌شد و وعده ثواب و وعید عقاب و امر و نهی هم
مهجور و برای گنهکاری از جانب خدای تعالی جای ملامت و برای طاعت و نیکی کننده محل محمدت
نمی‌بود و نیکوکار اولی بستایش از گنهکار نمی‌بود و نه گنهکار اولی بمذمت از نیکوکار این چنین
اعتقاد و مقاله بت پرستان و لشکریان شیطان است و [illegible] و کور باطنان
است که وجوه ثواب در نیافته‌اند و ایشان قدریه این امت و مجوس این شریعت‌اند ان الله امر
تخییرا و نهی تحذیرا و کلف یسیرا بلکه بدرستیکه خدای عز و جل حکم کرده است بندگان خود را بطاعات
درحالیکه اختیار داده است ایشان را و نهی و سرزنش فرموده است ایشان را از روی تحذیر
و تخویف از راه اکراه و قسر و تکلیف نکرده است مگر تکلیف یسیر که متحمل آن توانند شد
یعنی بتکلیف ما لا یطاق نفرموده است چنانکه اهل خلاف بخدای خود بدگمانی کرده‌اند لم یعص
الله مغلوبا و لم یطع مکرها کسی نافرمانی از راه معارضه و غلبه بر او نکرده و نه کسی اطاعت
او را بجبر و قسر بجا آورده و لم یرسل الرسل عبثا و پیغمبران را عبث نفرستاده و لم یخلق
الله السموات والارض و ما بینهما باطلا ذلک ظن الذین کفروا فویل
للذین کفروا من النار پس آن مرد پیر عرض کرد پس قضا و قدر که ما بدون آن نمی‌رفتیم
چه باشد فرمود که آن امر و حکم او تعالی است پس تلاوت فرمود قول خدای عز و جل را وقضی

ربک الا تعبدوه الا ایانا پس آن پیرمرد خوشحال برخاست در حالیکه میگفت انت الامام
الذی نرجو بطاعته یوم النشور من الرحمن رضوانا اوضحت من دیننا ما کان
ملتبسا جزاک ربک عنا فیه احسانا فلیس معذرة فی فعل فاحشة قد کنت
راکبها فسقا وعصیانا لا لا ولا قائلا ناهیه اوقعنی فیها عبدت اذا
یا قوم شیطانا ولا احب ولا شاء الفسوق ولا قتل الولی له ظلما وعدوانا
انی یحب وقد صحت عزیمته ذو العرش اعلن ذلک اعلانا بدانکه قول آنحضرت
تلک مقالة عبدة الاوثان وقدریة هذه الامة ومجوسها صریحست در اینکه
مراد از قدریه در خبر نبوی متفق علیه القدریه مجوس امتی و خبر لعن الله القدریة علی لسان
سبعین نبیا و خبر مروی از حضرت صادق علیه السلام عن آبائه علیهم السلام صنفان من امتی
لا نصیب لهما فی الاسلام الغلاة والقدریه طائفه اشعریه اهل سنت اند و اینکه اشاعره
میگویند که مراد از قدریه معتزله اند که نفی میکنند بودن هر چیز را از خیر و شر بتقدیر الهی و مشیت او و همو را
بذلک لمبالغتهم فی النفی کلامی است ناموجه و معتزله در جواب آن گفته اند که مراد از قدریه اشاعره
اند که میگویند که خیر و شر بمشیت و تقدیر الهی واقع میشود و نسبت قدریت بسوی کسیکه نافی قدر
تقدیر در خیر و شر باشد خلاف ضابطه است بلکه نسبت قدریت بمثبتین قدر اولی است
و شائع محاورات و نص خطاب امیر مرجح قول ایشان است پس شکی نیست در اینکه مورد حدیث
متفق علیه اشاعره اند و مشابهت اینها به مجوس بچندین وجه ثابت است از آنجمله است اینکه مجوس
میگویند که خدا تعالی چیزی را پیدا میکند بعد از آن از و بیزاری میجوید و اشاعره میگویند که خدا خود کفر
را خلق میکند و لکن از آن تبری مینماید و مجوس میگویند که نکاح خواهر و مادر بقضاء الهی و قدر او واقع
میشود و مجبره نیز میگویند که نکاح مجوس خواهران و مادران را بقضا و قدر الهی واقع میشود الی

الی غیر ذلک من الاقوال السخیفة هولا با حوال دینی در حدیقة الشیعه منقول باید در اکثر تواریخ مسطور است

که مردی جبری بخانه رفت دید که مرد بیگانه با دخترش نشسته شمشیر کشید و خواست که مرد و دختر را هر دو

پاره کند زنی در پیش دوید و شمشیر از دستش گرفت و گفت که شرم نداری که دین و مذهب خود را گذاشته

مذهب صاحب ... رافضی اختیار کرده مرد مسلمان و دختر بی گناه را بیرحمانه میخواهی بکشی

مرد گفت ... که حق تعالی مرا چنین ... از مسئله ای که فرموده نزدیک بود که خون دو کس

را بر گردن گیرم و باک کرده رفضه شریک شوم پس آنها همه این شنایع را از قضا و قدر الهی فهمیده داخل شدند

تا بیجا ایم حالهم اسدانی یوفکون و اما معتزله پس آنانکه از اینها بنده را بقدرت مستقله تحقیقی می شناسند

و قائل اند باینکه خدا اعمال را بعباد تفویض نموده و دران دخل نمیکند بلکه معطل کرده پس مثل قول آن

باطل است و این تفویض غیر تفویض سابق است و این هم مثل قول ایشان باطل است و از این جهت معتزله را مورد

ذم مزبور میتوانند کرد و قال مولانا المجلسی ستتضح لک ان کلا منهما ضال صادق فیما نسب الی الآخر و ان

الحق غیرهما و سبیله هو الامر بین الامرین لکن جمیع معتزله بچنین قدرت بنده قائل نیستند بلکه جمعی از ایشان

بر وفق معتقد امامیه قدرت بنده را غیر مستقل میدانند و احادیث ماثوره در باب استطاعت بنده مختلف است

بعضی نافی استطاعت است بعضی لعله الاکثر اثبات آن می نماید و مراد از استطاعت منفیه همین قدرت

مستقله است و مقصود از استطاعت مثبته قدرت غیر مستقله چنانچه از امام جعفر صادق

علیه السلام روایت کرده که آنحضرت در تفسیر قول او تعالی وقد کانوا یدعون الی

السجود وهم سالمون فرموده وهم مستطیعون یستطیعون الاخذ بما

امروا به والترک لما نهوا عنه وبذلک ابتلوا حاصل معنی آیه کریمه این است که

بودند کافران که دعوت کرده میشدند بسوی سجود در حالیکه سالم بودند و محصل تفسیر

آنحضرت آنست که تکلیف بسجود تعلق بآنها میگرفت در حالیکه استطاعت و قدرت

داشتن از امتثال فرمان او و ترک مناهی او بسبب تمکین قدرت و اختیار بندگان ابتلای
و آزمایش ایشان از جانب حضرت باری جل شانه بوقوع آمده و محمد بن ابی عمیر بواسطه بعض اصحاب
از آنحضرت روایت کرده که میفرمود که فاعل نمیشود بنده مگر در حال استطاعت و گاه است که
مستطیع فاعل نمیباشد ولکن فاعل را استطاعت ضرور است و علی بن یقطین از حضرت امام
موسی کاظم علیهم السلام روایت کرده که جناب امیر علیه السلام بجماعتی از اهل کوفه گذشت دید که ایشان در
خصوص مسئله قدر با همدیگر مخاصمه می‌نمودند پس بمتکلم آنها فرمود آیا بالله تستطیع ام مع الله ام من دون
الله پس نتوانست که جواب آنحضرت بگوید پس آنحضرت فرمود که اگر گمان داری که تو با اعانت خدا استطاعت
و قدرت داری پس نیست برای تو قدرتی باستقلال بر هیچ چیز و اگر گمان داری که تو با خدا استطاعت
داری پس گمان کرده که تو با او در ملک شریک هستی و اگر گمان میکنی که تو بدون خدا استطیع هستی پس
بدرستیکه دعوای ربوبیت کرده پس عرض کرد یا امیر المؤمنین چنین است بلکه میگویم بالله استطیع
یعنی قادرم بواسطه آنکه خدا مرا توانائی بخشیده بسبب اعطای اسباب و آلات پس آنحضرت فرمود
که آگاه باش اگر تو غیر این کلام را میگفتی هر آینه گردنت را میزدم و شیخ محمد بن یعقوب کلینی روایت
کرده است که مردی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سوال کرد که آیا جبر کرده است خدا بر
بندگان فرمود که نه گفتم امر را به ایشان گذاشته است فرمود که نه گفتم پس چه کرده است فرمود
که لطفی از پروردگار تو در میان هست و آخوند مجلسی علیه الرحمه در رساله مفرده خود فرموده که شیخ
صدوق محمد بن بابویه در کتاب توحید و کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام بسند صحیح روایت
کرده از سلیمان جعفری از ابی الحسن رضا که مذکور شد نزد آن حضرت مذهب جبر و تفویض پس
حضرت فرمود که آیا بخشم بشما درین باب اصلی و قاعده کلی که در آن باب اختلاف نکنند و مخاصمه
نکنند بشما احدی از مخالفان مگر آنکه او را در هم شکنید و حجت او را باطل گردانید گفتم اگر مصلحت

مصلحت و انی شفقت خواهی کرد پس حضرت فرمودند بدرستیکه خدای عز و جل اطاعت کرده نمیشود
باکراه که خدا جبر کند ایشانرا بر طاعت و معصیت کرده نشده است بغلبه تا مانع ایشانرا از معصیت
باز داشتن و ایشان بر خداوند خود غالب شده باشند و مهمل نگذاشته بندگانرا در ملک خود
اوست مالک هر چیز که تملیک ایشان کرده است و اوست قادر بر آنچه ایشانرا بر آن قادر گردانیده
است اگر فرمان پذیر شوند بندگان بطاعتی نسبت خدا صرف کننده از ان و اگر اراده معصیتی کنند
پس اگر خواهد که حائل شود میان ایشان و میان آن معصیت میکند و اگر حائل نشود و بکنند پس خدا
ایشانرا در ان کار داخل نکرده است پس فرمود هر که ضبط کند حدود این کلام را تحقیق که در مجادله
و مباحثه بر مخالفان خود غالب میگردد و کراجکی در کتاب کنز الفوائد روایت کرده که
حسن بصری عریضه بخدمت حضرت امام حسن مجتبی علیه التحیة و الثنا نوشت که نزد ما اختلاف شده است
در تقدیر اعمال و در استطاعت عباد حضرت نوشتند که آنچه من و پدرانم بر آنیم قائل آنیم آنست
که هر که ایمان ندارد بتقدیر خدا در هر خیر و شر کافر است و هر که گناهانرا نسبت بخدا دهد فاجر است لکن
مضمون حدیث گذشته را نوشتند و در آخر آن زیاده کردند که بلکه حجت خود را بر ایشان تمام کرده
که با ایشان شناسانید آنچه از ایشان طلبید و ایشانرا راه داد بسوی کردن آنچه از ایشان
طلبید و نکردن آنچه ایشانرا از ان نهی کرد و خداراست حجت بالغه کامله بر خلق و السلام و آنکه
بعض اهل سنت تمسک جسته اند در اثبات جبر بکریمه اللهُ خالِقُ کلِّ شیءٍ و بعضی روایات
متشابهه شیعه که بظاهر دلالت بر جبر دارد و مثل ما رواه الکلینی عن محمد بن مسلم
عن ابی جعفر علیه السلام قال ان فی بعض ما انزل الله تعالی فی کتبه انی
انا الله لا اله الا انا خلقت الخیر و الشر فطوبی لمن اجریت علی یدیه الخیر
و ویل لمن اجریت علی یدیه الشر و مثل ما رواه القمی عن ابی عبد الله علیه السلام قال

قال ربنا عز وجل انا الله لا اله الا انا خالق الخیر والشر و مثل روایة معاویة
بن وهب عن ابی عبد الله علیه السلام انه کان یقول مما اوحی الله الی موسی
وانزل علیه [illegible] فی التوریة انی انا الله الحدیث چنانکه عبد العزیز دهلوی بعد نقل این
روایات گفته است که درین روایات حضرات امامیه مضمون از کتب سماوی و کلام الهی
نقل سفیر نمایند وانهمه فرق امامیه کیسانیه چشم پوشی کرده گویند که شرور و معاصی و کفر و فسق
مخلوق ابلیس و بنی آدم و بنی الجان اند و فاعل دیگر را با خدا شریک میسازند و استناد الله
عبد العزیز دهلوی باین روایات عجب نباشد کافر همه را بکیش خود پندارد لکن تعجب است از
فاضل معاصر سید کاظم رشتی که با ادعای تشیع در بیان اقسام توحید سفیر نماید الثالث توحید
الافعال یعنی همه افعال از دست فاعلی غیر او در عالم وجود نیست قال هو الداء العضال ومزل
اقدام الرجال وانکر هذا التوحید طائفة زعما منهم انه ینافی الاختیار فی افعال العباد
واین قول فاضل مذکور بر طرز اقوال مخالفین واقع شده چه اهلسنت میگویند که الله خالق کل شیء
پس اگر بنده خالق افعال خود باشد شرک لازم خواهد آمد و بعض اتباع فاضل مزبور در اصلاح
کلامش گفته که آنچه در بعض احادیث وارد شده که حق تعالی خالق خیر و شر است مراد از آن
خلق تقدیر است نه خلق تکوینی چنانکه در روایت عیاشی از حضرت صادق علیه السلام مرویست
و همین است مراد استاد اجل سید محمد کاظم رشتی در رساله بهبهانیه در توحید افعال حضرت
ایزد متعال و هر که غیر این مطلب از کلام بلاغت نظامش فهمیده فهمش سقیم است انتهی باید دانست
که هر که تمام کلام فاضل رشتی را ملاحظه نموده باشد میداند که این تاویل در آن گنجایش ندارد
چه فاضل مزبور توحید مسطور را بدو عنوان بیان نموده یکی آنکه بر وفق اصول شیعه است در
رتبه توحید عوام قرار داده گفته و بیانه علی ما یقرب الی الافهام فی رتبة العوام هو ان نعبد الله

فاضل معاصر سید کاظم رشتی

بعض اتباع سید کاظم حاجی محمد کریم خان

استبدی افعاله بان لا یشارکه احد فی فعله و لا یستعین باحد فی انشاء خلقه و هذا فی افعاله الخاصة
و ان کان لغیره ایضا فعل باجازته تعالی و اقداره ایاه کما فی الافعال الاختیاریة للعباد و بعد آن
گفته است که این بیان بنا بر مذاق کسانی است از علما که فرق میکنند در میان ذات و صفات
و افعال صادره باختیار بندگان و افعال غیر اختیاریه شان مثل حرکت مرتعش و نائم و مانند آن که
اختیار را در آن مداخلتی نیست اما بیان این توحید بنا بر مذاق علما که فرق نمیکنند در خلق ذوات
و صفات و تصدیق کرده اند بقول حقتعالی قُلِ اللّٰهُ خَالِقُ کُلِّ شَیْءٍ و قوله وَمَا خَلْقُکُمْ
وَلَا بَعْثُکُمْ اِلَّا کَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَاِذْ اَنْتُمْ اِذَا خَلَقُوا مِنَ الْاَرْضِ اَنْشَأَکُمْ و بعضا
کرده اند اقوال ائمه علیهم السلام را که هر چیزی بمشیت و اراده و قضا و قدر الهی واقع میشود و انچه
در حدیث قدسی است انا الله لا اله الا انا خلقت الخیر فطوبی لمن اجریته علی یدیه
و خلقت الشر فویل لمن اجریته علی یدیه پس تفرقه نمیکنند در میانه ذات و صفات و تمامات
و شرائط بلکه میگویند که هر چه هست بفعل خداوند عالم است که جاری میفرماید آنرا بهر کس باقتضای استعداد
لازم نمی آید چه خداوند عالم جاری میکند عطا میفرماید بهر کسی آنچه طلب میکند خود او بزبان حال
استعداد خود و این استعدادات نیز بفیض الهی و بسبقت الاشیاء علی جهة الاطلاق انما تکونت من امره
کن و اختیاراتها و قابلیاتها انما نشأت عنه فیکون فهذا سر الامر بین الامرین و بیان حقیقة
هذه المسئلة علی ما یکشف القناع عن وجه المرام ابی الله الا کتمانه لعدم تحمل العقول و لذا قال
امیر المؤمنین علیه السلام لما سئل عن ذلک بحر عمیق لا تلجه و سئل
ثانیة فقال طریق مظلم فلا تسلکه انتهی ملخصا الحال نظر انصاف ملاحظه بود که
که تقریر ثانی که آنرا در درجه فهم عوام بالاتر دانسته و تفرقه افعال اختیاریه و غیر اختیاریه در آن
تقریر از میان برداشته و تفرقه استعداد که عین کسب مخترع اهل السنت است بنا بر تصریح فضل

بر فرهان ناصبی است که فرار اهل لزوم الجبر از آن متمسک میشوند اضطرار عباد در ارفع ساخته از
مذهب اهلسنت چه تفاوت دارد گمان ندارم که کسی از مدعیان تشیع چنین کلمات تفوه نماید لعنت
این عقیده با عقیده شیعیان واضح است باری بفرمایید که اگر مراد شان از خلق خیر و شر خلق
تقدیری بوده نه خلق تکوینی پس توحید افعال چگونه متحقق خواهد شد بلکه این توحید تقدیری خواهد بود و برین
تقدیر قوله فالاشیاء علی جهة الاطلاق انما کونت من امره کن چه مصرف خواهد داشت و طعن و تعریض
بر آنانکه درمیان فعل اختیاری و غیر اختیاری مثل سایر شیعیان فرق میکنند بعدم تصدیق
بکریمه اللّٰهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ و حدیث کل شیء بمشیة الله وقضائه چگونه درست خواهد شد
چه اینها که عموم تقدیری را منع کرده اند و تفرقه آنها در خلق تکوینی اگر نزد فاضل رشتی مسلم است
پس طعن مشترک الورود خواهد بود و اگر مسلم نیست پس چرا بر فتح طاعن از حریم تشیع لازم
خواهد آمد پس تکلم باینکلمات که فاضل مجوز بنا بر اظهار مزید فضل و معرفت اسرار نموده همینکه
غیر از نقل و ترفع متکلمین امامیه یا میل الی الغلات که آنها نیز مقتضا دیعض احادیث قائل بقول
اهلسنت اند امری دیگر بوده باشد و نهی آنحضرت از خوض درین مسئله برای همین است که مردم در
اقاویل باطله اهل جبر از جهت دقت مقام گرفتار نشوند پس فاضل مذکور را از رفع اشتباه مردم
لازم بوده نه آنکه در تقویت شبهات عامه کوشد والآن نشرع فی جواب احتجاج اهل السنة و من
تبعهم کائناً من کان فاقول اما جواب استدلال بکریمه اللّٰهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ پس با تمام تفصیل گذشت و باز تصریح میکنم
که ماتریدیه حنفیه از اهلسنت قائل اند باینکه اراده مخلوق سند کان است پس تخصیص آیه و تشریک غیر در خلق ایشان نیز
لازم است با آنکه خداوند عالم خود میفرماید تَبَارَكَ اللّٰهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ پس خود را بهترین خالقان
گفته و این امر دلالت بر وجود خالق دیگر دارد پس جمع بین الآیات دلالت میکند بر اینکه مراد از کریمه اللّٰهُ
خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ انه خالق کل شیء من الجواهر والاجسام البته غیر خدا از خلق کبیر و صغیر جواهر و اجسام

تمام شد ... از فاضل رشتی

و اجسام قادر نیست قال الله عز و جل إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا
ذُبَابًا وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ و از اینجا لایح شد که آنچه اختصاص بخداوند دارد خلق جواهر
و اجسام است نه خلق حرکات و سکنات و ما بینهما من الاعراض و چگونه چنین نباشد و حال
آنکه خود پیغمبر باید فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ تصریح فرموده است وَمَا خَلَقْنَا
السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ و ظاهر است که کفر حق نیست پس مخلوق
خدا نباشد و خود پیغمبر باید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ
و طلب فعل از مکلف بامر دلالت میکند بر قدرت او پس حکمت بی قدرت او نتوان کرد و تفسیر
شد که از خالق در قول او تعالی الله خالق کل شیء مقدر کل شیء مراد باشد و اما جواب از اخبار داله بر جبر
پس به دو وجه است اول آنکه احادیث داله بر نفی جبر که گذشت مؤید است بادله عقلیه و آیات محکمه
قطعیه پس مخالف قرآن باید مطروح است لاحتمال الوضع چنانکه از چندین روایات لایح میشود و صدوق
در کتاب توحید و عیون اخبار الرضا علیه السلام بسند خود از حسین بن خالد روایت کرده که
عرض کردم بخدمت آنحضرت که ای فرزند رسول مردم نسبت میکنند با اهل بیت علیهم السلام قول
تشبیه و جبر را بجهت آنکه از آبای طاهرین آنحضرت روایات در این باب رسیده آنحضرت فرمود
که بگو ای پسر خالد که روایات تشبیه از آبای من در تشبیه منقول شده بیشتر است یا اخبار که از
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در این خصوص مروی گردیده عرض کردم که آنچه از جناب رسالت مآب
درین باب مروی شده بیشتر است پس آنحضرت فرمود پس چه نسبت
این قول به پیغمبر خدا نمی کنند عرض کردم که گمان دارند که چنین روایات به
آنحضرت افترا و بهتان است آنحضرت هیچیک از این کلمات ارشاد نفرموده
حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند پس همچنین آبای طاهرین

چنین کلمات را فرموده اند و مردم بر آنحضرت افترا بسته اند و جز این نیست که افترا بسته اند
[illegible] و غالیان که عظمت الهی را سبک ساختند پس هر آنکه اینها را دوست دارد
دشمن داشته است و هر که اینها را دشمن دارد پس ما را دوست داشته است الی ان قال یا ابن
خالد من کان من شیعتنا فلا یتخذن منهم ولیا ولا نصیرا این طرح است لا لتقیه
التقیة لموافقتها للعامة روی بطرقهم عن ابن عباس عن النبی ص و روی ابن ماجه
ایضا من اهل السنة انه قال قال الله تعالی انا خلقت الخلق و خلقت
الخیر والشر فطوبی لمن قدرت علی یدیه الخیر و ویل لمن قدرت علی یدیه
الشر و یا اول است بخلق تقدیری و یؤیده ما فی اخر الروایة فطوبی لمن قدرت علی
یده الخیر الحدیث و تعیین تقدیر و خلق تکوینی خیر و شر از بندگان نمی کند و فاعلیت افعال را از ایشان
سلب نمی سازد پس تفرقه میان افعال اختیاری بندگان و میان امور اضطراریه و خلق تکوینی حق
خواهد بود و منافی تصدیق بعموم آیت و روایت که دال است بر شمول خلق تقدیری اشیا را
نیست فنحن المومنون المصدقون تعجب است از فاضل رشتی که این عموم را که تعلق بتخلیق
تقدیری دارد منافی تفرقه موصوفه دانسته ارباب تفرقه را از مصدقین آیه و حدیث بر نمی
شمرد ان هذا لشیء عجاب گویا احادیث و آیات تفرقه را که رافع جبر اند تصدیق نکرده و ساخته
بالمعصومین [illegible] بل الایمان المقصور احیانا الی البیان [illegible] و میان ایشان [illegible] بود و [illegible]
کنندگان که تصدیق نمی کنند [illegible] و خوض [illegible] باشد از بیان واقعی [illegible]
[illegible] الهادی الی سواء السبیل فصل ششم در بیان آنکه حق تعالی حکیم است کار او
او منوط بحکمت و مصلحت است و فعل عبث بی فایده از او صادر نمی شود [illegible]
حکمت های عظیمه [illegible] باشد لکن [illegible] افعال الهی [illegible] غرض [illegible]

نقصی از برای خود دانسته اند آنچه منقول از اجماعیات و ضروریات مذهب است بجهت و تبرا از اصحاب
هم با ایشان موافقت کرده اند و اشاعره بعیب حکما میگویند که افعال او معلل باغراض و مصالح نیست
اگرچه معترف اند باینکه هر فعلی از افعال او تعالی مقرون بانواع حکم و ثمرات می‌باشد لکن گمان میکنند
که حق تعالی را مقصود از آن افعال این ثمرات نبوده است اگرچه بر آن مترتب میشود بلکه محال است که
فعل او خالی از آن ثمرات باشد و بیحیک لذا اهل ... بحسب ظاهر انکار اشتمال افعال او تعالی
بر مصالح و حکم ندارد اگرچه اشاعره فی المعنی منکر غایات اند جناب المرحوم اعلی الله درجته
در صوارم میفرمایند که بعضی از اشاعره چون سخافت قبح این را مشاهده نمودند برای حفظ ناموس
امام خود گفتند که ابوالحسن اشعری افعال حق تعالی را معلل بغرض نمیداند اما مشتمل بودن افعال
او را بر حکم و مصالح انکار نمی‌کند و این دروغ محض است چنانکه توضیح این معنی در کتاب عماد الاسلام
کرده ایم و کیف لا یکون کذلک و حال آنکه یکی از اجله اولاد و اتباعش مثل فخر رازی و شارح مواقف
و شارح مقاصد تصریح کرده‌اند که کدام غایت و مصلحت است در مثل تکلیف کفار و تخلید آنها در نار با وجود
آنکه او تعالی میداند که چون آنها را تکلیف خواهیم نمود ایمان نخواهند آورد و قال بعضهم ان بعض افعاله
الله تعالی غیر معلل بالغایة اصلا مثل تخلید الکفار فی النار اذ لا نفع فیه لاحد و عبد العزیز دهلوی میگوید
که پیدا کردن شیطان و امهال و قدرت بخشیدن او را بر اغوای بنی آدم و تصرفات او در ایشان را
بدل هر یک از ایشان باده اصلح را قلع میکند انتهی بلفظه و مانند این از کلمات سخیفه آنها دلالت
می‌کند بر آنکه دعوی اشتمال هر فعلی از افعال الهی بر حکمت و مصلحت که از ایشان صادر میشود محض
لسان است و در باطن منکر حکم و مصالح ربانیه هستند و نسبت عبث و قبیح الی الله تعالی روا
میدانند و حال آنکه حق تعالی میفرماید افحسبتم انما خلقناکم عبثا و حق است که هیچ فعلی
از افعال او تعالی خالی از حکمت و عاری از مصلحت نیست اگرچه لازم نیست که عقول ناقصه کنه

حکمت یکی از افعال او تو اندرسید لکن آنانکه بر عقول سخیفه خود تکیه کرده اند و بر اوهام رکیکه خود اعتماد
نموده در انکار غایات و مصالح و تدبیر مدبر صانع رجماً بالغیب می نمایند در توحید مفضل از حضرت
صادق علیه السلام مرویست ان الشکاک جهلوا الاسباب و المعانی فی الخلقة
وقصرت افهامهم عن تامل الصواب و الحکمة فیما ذرأ الباری جل قدسه
و برأ من صنوف خلقه فی البر و البحر و السهل و الوعر فخرجوا بقصر علومهم
الی الجحود و بضعف بصائرهم الی التکذیب و العنود حتی انکروا خلق الاشیاء
و ادعوا ان کونها بالاهمال لا صنعة فیها و لا تقدیر و لا حکمة من مدبر
و لا صانع تعالی الله عما یصفون و قاتلهم الله انی یؤفکون فهم فی ضلالهم
و عماهم و تحیرهم بمنزلة عمیان دخلوا دارا قد بنیت اتقن بناء و احسنه
الی آخر التمثیل من کلامه الشریف خلاصه آنکه بعضی از ملحدین که انکار صانع مدبر
حکیم نموده اند و میگویند که آنچه واقع شده است از روی صنعت و حکمت و تدبیر نیست و امثال اینها
بعضی از غرائب بسبب نقصان عقول خود چون بادراک مصالح و حکم عالیه اشیا نمیتوانند
رسید زعم میکنند که این امور خالی از حکمت و مصلحت است پس حق تعالی بلند تر است از آنچه
اینها وصف میکنند پس اینها در ضلالت مثل کورانی چند اند که داخل شوند در سرایی که در نهایت
نیکوئی و استحکام باشد و فاخرترین فرشها در آن گسترده باشند و آنچه در کار باشد از انواع
ماکول و مشروب و پوشیدنی و سائر چیزها که آدمی به آن محتاج است در آن مهیا کرده باشند
و هر چیزی را در جای خود و محل مناسب آن قرار داده باشند بانداز نیکو و تدبیر درست پس
آن کوران در آن سرای فسیح البنیان بجانب راست و چپ تردد کنند و داخل بیوت آن
شوند باد دیده های بسته که بنای سرا را مشاهده نمایند و نه آنچه را که اینجا برای اهلش مهیا کرده

نشنیده بسا باشد که کورانه پا نهند بر ظرفی یا چیزی که در موضع و موقع خود گذاشته شده و تعاب
احتیاج بآن داشته باشند و ندانند که بچه جهت درین موضع گذاشته اند و بنای چه جهت اگر الله
و باین سبب بخشم آیند و غضبناک شوند و مذمت کنند سرا و بنا کننده سرا را بعینه همین است
حال این گروه در انکار انچه منکر آن اند از حسن تقدیر معبود و کمال تدبیر عالم وجود زیرا که چون
اذهان ایشان در نیافته است اسباب علل و فواید اشیا را میگردند درین عالم امکان
نادان حیران و نمی فهمند انچه درین سرا بکار رفته از اتقان خلقت و حسن صنعت و درستی نظام وجود
یکی از ایشان مطلع گردد بر چیزی که سبب آنرا ندانند و عقلش بحکمت آن نرسد مبادرت می نماید بعیب
آن و وصف میکند آنرا بخطا و قلت تدبیر و اشباه که بتبعیت فلاسفه و امثال ایشان اعتقاد
دارند باینکه افعال جناب باری تعالی معلل باغراض و غایات نمی باشد می پندارند که اگر افعال
حق تعالی از برای غرضی و غایتی بوده باشد لازم آید که او تعالی در ذات خود ناقص بوده باشد
و مستکمل بغیر خود باشد چه این غرض و غایت البته در حق فاعل اصلح و اولی خواهد بود و همین است
معنی کمال و نمی فهمند که چون ذات مقدس او کامل من جمیع الجهات است از مقتضای کامل بالذات این است
که ایصال نفع بغیرش نماید و در صورت تحقق شرائط و ارتفاع موانع خود را از ایصال
منافع باز ندارد پس نرسانیدن نفع با وجود قدرت و ارتفاع موانع نقص است و ایضا
اگر حق تعالی چیزی را بدون غرضی و غایتی واقع سازد در افعال خود لاعب و عابث خواهد بود
و صدور عبث از لوازم سفه و بی خردی است و حق تعالی خود فرموده است ما خلقت
الجن والانس الا لیعبدون و نیز فرموده است وما خلقنا السموات والارض
وما بینهما لاعبین و ایصال نفع اگر نسبت بذات او تعالی از عدم اولی
باشد چه عیب و چه منقصت چه این امور از قبیل صفات فعل است و البته فعل او تعالی حسن بوده

دیگر وقتی و ترک آن در وقتی دیگر اولی و الیق میباشد و چون این امور اعتباریه و اضافیه از بهر
اینها لازم است بالجمله آنچه بر ذات کامله اش روا نمی تواند شد آنست که در صفات کمالیه ذات خود محتاج
بدیگری باشد اما این امور اعتباریه و اسمای اضافیه که از جهت صدور افعال بذات او انتساب
می یابد پس در حقیقت خالی بودن از آنها در وقت غیر اصلح نه عیب است و نه نقص و نه اتصاف بآن
در وقت اصلح بودن استکمال بلکه کمالیت که از ذات او صدور می یابد و اگر این را استکمال
خوانند فلا مشاحة فی الاصطلاح فلا حاجة فیه حکم کمال ذاتی بر کمال فعلی جاری نمیتوانند شد و هم
از جمله آنچه بطلان این عقیده فاسده اینها از زیاده تر وضوح و ظهور میدهد آنست که جمیع منافع
و وجوه حکمت که در افعال او تعالی مجتمع است لازم می آید که اصلا از آن افعال مقصود شان نبوده
باشد مثل آنکه خلق چشمها در حیوانات بنابر ابصار در رویت نبوده باشد و منفعت جلیله که
که بران مترتب میشود حقتعالی را باعث بر اعطای آن نگردیده باشد و همچنین خلق آذان اسماع
برای شنیدن کلام و دریافت مطالب آن و استماع آوازها طیور و وحوش و الحان طیبه
نبوده باشد و دندان برای خائیدن غذای سخت مخلوق نگردیده باشد و خلقت دست برای
غلبه نبوده باشد و پا برای راه رفتن مخلوق نشده باشد و همچنین سائر آنچه در اینها است از
لحم ها و جوارح و نه خلق حرارت در نار برای سوزانیدن و نه برودت در آب برای
و نه خلق شمس و قمر و نجوم برای روشنی و معرفت حساب شب و روز و سال و ماه و نه دواها
امراض بنابر تحصیل غرض تداوی چه سخافت است که صدور افعال عظیمه مشتمل بر منافع جلیله
را از حکیم علیم بدون قصد فوائد و انتفاعات آن جائز دارند و تعلیل افعال الهی که خودش
فرموده است باطل انگارند و بتاویل دور از کار جسته شوند و اگر تمام لوازم این قول سخیف
اینها مبین شود کلام بطول می انجامد و درین مختصر اکتفا برین قدر اولی است و اکثر زیادت

آیات قرآنی و احادیث نبوی و ائمه علیهم السلام مملو و مشحون است از اینکه افعال او تعالی بقصد اغراض

و غایات آن واقع میشود

فصل هفتم در بیان معانی لطف و توفیق و خذلان و ابتلا و تمحیص و محق و استدراج

فصل هفتم در بیان معانی لطف و توفیق و خذلان و ابتلا و تمحیص

و محق و استدراج بدانکه اکثر متکلمین امامیه و معتزله گفته اند که لطف بحسب عقل بر او تعالی واجب است

اما لعدله او لکرمه او للامرین لکن له شرائط یاتی الیها الاشاره و لطف آنست که مکلف را بسبب آن نزدیک

گردانند بطاعت و دور گردانند از معصیت با بقای اختیار مانند فرستادن پیغمبران و نصب

کردن امامان و وعد ثواب و وعید عقاب و دیگر الطاف خواه از قسم نعم باشد و خواه از قبیل

الم خواه عدمی باشد و خواه وجودی پس اگر محصل واجب باشد بلکه مطلق فعل حسن یا راجح باشد توفیق است

و اگر محصل ترک معصیت باشد عصمت و لا مقرب و بعضی مقرب بالمعنی الاعم را تقسیم کرده اند بناجح

و غیر ناجح و گفته اند که لطف ناجح آنچنانی که واقع شود و نزد آن واجب و لولاه لم یقع مسمی است

معنی خذلان

بتوفیق و آن لطفی که در وقت آن قبیح مرتفع شود و لولاه لم یرتفع نامیده میشود بعصمت

و خذلان عبارتست از منع لطف بدانکه اگرچه کلام اکثری از علمای اعلام بمقام بیان وجوب

لطف خالی از اجمال نیست اما آنچه محققین اعلام مثل علامه مجلسی در بحار و غیر آن و والد ماجد علام

تحقیق و تنقیح جناب غفران مآب طاب ثراه

قدس الله اسرارهما در کتاب صوارم و عماد الاسلام در این مقام تحقیق و تنقیح فرموده اند محصل آن

اینست که اطلاق لطف در کلام علمای دین چند نحو آمده اول لطفی ممکن است که مدخلیت در تمکین

فعل مامور به داشته باشد دوم لطفی است که آنرا دخل در تمکین و اقتدار نباشد بهمین است معنی

معروف میانه متکلمین امامیه حیث قالوا اللطف ما یقرب الی الطاعة و یبعد عن المعصیة و لا یکون له حظ فی

التمکین و لا یبلغ حد الالجاء سوم معنی عام است که هر دو را شامل باشد یعنی آنکه قریب سازد او را بطاعت و بعید

گرداند از معصیت اعم از اینکه مدخلیت در تمکین داشته باشد یا نه علامه مجلسی در حق الیقین میفرماید که لطف

او تعالی واجب است بحسب عقل و لطف امریست که مکلف را نزدیک گرداند بطاعت و دور گرداند از معصیت مانند

فرستادن پیغمبران و نصب کردن امام و وعد ثواب و وعید عقاب و امثال اینها وقال شیخ
المقاصد اللطف المقرب کالارزاق و الآجال و القوی و اکمال العقل و نصب الادلة وما اشبه
ذلک و کلام علامه در کتاب الفین صریحست در انیکه اعطای قوه عقلیه از جمله لطف است و کلام
سید مرتضی رضی الله عنه مصرحست باینکه معرفت لطف عام است و ادله همه دلالت میکند بر
عموم لطف پس لطفیکه مداخلت در تمکن و اقتدار بر طاعات و ترک سیآت داشته باشد
یعنی اسباب و الاتی که بندگان را بدون آن تمکن اتیان و اقتدار بر طاعات و ترک معاصی بهم
نمیتوانند رسید مثل خلق زبان و دیگر اعضا و جوارح برای شکر و دیگر طاعات و اکمال عقل
و امثال آن و جمیع انچه تکلیف و امتثال آن بآن موقوف است البته اعطای آن بر او تعالی
واجب است و الا تکلیف بمحال و قبیح شود و لعله اشبه بالوجوب المشروط فی جملة من المواضع سیما
المواد الجزئیة و من خص اللطف بغیر الممکن نظرا الی ان وجوب التکلیف فرع التمکین و التمکین ابتداء تفضل
ولکن اصول التکلیف اذا ثبت انه واجب فی الحکمة فیجب ما یتوقف هو علیه الا لزم مناقضة الغرض
و از انجمله است فرستادن پیغمبران و ظاهر ساختن معجزات بر دست ایشان و اقامت دلائل حقیت
عقائد حقه چه شکی نیست در انیکه از جمله شرائط تکلیف علم مکلف است بانکه او از علم بچیزی که بدان
تکلیف کرده شده و قدرت او بران فعل و اینمعنی در سمعیات بدون بعثت پیغمبران و ارسال
رسل صورت نمی بندد پس وجوب آن ثابت باشد اگرچه بحسب اصطلاح خاص انرا لطف نه نامند
و اما انیکه جمیع انچه قریب سازد از طاعات و بعید سازد از گناهان که مدخلیت در اعطای تمکن و
قدرت نداشته باشد و فعل طاعت و ترک آن بدون آنهم متصور تواند شد پس وجوب آن فی
الجمله ثابت است و خلافی معروف در میان متکلمین امامیه دران نیست اگرچه مولانا المجلسی
بحار در ثبوت آن از روی عقل استشکال فرموده و ملا طاهر بظاهر مایل به انکار آن بوده

بنموده لکن انکار ایشان بسبب شبهه و دانسته اعتبار ساقط و امکان حمله علی انکار الوجوب علی
الاطلاق و استشکال آخوند مجلسی علیه الرحمه با اعتراف ایشان بوجوب در حق الیقین که تصنیف آن
متاخر است لایق اعتنا نخواهد بود مع ان الاستشکال فی الوجوب من جهة العقل لا یستلزم
الاشکال فی اصل الوجوب ولو من جهة السمع او الاجماع و دلیل مشهور بر وجوب آن اینست که اگر
خداوند عالم با وصف آنکه طاعت مطلوب اوست لطف مقرب بعمل نیاورد مناقض غرض خود
خواهد بود و ملا طاهر در جواب آن گفته لا نسلم که غرض او طاعت و ایصال ثواب باشد بلکه غرض
او تعریض ثواب است و بنابرین ترک لطف منافی غرض او نخواهد بود و جواب این اینست که منع اینکه
طاعت و ایصال ثواب غرض مقصود از تکلیف بوده باشد علی الاطلاق گنجایش ندارد چه تعریض
ثواب هم غایتش ایصال ثواب است زیرا که فائده تکلیف بخداوند عالم عاید نمی تواند شد لاستغنائه
تعالی پس عاید بخواهد بود بسوی بندگان و آن فائده نیست مگر حصول ثواب و ارتفاع مدارج تقرب
رب الارباب آری نسبت بکفار غرض از تکلیف محض تعریض است نه برای مومنین با آنکه شیخ مفید
علیه الرحمه فرموده است که ایجاب لطف از این راه است که منافی عدل است بلکه از این جهت
که منافی کرم اوست پس انکار وجوب لطف مقرب مطلقا ولو بالنظر الی جمیل کرمه و حکمته
مساغی ندارد و مناظره هشام با عمرو بن عبید هم مؤید است و سیاتی حکایتها لکن لازم نیست که
او تعالی در هیچ جا ترک چنین امری نفرماید چه وجوب اینچنین لطف من حیث الحکمة نسبت
بجمیع مکلفین ثبوت نپیوسته و علمای شیعه بعدم عموم آن تصریح فرموده اند بالجمله مختار
امامیه چنانکه وجوب لطف است فی الجمله همچنین مختار ایشان است اسناد استدراج و ختم
و طبع و اضلال بسوی او تعالی مولانا الطبرسی در ذیل قول حقتعالی یضل به کثیرا میفرماید
که اضلال گاهی بمعنی تخلیه علی جهة العقوبة می آید یعنی او سبحانه تعالی الطافیکه بمومنین جزاء

علی ایمانهم مبذول میدارد از کفار آنرا منع می نماید انتهی محصل کلامه و از اینجا معلوم شد که چنین
لطف نسبت ببعض مکلفین واقع میشود و چگونه چنین نباشد و حال آنکه کفار و فساق که اهلیت الطاف
ربانیه ندارند بذل الطاف نسبت بآنها سزاوار نمی باشد و هرگاه لطف عام نباشد پس مشروط
بشرائط و منوط برفع موانع خواهد بود و اگر ادعا کلیه نسبت بمن اجتمع فیه الشروط نموده شود متجه
خواهد بود و لعله مراد من اطلق و هرگاه این را دانستی پس بدانکه از جمله شرائط وجوب لطف است علم
باریتعالی بانکه مکلف عند حصول اللطف اقدام بمکلف به خواهد نمود چه هرگاه بداند که بذل
الطاف نسبت بشخصی نفعی بحال او نخواهد بخشید فعل لطف لازم نخواهد گردید بلکه در جائیکه اتمام
حجت و قطع عذر شدگان مانند آن از مصالح ملحوظ باشد و از انجمله است سبق استحقاق و الا
ترجیح بلا مرجح لازم آید قال السید السند المرتضی رضی الله عنه لاشبهة فی ان نعم الله سبحانه شاملة
للخلق اجمعین غیر ان فی نعمه ایضا ما یختص بها بعض العباد اما للاستحقاق او لسبب آخر یقتضی الاختصاص
و مراتب آن متفاوت است پس درجات لطف هم متفاوت خواهد بود چه الطافیکه نسبت
بانبیاء و اوصیاء مرعی میباشد نسبت بدیگران لزوم ندارد و از انجمله است آنکه لطف منافی تکلیف
نباشد و الا مناقض غرض امتحان و ابتلاء خواهد بود چه ظاهر است که این خانه دنیا خانه ابتلاء
و امتحان است و محل تمیز نیکان از بدان پس اگر خداوند عالم جمله آنچه را که طبیعت فاعل طاعت
خواهان آنست میسر آرد سرمایه امتحان که مقصود اصل است از میان مرتفع گردد و مطلوب از ابتلا
که اظهار مراتب مقربان بارگاه احدیت و علو مکان و رفعت شان ایشان است که با وجود آنکه
در این دار المحن از مشتهیات نفس و مرغوبات طبیعت بی بهره بوده اند و در راه خدا
اصناف مصیبت و رنجها را متحمل شده در هر حالت و هر صورت یاد خدا را از خاطر محو نکرده
اند و از هجوم بلاها و مصائب دلتنگ نشده و از فعل طاعات و اجتناب معاصی کاهی غفلت نورزیده

نگزیده اند و مقتضای حکمت بانی را بر مقتضای طبیعت خود همیشه ترجیح و تفضیل داده اند چگونه حال
آنها مثل حال کسانی باشد که طاعات نفس را بر طاعت خدا تقدم دارند و اگر موافق خواهش
نفسهای ایشان اسباب ظاهریه بهم آید طاعت خدا را بالعرض آرند و اگر بنا بر مصلحتی که خدا از ایشان عالم
است آن مطلوب مرغوب ایشان را بر وجه مقترح فوق ندهد در طاعت او کسل و فتور راه دهند
و بر قضای الهی راضی نشوند پس اگر بدون تکلیف و تمیز مستحق از غیر مستحق و بدون امتحانی برای
هر یکی مقترح و متمنای او که عبادت ابدان سقوط سازد بر او تعالی اجابت آن لازم آید چگونه تمیز
میان نفوس قدسیه علیه و نفوس خبیثه خسیسه حاصل آید پس در حکمت و رافت او تعالی مستقر گردیده که
در اعطای قدرت و تمکن بر مکلف سائر مکلفان را شریک و سهیم سازد تا احدی را جای حجتی و محل کلامی
و عذری باقی نباشد برای امتحان و آزمایش و تمیز مستحق از غیر مستحق در نظر همگنان و ظهور فرق
میان عامل و متغافل تحمیل امور شاقه و کلفتها [illegible] ایشان فرماید تا اگر کسی از اینها متحمل
این امور گردید رضای الهی را بر رضای نفس مقدم دارد هر قدر که زیاده تر رنج و الم در راه
خدا بر داشته ثواب و جزای او عظیم تر فرماید و هر که رضای نفس شوم خود را بر رضای الهی
مقدم داشت و قلاده اطاعت شیطان را در گردن انداخت چون او تعالی تکلیف امر
ممکنی کرده و از و صدور آن محال نبوده حجت خود را تمام ساخته است و او را اینجا هیچ
کلامی و معذرتی نمانده آری اگر لائق مرحمت و رافت و تفقد و عنایت است اعانت
او و توجیه اسباب بطرف مطلوب خیر از روی استحقاق یا تفضلا از او تعالی ظهور می یابد
و اگر لائق عنایت نیست بسبب شومی نفس و بدی خواهش حکیم علیم لطف و مهربانی
خود را از و سلب می فرماید چنانچه مجملی از آن گذشت و بر مضامین صدق آگین کلمات
میمنت سمات جناب امام المتقین امیر المومنین علیه الصلوة و السلام در خطبه نهج البلاغه

وغیر آن و کلام علمائی اعلام دلالت دارد که اگر آنرا با لاستیعاب ذکر کنیم کلام بطول
می انجامد لکن ترجمه شطری از فقرات خطبه حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام که موسوم
است بخطبه قاصعه بنابر تبرک و تاکید حجت بعنوانیکه جناب آخوند مجلسی علیه الرحمه در عین الحیات
ذکر نموده مذکور میسازیم بتصرف یسیر با ذکر بعض عبارات اصل خطبه مبارکه پس آنکه
آنحضرت فرماید واستعیذوا بالله من لواقح الکبر ولو رخّص فیه لاحد لرخّص
فیه لخاصّة انبیائه ولکنه سبحانه کرّه الیهم التکابر ورضی لهم التواضع
فالصقوا بالارض خدودهم وعفّروا فی التراب وجوههم وخفضوا اجنحتهم للمؤمنین
وکانوا اقواما مستضعفین وقد اختبرهم الله بالمخمصة وابتلاهم
بالمجهدة وامتحنهم بالمخاوف ومحّصهم بالمکاره فلا تعتبروا الرضا
والسخط بالمال والولد جهلا بمواقع الفتنة والاختبار فی موضع الغنی
والاقتدار فقد قال الله سبحانه أیحسبون أنما نمدهم به من مال وبنین
نسارع لهم فی الخیرات بل لا یشعرون بدرستیکه اگر خدا رخصت تکبر از برای کسی
از خلقش میداد هر اینه از برای پیغمبران و رسولانش رخصت میفرمود ولیکن حق سبحانه وتعالی
تکبر را از برای ایشان نپسندیده و تواضع و فروتنی از برای ایشان پسندیده پس پهلوها
روی خود را بر زمین میگذاشتند و روی خود را نزد خدا بر خاک می مالیدند و بال رحمت
و مسکنت برای مؤمنان میگسترانیدند و جماعتی بودند که در زمین ایشانرا ضعیف میشمردند
و خدا ایشانرا ممتحن ساخته بود بگرسنگی و مبتلا گردانیده بود به مشقتها و محنت میداد
ایشانرا بترس و بیم از دشمنان و در بوته مکروهات ایشانرا مصفی و خالص میگردانید پس
خوشنودی و غضب خدا را از مردم به بسیاری مال و فرزندان مدانید زیرا که غنا و توانگری فتنه

فقر است فقر و درویشی امتحان خدا است فان الله سبحانه یختبر عباده المستکبرین
فی انفسهم باولیائه المستضعفین فی اعینهم ولقد دخل موسی بن عمران
ومعه هارون صلوات الله علیهما علی فرعون وعلیهما مدارع الصوف
وبایدیهما العصی فشرطا له ان اسلم بقاء ملکه ودوام عزه فقال الا تعجبون
من هذین یشترطان لی بقاء الملک ودوام العز وهما بما ترون
والذل فهلا القی علیهما اساورة من ذهب اعظاما للذهب وجمعه
واحتقارا للصوف ولبسه بدرستیکه حق تعالی امتحان میفرماید بندگان متکبر را بدوستان
خود که در نظرها ضعیف و حقیر مینمایند و بتحقیق که موسی بن عمران علی نبینا و آله وعلیه السلام و برادرش
هارون علیه السلام داخل شدند بر فرعون و پیراهن های ... بودند و عصاها در دست داشتند
پس شرط کردند از برای او که اگر اسلام آورد ملکش باقی ... پس فرعون گفت که
تعجب نمیکنید از این دو مرد ضعیف که از برای من شرط دوام عزت و بقای ملک میکنند
با این حال اندازه فقر و ذلت چرا دست بندهای طلا در دست ندارند این کلمه را از برای این گفت که طلا
وجمع کردن آن در نظرش عظیم بود و جامه پشم و پوشیدن آن در دیده اش حقیر مینمود ولو اراد
الله سبحانه بانبیائه حیث بعثهم ان یفتح لهم کنوز الذهبان ومعادن
العقیان ومغارس الجنان وان یحشر معهم طیر السماء ووحوش الارضین
لفعل ولو فعل لسقط البلاء وبطل الجزاء واضمحل الانباء ولما وجب للقابلین
اجور المبتلین ولا استحق المؤمنون ثواب المحسنین واگر حق تعالی میخواست در وقتیکه
پیغمبرانش را مبعوث میکردانید که از برای ایشان گنجها و معدنهای طلا بگشاید و باغها و بستانها
بایشان عطا فرماید و مرغان آسمان و وحشیان زمین را از برای ایشان جمع آورد هر آینه میکرد لکن

ابتلاء و امتحان برطرف میشد و استحقاق جزا نمی ماند و آنها که قبول رسالتهای ایشان

نمودند اجرهای امتحان کرده شده گان را نمی یافتند و مومنان استحقاق ثوابهای نیکوکاران [illegible]

بهم نمی رسانیدند و لا لزمت الاسماء معانیها ترجمه این فقره در کلام [illegible]

آن اینست که مومن مخلص از منافق تمیز نمی یافت و اسم مومن [illegible]

باو [illegible] اطلاق نمی یافت یعنی لازم نمی آمد که اسم مومن [illegible] اسم مسمی باشد

ولكن الله سبحانه وتعالى جعل رسله اولي قوة في عزائمهم وضعفة فيما ترى

الاعين من حالاتهم مع قناعة تملأ القلوب والعيون غنى وخصاصة تملأ

الابصار والاسماع اذى یعنی حق تعالی پیغمبران را با عزمهای قوی فرستاد و

ایشان را وانمود که بظاهر در نظرها [illegible]

ایشان [illegible]

لا ترام وعزة لا تضام وملك تمد نحوه اعناق الرجال وتشد اليه عقد

الرحال لكان ذلك اهون على الخلق في الاعتبار وابعد لهم من الاستكبار

ولآمنوا عن رهبة قاهرة لهم او رغبة مائلة بهم وكانت النيات مشتركة

والحسنات مقتسمة و اگر پیغمبران صاحب قوتی می بودند که هیچکس قصد ضرر ایشان نتوانستی کرد

و با عزتی غالب می بودند که ضرر هیچکس بایشان نتواند رسید و ملکی پادشاهی میداشتند که مردم

گردنها بسوی آن [illegible] از اطراف عالم بسوی آن پادشاه بار ببندند

هر آینه اعتبار گرفتن خلق بسیار آسان بود و از تکبر کردن ایشان دور بود [illegible]

[illegible] ترسی که ایشان را قهر میکرد و یا از طمع و رغبتی که ایشان را مایل میکرد

پس نیتها [illegible] و حسنه‌های [illegible] مشترک میبود

و بعضی از محققین در ترجمه برده و فقیر حقیر چنین نوشته اند تنهائی مردم جهان بود که
و بکلیها فرست رو [illegible] دانستی ولکن الله سبحانه وتعالی اراد ان یکون الاتباع
[illegible] بکلیته والخشوع لوجهه ولا [illegible] استکانة لامره والانقیاد
له خاصة لا تشوبها من غیرها شائبة وکلما کانت اشق علی الانفس
کانت المثوبة والجزاء اجزل ولیکن حق تعالی میخواست که متابعت پیغمبران
و خشوع نزد ذات مقدس او و شکستگی در اطاعت امر او و منقاد شدن
چنین باشند مخصوص و خالص از برای او که شائبه دیگر با آنها مخلوط نشود و هر چند [illegible]
و اختبار بیشتر است ثواب و جزا عظیم تر است الا ترون ان الله سبحانه وتعالی اختبر
الاولین من لدن آدم علیه السلام الی الآخرین من هذا العالم باحجار
لا تضر ولا تنفع [illegible] ولا [illegible] الذی جعله للناس
قیاما [illegible] کرد حق سبحانه وتعالی [illegible] پیشینیان را از آدم تا خاتم امتحان کرده است
بسنگی که ضرر و نفع نمیرسانند و نمی بینند و نمی شنوند [illegible] انها خانه محترم خود قرار داده
مردم جای قیام بطاعت [illegible] ساخته و وضعه باوعر بقاع الارض
حجرا واقل نتائق الدنیا مدرا واضیق بطون الاودیة قطرا بین جبال خشنة
ورمال دمثة وعیون وشلة وقری منقطعة لا یزکو بها خف ولا حافر ولا ظلف
و آن خانه را [illegible] سنگستانی که [illegible] قابلیت آن از برای [illegible]
[illegible] که باعث بر آمدن [illegible] باشد از سایر [illegible] کمتر است و [illegible] بسیار تنگ
[illegible] و ما القلیل [illegible] در میان کوههای درشت ریگهای نرم که عبور از آن مشکل است
و چشمهای کم آب [illegible] نمی شود [illegible]

ثم امر [illegible] وتعالى آدم وولده ان يثنوا اعطافهم نحوه فصار مثابة لمنتجع
اسفارهم وغاية لملقى رحالهم تهوي اليه ثمار الافئدة من مفاوز قفار
سحيقة ومهاوي فجاج عميقة وجزائر بحار منقطعة حتى [illegible] ذللا
يهللون لله حوله ويرملون على اقدامهم شعثا غبرا له [illegible]
هم وشوهوا باعفاء الشعور محاسن خلقهم ابتلاء عظيما وامتحانا
واختبارا مبينا وتمحيصا بليغا جعله الله سببا لرحمته ووصلة الى جنته

پس امر کرد حق تعالی آدم و ذریتش را که متوجه آن خانه شوند هر جا که باشند و طی کنند بیابانهای خالی
و درهای عمیق را و دریاهای دور [illegible] ژولیده موی و گرد آلوده بر گرد آن خانه بدوند و طواف کنند و حالتی که
جامهای خود را پوشیده باشند بدل کرده باشند خلقت خود را قبیح کرده باشند و این بلایی است
عظیم و امتحانی [illegible] سبب رحمت و وسیله بهشت گردانید ولو اراد الله سبحانه
وتعالى ان يضع بيته الحرام [illegible] جم الاشجار
داني الثمار ملتف البناء متصل القرى بين برة سمراء وروضة خضراء وارياف محدقة وعراص مغدقة
ورياض ناضرة وطرق عامرة لكان قد صغر قدر الجزاء على حسب ضعف البلاء

واگر میخواست که بیت الحرام و مشاعر عظام را در میان باغستانها و نهرها و زمینهای نرم و هموار
قرار دهد که اشجارش بسیار و میوه هایش نزدیک و بناهایش متصل یکدیگر و کشت زارهای
آن احاطه کننده بآن و زراعتهای تازه [illegible] آبادان معمور باشد هر آینه
کرد و لیکن حین امتحان کمتر ثواب کمتر می بود ولو کانت الاساس المحمول علیها
والاحجار المرفوع بها بين زمردة خضراء وياقوتة حمراء [illegible]
ذلك مصارعة الشك في الصدور ولوضع مجاهدة ابليس [illegible]

القلوب ولنفی مسارعة الریب من الناس واگر اساس خانهٔ کعبه و سنگهای بنایش از زمرد
سبز یا از یاقوت سرخ یا نور و روشنی و ضیا میبود هراینه راه شک از دلها بسته میشد
[illegible] از دلها بر می خاست و خلجان شک از خاطرها بر طرف میشد و لکن الله
سبحانه و تعالی یختبر عباده بانواع الشدائد و یتعبدهم بالوان المجاهد
و یبتلیهم بضروب المکاره اخراجاً للتکبر من قلوبهم و اسکاناً للتذلل فی
نفوسهم و لیجعل ذلک ابواباً فتحاً الی فضله و اسباباً ذللاً لعفوه یعنی حق تعالی
امتحان میفرماید بندگان خود را بانواع شدائد و از ایشان بندگی می طلبد بالوان مجاهده و مبتلا
میسازد ایشان را باقسام مکاره برای آنکه تکبر را از دلهای ایشان بیرون کند و تذلل
و انقیاد را در نفوس ایشان [illegible] و این [illegible] [illegible] گردانیده است
فضل [illegible] سببهای [illegible] [illegible] [illegible] خطبه قاصعه [illegible]
است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
است قال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حال [illegible]
کما قال تعالی [illegible] [illegible] [illegible] فتنة و [illegible]
الیه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

یعنی تا بیازماید خدا تعالی آنانرا که ایمان آورده اند تا که خالص کند ایشانرا از گناهان بسبب ابتلا
و هلاک کند کافرانرا بگناهان شان در وقت ابتلا تخلیه میان آنها و خواهشهای ایشان
ثم ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما يعلم الله الذين جاهدوا منكم ويعلم
مولانا الطبرسی در تفسیر قول الله تعالی وليعلم الله الذين آمنوا فرموده که حاصل
معنی الهی اختبار و ابتلا آنست که مومنین با تمییز بالایمان مشاهده فرماید حقتعالی
می شناخت ایمان ایشانرا قبل از آنکه اظهار آن نمایند چنانکه می شناسد ایمان ایشانرا بعد از اظهار
شان پس قبل اظهار میدانست که نزدیک است که اقیاز یابند اینها بایمان از دیگران پس وقتیکه
اظهار ایمان نمودند دانست که تمیز و امتیاز ایشان از قوه بفعل آمده و این تغیر [illegible]
و معلوم است [illegible] این تعلقات علم الهی تغیر شود از ضمیر [illegible]
گفته اند که مراد آنست که تا بدانند دوستان خدا انها را متمیز بایمان پس اظهار حال دیگر
از ملائکه و غیر ملائکه میخواهد بانچه ثابت شده و تعذیب معذبین بعذاب در نظر همگنان
مشاهده عیان و اضح و لائح گردد و بخود نسبت داده است کبریای آنکه تفضیح حال اینها زیاده
هویدا گردد و کلاهما صحیحان اما استدراج پس مرویست که کسی از حضرت صادق
معنی استدراج سوال کرد پس آنحضرت فرمود که آن نسبت به بنده ایست که مرتکب گناه شود
پس حقتعالی او را مهلت میدهد و نعمتهای خود را برو زیاده بیشتر نماید و ترک استغفار
غافل میشود و همین معنی در قرآن مجید اشاره فرموده حیث قال ولا تطع من اغفلنا
قلبه پس حقتعالی او را استدراج کرده [illegible]
[illegible]

می خواهد به بندگان خود لطفی و رحمتی او و کناهی میکنند همان وقت او را سلا
عملی میکند که رو در استغفار بیاورد میآید و در طلب آمرزش میکوشد و هر کاه بنده از نزد [illegible]
خود خشمناک بیاید و مرتکب کناهی میشود خدای تعالی بغضب او می افزاید که است
میرود و منهمک میماند در معصیت و قول الله عز و جل سنستدرجهم من حیث

فصل ششم در بیان مسئله اصلح است موضوع این مسئله اعم است از موضوع لطف چه هر لطف
اصلح است و هر اصلح لطف نیست لجواز ان لا یکون له دخل فی التقریب الی الطاعة و لا التبعید عن
المعصیة و این معنی در اصلح بحسب دنیا واضح است و در اصلح بحسب دین نیز بعد تامل واضح است مثل
شدت سکرات موت با آنکه مقرب الی الطاعة نیست لکن [illegible] است که [illegible] بنده است [illegible]
کفاره کناهان او میباشد اصلح بعبده باشد و مثل توقف [illegible] که اعقاب برای او محل آید
برای میت اصلح است اگرچه نسبت به تقریب و تبعید هیچ نیست و مثل آنکه در حال حیات بنده
خدای تعالی اسبابی بهم آرد که باعث مزید اجر و تقرب او گردد که ورد فی الحدیث افضل الاعمال
احمزها یعنی هر عملی که دشوارتر است ثواب آن بیشتر است پس اجتماع اسباب مشقت باعث مزید
اجر طاعت است هر چند در صورت خفت آن بنده اقرب الی الطاعة باشد و نظائره کثیرة فالمحتاج
الی ان یدل علیه بعد ثبوت اللطف [illegible] و هر گاه این دانستی پس [illegible] جناب الداعی
[illegible] الحمد و جواب [illegible] دهلوی تحفه اثنا عشریه گفته است که پیدا کردن شیطان
[illegible] میان [illegible] انسان باقی داشتن او و امهال کردن او و [illegible]
[illegible] از ایشان [illegible] اصلح [illegible]
[illegible] سوال
[illegible]
[illegible]

فصل ششم در بیان اصلح و موضوع اصلح

[illegible] عبد العزیز دهلوی

[illegible]

آورده و معتزله بصره قائل شده اند بانیکه واجب است بر او آنچه اصلح بحسب دنیا باشد و مراد ایشان
از اصلح انفع است و مراد بغدادیین از اصلح بحسب حکمت و تدبیر است و ما میگوییم که هر فعلی از افعال
حق سبحانه و تعالی مشتمل است بر کمال حکمت و مصالح اگرچه عقول بشری از [illegible]
علیم و حکیم و غنی و قادر بر جمیع ممکنات است و هر که چنین باشد عبث و قبیح از او صادر نشود
پس اگر از اصلح همین است پس شبهه نیست که امر چنین است و همچنین است حال
اگر مراد ایشان از اصلح چیزی باشد که برای بنده بحسب دین او و دنیا انفع باشد و در آن شائبه مفسده
بوجه من الوجوه نباشد و آن بنده بحسب علم الهی از جمله عاصیان و اشقیا بسبب اختیار خود
اما هرگاه او چنین نباشد پس ممکن است در حق او خذلان و استدراج و اضلال [illegible]
و آنچه گفتیم از قواعد [illegible] و ظواهر آیات [illegible] اخبار بر آن شهادت [illegible] و این آیات و احادیث
زیاده از این است که بالاستیعاب [illegible] مقام ذکر [illegible] و اما اینکه قلیلی از کثیر [illegible] نموده میشود
پس میگوییم که محمد بن یعقوب کلینی باسناد خود از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت
آورده که حاصل آن اینست که صبر و رضا افضل طاعات خداست و قضا [illegible] نموده است
حق تعالی برای بنده از آنچه او محبوب دارد یا مکروه مگر اینکه آن خیر و بهتر است برای او [illegible]
کتاب از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
که جناب حق تعالی میفرماید که بعضی از بندگان مؤمن من [illegible] که امر دین او به اصلاح
نمی آید مگر به غنا و وسعت و صحت [illegible] او را به غنا و وسعت و صحت [illegible] امر
دین او به اصلاح [illegible] و بعضی از بندگان مؤمن من [illegible] که امر دین او به اصلاح نمی آید مگر به فقر
و مسکنت و بیماری [illegible]
[illegible]

بنده هست که جد و جهد می‌نماید در عبادت من پس آخر شب برمی‌خیزد و ترک می‌نماید خواب شیرین
و لذت فرش خواب خود را و در تعب می‌اندازد نفس خود را بعبادت من پس یک شب و دو شب
خواب بر او مستولی می‌سازم و این از غایت ترحم من است بحال او پس آن بنده خواب می‌نماید
و چون صبح می‌شود غضبناک می‌باشد بر نفس خود و عتاب می‌کند از او اگر من بگذارم آن
آن بنده را تا در شب برخواسته بعبادت من قیام می‌نمود آنچه منعی موجب عجب خود
می‌گردید و این عجب هلاکت او می‌شد چه او را گمان می‌شد که سرآمد عباد و عبّاد گردیده
و بسبب عبادت خود از حد قصور بیرون رفته از این رو کند و از من بعید می‌گردید و هو
یظن انه یتقرب الیّ فلا یتکل العاملون علی اعمالهم التی یعملونها لثوابی
و هم از آنحضرت منقول است که از جمله آنچه حق سبحانه و تعالی بحضرت موسی وحی نمود که ای موسی
بن عمران هیچکس از بنده مؤمن خود دوست‌تر نیافریده‌ام و مبتلا نمی‌سازم او را مگر بچیزی که
آن بهتر است برای او و عافیت نمی‌دهم او را مگر آنکه آن بهتر است برای او و من
داناترم بآن چیزیکه باصلاح می‌آرد آن بنده مرا پس باید که صبر کند بنده من بر بلای من
که ما با او ارزانی فرمائیم و شکر کند بر نعمتهای من و بقضای من راضی باشد تا او را از جمله صدیقین
بنویسیم و آنحضرت فرمود که عجب دارم من از حال مسلم که هرچه در باب او حق تعالی قضا می‌کند
همان بهتر می‌باشد برای او و اگر بمقاریض او را ریزه ریزه سازند همان برای او بهتر خواهد بود
و اگر بادشاه مغرب و مشرق شود همان برای او بهتر خواهد بود و این احادیث بیانی
دلالت می‌کند بر اینکه جناب حق سبحانه و تعالی اصلح فی الجملة العمل می‌آرد لیکن عموم آن
بجمیع عباد و مکلفین نمی‌باشد و این آنست که عقل سلیم بآن حکم می‌فرماید چه اگر مستحق منع
اصلح نمودن و نسبت بغیر مستحق اصلح را امید و لد اشتن بر دو قبیح است کما لا یخفی فتأمل

انچه ما گفتیم وارد نمی شود آنچه که صاحب مواقف وغیره ایراد نموده که اصلح برای کافر فقیر که
معذب باشد در دنیا و آخرت این بود که آنرا اصلا پیدا نمیکرد پس چرا حق تعالی اصلح را در باب او
ترک نمود زیرا که دانستی که نزد ما تعمیم اصلح واجب نیست علاوه اینکه میگوئیم که فعل حق تعالی در باب
کافر اگر دادن اوست و پیدا کردن او فی نفسه اصلح است برای او زیرا که حیات و زندگانی برای
او بضاعتی است برای تحصیل مثوبات اخرویه خصوصا وقتیکه شرائط آن همه موجود و موانع
آن همه مفقود باشد پس هرگاه در اینصورت کافر کسب سعادت ابدیه باختیار خود ننمود در نیست بودن
هستی او که محض احسان و تفضل حق تعالی بوده چه زیان خواهد رسید و در محل خود ثبوت پیوسته
که علم قدیم در اشیا تاثیر ندارد و صاحب مواقف گفته که اینجا حکایتی است شریف که قلع ماده
قول باصلحیت میکند و آن اینست که ابو الحسن اشعری با استاد خود ابو علی الجبائی گفت که چه میفرمائی
در باب سه برادر که یکی از اینها زندگانی کرد در طاعت حق تعالی و دومی در معصیت حق سبحانه
و تعالی عمر خود را صرف نمود و برادر سومی در حالت صغر مرد ابو علی الجبائی گفت که برادر اول
را داخل در بهشت می نمایند و دومی را جهنم و سومی را نه ثواب میدهند و نه عقاب ابو الحسن
اشعری گفت که پس اگر برادر کوچک بگوید که ای پروردگار من اگر به من زندگانی می بخشیدی
پس عبادت ترا میکردم و داخل بهشت میشدم چنانچه برادر مومن من داخل بهشت گردید
جبائی در جواب گفت که در اینصورت حق سبحانه و تعالی میتواند که بگوید که من بعلم ازلی میدانستم
که اگر من ترا زندگانی می بخشیدم فاسق میشدی و امر خود را فاسد میکردی پس داخل جهنم
میشدی ابو الحسن اشعری چون این جواب استاد خود شنید گفت که پس درین هنگام برادر کافر
اگر بگوید که پس مرا چرا در صغر سن نمیرانیدی تا گناه نمیکردم و داخل جهنم نمیشدم جبائی
مبهوت شد و هیچ جواب نتوانست داد و ابو الحسن اشعری از آن روز مذهب استاد خود را ترک

(حکایت شریف صاحب مواقف)

ترک نمود و مذهب شک کرد و این اول مخالفتی بود که در میان او و معتزله واقع شد تمام شد
ترجمه کلام او میگوییم که جبائی را میرسید که بگوید که حق سبحانه و تعالی میتواند که به برادر کوچک بگوید
که اگر ترا معمر میساختم عبث میشد زیرا که مصلحت در زندگانی تو چیزی نبود نه برای خود و نه برای
غیر زیرا که میدانستم که تو اختیار کفر خواهی کرد و از ذات تو بغیر هیچ فائده نخواهد رسید پس اگر آید
درین هنگام برادر بزرگ که کافر مرد بگوید که مرا چرا در حالت صغر سن نمیرانیدی جناب
حق سبحانه و تعالی بتقسیم جواب میتواند داد که مرا در زندگانی تو مصلحتی بوده از مصالح و آن
اینست که در علم ازلی من گذشته که از صلب تو صلحا و مومنین بهم خواهند رسید و یا تو منشا
انتظام بسیاری از امور خلائق خواهی گردید اما صدور کفر از تو پس باختیار تو شده بر ما لازم
نمی آید که ترا از کتم عدم بعرصه وجود نیاریم با وجود اینکه پیدا کردن من از جمله احسان من
نسبت بر تو و بر جمعی کثیر از اولاد تو که از اهل صلاح خواهند بود علاوه اینکه دانستی که
مذهب ما نیست تعمیم اصلح نسبت بجمیع اشخاص پس اگر کسی گوید که ما می بینیم بسیاری از کفار را
که بعد طول عمر بهمان کفر که بودند مردند و هیچ مصلحت از انها بظهور نرسیده پس چرا نمیرانید
حق تعالی فرعون و هامان و زردشت و غیره را در حال طفولیت گوئیم که صنوف مصالح محصور
نیست و از دریافت نکردن ما مصلحت را در امری عدم مصلحت بالمره لازم نمی آید یعنی ایا نمی بینی
که بسیاری از حشرات و حیوانات که جناب حق سبحانه و تعالی آنرا بر روی زمین آفریده خالی
از مصالح نیست چنانچه حکما و غیرهم از محققین تصریح بآن نموده اند با وجود اینکه عقل بشر
بکنه آن مصالح نمیرسد و چرا جائز نباشد اینکه مصلحت در بقای فرعون استدراج باشد
نسبت باو زیرا که فرعون بشامت کفر مستحق استدراج بوده و چرا مصلحت در بقای
فرعون امتحان و ابتلا نسبت بدیگر اشخاص نباشد و چرا ابقای او متضمن مصلحت عبرت جمعی نباشد

کثیر از بنی آدم الی یوم القیامه پس باید [illegible] و عدم وصول عقول ناقصه بدان اسرار و حکم
حق سبحانه و تعالی در خلقت اشیا بودیعت گذاشته التزام نمودن اینکه افعال حق سبحانه
تمام عبث است و سفه و خالی از مصالح ناشی از کمال بلادت و حماقت است و شارح مقاصد
و غیره گمان کرده اند که دعا کردن برای حصول مطالب و دفع مهارب منافات بقول اصلح
دارد چه بنا بر این آنچه اصلح است واجب الصدور خواهد بود و تغییر بدعا در آن ممکن نیست و این گمان
باطل است چه میتواند شد که نفس دعا مغیر مصلحت باشد و قبل دعا مصلحت در ایقاع امری باشد
و بعد دعا در ترک آن و همچنین او گمان برده که اگر اصلح واجب باشد مجال تفضل نماند و جناب
حق سبحانه و تعالی را در انعام و افضال اختیار نماند و این باطل است نظر بقوله تعالی و ربک
يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ وَيَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ و این گمان
او نیز باطل است چه دانستی که اصلح بلطف تفضل است نه واجب لهذا نسبت ببعضی دون بعض میباشد
و ایضا اگر گمان او صحیح باشد لازم می آید جهل حق تعالی یا اضطرار و این باجماع اهل اسلام و نظر
بآیات مسطوره باطل است بیان ملازمه اینکه شک نیست که حق تعالی در ازل عالم است بجمیع آنچه از و
صادر خواهد شد پس خالی از این نیست که الحال آنچه علم او بآن وجودا یا عدما تعلق گرفته خلاف
آن میتواند کرد یا نه بر تقدیر اول جهل حق تعالی لازم می آید و بر تقدیر ثانی اضطرار و جواب
بر سبیل حل آنست که مناط اختیاری بودن فعل صحت فعل و صحت ترک است نسبت بقدرت
فقط یا منفی نیست که بعد اراده جازمه فعل واجب میشود و این وجوب قادح اختیار نمیباشد
بل چنانچه [illegible] تصریح نموده اند اینکه وجوب بالاختیار محقق اختیار است و همچنین است
حال وجوبی که بسبب سبق تعلق علم الهی بآن شود پس همچنین باید دانست حال وجوبی را
که نظر بعلم و حکمت و استغنای حق تعالی صورت تحقق می پذیرد و تمسک بر نتیجه نقص [illegible]

وجود خواص فعل اختیاری است در ما نحن فیه پس هر گاه فعل حسن از حکیم صادر شود
بران مدح مینمایند و اگر از قبیل احسان است شکر و ستایش او میکنند پس هر گاه نظر بسبق علم الهی و حکمت
آن حکیم آن فعل واجب الصدور از و شده باشد و هم چنین از پادشاه جواد التماس اعطای
عطایا می نمایند و اگر نکند هم او بمقتضای جود عطا خواهد کرد و سرکار اطراف و جوانب مسئله
اصلح را احاطه فرموده پس کلام ناصبی که تلبیس بلبیس الکتاب نموده و خلق شیطان را بی کان خدع نفسه
انگاشته از معرض اعتبار ساقط گردید چه وجود شیطان موجب مزید اجر انبیا و اوصیا و سایر
عباد الله المخلصین است و سبب مزید عذاب و نکال اعدای انبیا و اوصیا و اهل بیت طاهرین که هم
سرور افزای ارواح مقدسه مقربان حضرت صمدیت است و هم مقتضای عدالت و نصفت
با عمل هر کس از علم واحد عدل بهره و نصیبی دارد میداند که استدراج در محل استدراج و همچنین
اضلال و طبع و ختم در محل آنها عین حکمت و صواب است چنانچه لطف و اصلح و امداد و توفیق در محل
خود و دار دنیا که محل ابتلا و امتحان است چنانچه بعثت رسل و نصب اوصیا را اقتضا میکند
همچنین قوای شهوانی و وجود شیطان را و حال این دار دنیا بعینه حال خانه و منزل است
چه آن چنانچه تقاضای این میکند که مکانی در آن برای استراحت و جای برای طبخ طعام مثلا باشد همچنین
تقاضای این میکند که مکانی در آن کنیف و بیت الخلا باشد لیکن چون این مثل ناصبی اگر کسی کور باطن
و ظاهر داخل چنین خانه خواهد شد بسبب قصور خود مکانی غیر از بیت الخلا محل استراحت نخواهد
یافت هیچ کوری بتفضیح و تفضیح صاحب خانه خواهد پرداخت و نخواهد دانست که این بسبب کوری
او است نه قصور صاحب خانه و کلام معجز نظام حضرت صادق علیه السلام در افحام ناصبی و اخزاء
من اللئام و در تتمیم مرام راکبان سفینه اهل بیت رسول انام در این مقام کافی و وافی است انتهی
بحذف بعض الالفاظ و بعد از این بعضی از فقرات حدیث مفضل را که گذشت نقل نمایم

[illegible]

فرموده اند و انچه درین مسئله تدقیق فرموده به پایه تحقیق رسیده لکن کلام اعلام درین مقام خالی

از اجمال نیست شیخ قدس سره در تجرید میفرماید معنی الاصلح قد یجب لوجود الداعی و انتفاء الصارف

و آخوند مجلسی علیه الرحمه در حق الیقین میفرماید که اکثر امامیه را اعتقاد آنست که انچه اصلح باشد

از برای خلق و نظام عالم فعلش بر حق تعالی واجب است و بعضی از متکلمین را اعتقاد آنست که

می باید که فعل الهی متضمن مصلحتی باشد و اصلح بودن ضرور نیست و بر مطلب متفکر و متدبر پوشیده

نیست انتهی کلامه پوشیده نماند که اصلح ترجیح دارد بر هر مرتبه ادون از آن هرگاه ترجیح

احد المتساویین از حکیم مطلق روا نباشد اختیار مرجوح بطریق اولی روا نخواهد بود پس

قول مشهور امامیه حق است لکن انچه از مذهب اکثر نقل فرموده خالی از اجمالی نیست کلام

و محصل مرام درین مقام آنست که اصلح نسبت بهر شخصی بطریق کلیه بر او تعالی لازم نیست بلکه لازم

آنست که اصلح بحسب نظام کلی ملحوظ دارد قال المحقق طوسی فی شرح الاشارات الاصلح بالقیاس الی الکل

غیر الاصلح بالقیاس الی البعض و الاول واجب دون الثانی و از اینجا لایح میشود که اصلح و احری بالنسبة الی

نظام الکل لازم است اگر چه نسبت بشخصی خاص اصلح نباشد بخلاف اصلح بالنسبة الی البعض لکن انهم

اجمالی دارد چه فعل اصلح نسبت بآن شخص اگر در حیز امکان است و مانعی ندارد چگونه حکیم علی الاطلاق

اهمال آن خواهد فرمود و اگر اختلال نظام کلی و یا مانعی دیگر معارض باشد پس تفویت حق

عدل الهی چگونه روا باشد و ظاهر مراد آنست که بر حق تعالی اصلح من جمیع الوجوه نسبت بواحد

واجب نیست لکن اصلح فالاصلح با رعایت شرائط استحقاق و رفع موانع خارجیه لازم متحتم

و در صورت فوت اصلح علی الاطلاق عند اختلال الشرائط ممنوع نیست قادح در ضابطه نخواهد

نخواهد بود و لعله لذا قال فی التجرید و الاصلح قد یجب لوجود الداعی و انتفاء الصارف فحینئذ

اصلح مرتبه اعلی نسبت بشخصی بالنسبه عدم استحقاق او نخواهد بود و ترک آن منافاتی بعدالت

بعد الت نداود و یا بجهت ضرورت نظام جلی و درینصورت خداوند بانهم تدارک ما فات بنسبت باو
در نشأت آخرت بر تقدیر فرض استحقاق بعمل میتواند آورد کما فی الآلام الغیر المستحقه اعداما
و نیز میتوان گفت که اصلح نسبت بهر فرد فرد بعمل می آورد لیکن با رعایت تحقق شرائط استحقاق
و رفع موانع و ضرور نیست که هرچه در نظر ظاهر اصلح باشد مطابق واقع باشد چه مراد از اصلح اصلح
بحسب حکمت است نه اصلح فی الظاهر و بسا است که در نظر ظاهر امری مستحسن مینماید و در باطن مشتمل بر
مفاسد و موانع میباشد و بالعکس قال الله عز و جل عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر
لکم و عسی ان تحبوا شیئا و هو شر لکم و لیکن حضرت باریتعالی که دانا به مصالح و مفاسد
امور است و مطلع بر باریکیهای ظاهر و باطن هر چیز را می شناسد نسبت بهر کس انچه اقرب بصلاح
است بعمل می آورد پس انچه جناب والد ماجد علیه الرحمه افاده فرموده که از نصوص عدم عموم
اصلح معلوم میشود اگر مراد از ان عدم عموم اصلح ظاهر است یا منع عموم اصلح بالنسبه الی
کل شخص پس حق است و لکن مراد اکثر علما اصلح حقیقی است و هم چنین اصلح الی
الکل و با اینهمه مقید است باجتماع شرائط و فقد موانع و انچه فخر الدین رازی گفته است
ان الاصلح لیس لو اجب ان یوجد والا لکان الناس کلهم مجبولین علی الخیر فان ذلک اصلح کلامی
است ظاهری که بحالت میکند بر عدم فهم مرام خصم تتمه کاه است که مصالح با دعیه و تصدقات
و اعمال خیر متبدل میشود قال الله عز و جل ادعونی استجب لکم یعنی دعا بکنید مرا تا
قبول کنم از برای شما فی الحدیث القدسی فاسئلونی اکفکم و اهدکم سبیل رشدکم
و در حدیث قدسی آمده که سوال کنید مرا تا کفایت مهمات شما بکنم و هدایت نمایم شما را براه
نیکی شما قال امیر المومنین علیه السلام الدعاء ترس المومن و متی تکثر قرع
الباب یفتح لک یعنی دعا سپر مومن است از آفات و هرگاه بسیار میکوبی در را البته مفتوح

بصالح منفعت بدعیه تصدقات

میشود برای توجه جناب فی الدعا بدو جوم اعلی است درجه در مواعظ حسنه میفرمایند پوشیده نماند

اشکال اول

که در باب دعا اشکالی وارد میشود اول اینکه ما می بینیم که اکثری از مردمان از حقتعالی مسئلت چیزها میکنند و حاجات آنها روا نمی شود بنابرین حق سبحانه و تعالی وفا بوعده خود ننموده باشند نعوذ بالله منه

جواب اشکال اول

پس باید دانست که اسباب عدم اجابت دعا چند چیز میتواند شد یکی اخلال بیکی از شرائط دعا چنانچه منقولست که شخصی از جناب صادق علیه السلام عرض نمود که دو آیه در قرآن است که اثر آن من ظاهر نمیشود حضرت فرمودند که کدام اند آنها عرض نمود که یکی از آنها قول حق سبحانه و تعالی است ادعونی استجب لکم زیرا که من دعا میکنم و حق سبحانه و تعالی اجابت آن نمیکند حضرت فرمود آیا تو تجویز این میکنی که حق سبحانه و تعالی خلف وعده کند گفت نه پس امام علیه السلام فرمود که هرگاه چنین است پس موجب عدم اجابت چیست گفت نمیدانم حضرت فرمود که من خبر میدهم ترا که هرگاه آدم اطاعت و فرمان برداری حق سبحانه و تعالی کند در آنچه او تعالی بآن امر فرموده و بعد از آن آنچه طریق دعاست آنرا مرعی داشته دعا نماید البته حق سبحانه و تعالی دعای او را مستجاب میگرداند عرض نمود که طریق دعا چیست جناب معصوم فرمود

فی تعلیم آداب دعا

اول حمد کن خدا را و ستایش او نما بعد آن نعمتهای حق سبحانه و تعالی را یاد نما پس شکر حق تعالی بکن بعد از آن درود بر محمد و آل او بفرست بعد از آن گناهان خود را یاد کن و طلب آمرزش کن از حق تعالی پس اینست طریق دعا بعد از آن جناب معصوم علیه السلام فرمودند که آیه دوم کدام است گفت قول حقتعالی است وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ بدرستیکه ما انفاق میکنیم و عوض آنرا نمی یابیم حضرت فرمودند که گمان میکنی که حق تعالی خلف وعده نموده گفت نه پس حضرت فرمود که هرگاه احدی از شما مالی از وجه حلال بهم رساند و آنرا در راه خدا صرف نماید البته حق تعالی عوض آنرا باو میدهد

فی سبب عدم اجابت دعا

دوم از اسباب عدم اجابت دعا اینست

انیست که گاه است که انجاح مسئول بنده در علم حق تعالی موجب فساد عملی بنده باشد و سرگاه بنده بسبب
عدم علم بعواقب امور غیر از خوبی دران نمی بیند لهذا آن را از حق سبحانه و تعالی استدعا می نماید و علیم
علی الاطلاق بمقتضای علم و حکمت در نیست که بحال بنده دارد حاجت او را روا نمی کند کما یشهد
قوله تعالی وَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَن تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ
شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ وحال بنده درین باب مثل حال بیماری است
که از عقل و علم بهره نداشته باشد و او رجوع کند بحکیمی که بسیار حاذق و دانا باشد و بحال آن
بیمار شفقت داشته باشد و آن بیمار نظر بخوبی فی الفقه بعضی از اغذیه بسبب جهل بمضرت آن استدعای
تجویز خوردن [illegible] غذا از ان حکیم نماید و آن حکیم چون علم بمضرت آن دارد از انجهت اجازت ندهد
کما لایخفی و این از جمله اسباب تاخیر دعا زیادتی صلاح و پرهیز کلاست یعنی هرگاه حق سبحانه و تعالی
بنده خود را دوست میدارد و گاه است که میخواهد آواز مناجات او را می شنیده باشد چنانچه از جابر
بن عبدالله انصاری مرویست که جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند انچه حاصل
مضمون آن انیست که گاه است که دوست خدا امری از حق سبحانه و تعالی دعا نماید و حق سبحانه و تعالی از جبرئیل میفرماید
که حاجت او را روا کن لیکن در آن تاخیر نما پس بدرستیکه من دوست میدارم که آواز بنده خود را
همیشه بشنوم و گاه است که دشمن خدا دعا میکند و حق تعالی بجبرئیل میگوید که حاجت او را زود روا
کن که مکروه میدارم شنیدن آواز او را و آزین تعجیل اسباب دیگر هم هست که استیعاب آن طول
میخواهد و در بعضی از احادیث وارد شده که دعای سه کس مستجاب نمیشود یکی آنکه حق سبحانه و تعالی
او را روزی کرامت کرده باشد و او آنرا در غیر راه خدا صرف نموده بگوید اللهم ارزقنی
پس حقتعالی در جواب او گوید که آیا من رزق تو نداده ام دوم آنکه بر زن خود ظلم کند و دعای بد بر آن
بکند پس حقتعالی گوید چرا او را طلاق نمیدهی سوم آنکه در خانه خود نشیند و سعی در طلب روزی نکند

سبب تاخیر اجابت

و میگوید اللهم ارزقنی پس حقتعالی جواب میگوید که آیا من بخیلم ای طلب شی

اما اشکال ثانی پس آنست که هرگاه حق سبحانه و تعالی آنچه میکند بروفق حکمت و مصلحت میکند و آنچه خلاف — فی اشکال دوم

آن باشد نمیکند پس فائده در دعا چه باشد چه اگر مطلوب داعی بروفق حکمت است البته از حق سبحانه و تعالی

صادر خواهد شد و اگر بخلاف آنست محال است که از و صادر شود خواه دعا کند و خواه نکند

پس باید دانست که میتواند شد که امری قبل از دعای داعی بخلاف مقتضای حکمت باشد و بعد دعا

مقرون بمصلحت شود چه مصلحتهای حق تعالی باعتبار تبدل اوقات و ازمان و تفاوت اشخاص مبدل — جواب از اشکال دوم

میشود و بر همین مبنی است ناسخ بودن بعضی آیات مر بعضی را و بعضی از شریعتها مر بعضی را و هم میتوان

گفت که دعا چون از جمله عبادات است انسان را ان باجر میشود و مرشد بالفرض [illegible] مر در باب

انجاح حاجت نشده باشد اما اشکال سوم پس آنست که ما اکثر اوقات بعضی از ادعیه و تعویذها

و نقشها و طلسمها مشاهده میکنیم که بسر گذشتن آن در ادعیه ماثوره و مشروعه نمی‌کنیم و از این جاست که — فی اشکال سوم

اکثری از ابنای روزگار دست از ادعیه ماثوره برداشته رجوع میکنند بجهت انجاح حاجت خود بطلسمها

که صاحب افسونها و نقشها اند و مهارت در علم تکسیر و غیره دارند پس باید دانست که دنیا عالم اسباب — جواب سوم

است یعنی حق سبحانه و تعالی بمقتضای حکمت و مصلحت خود بعضی اشیا را سبب بعضی گردانیده یعنی

هرگاه سبب بوجه مخصوص متحقق شود باید اثر آن از آن صادر شود خواه بروجه مشروع باشد و خواه

برخلاف آن مثلا مقاربت مرد با زن باشتراط عدم مانع سبب تولد طفل گردانیده خواه این

مقاربت بروجه مشروع باشد و خواه نباشد و همچنین بریدن اسب و خنجر و شمشیر سبب قطع

و جرح و غیر ذلک من الامور الکثیرة و حق سبحانه و تعالی بنابر امتحان و دیگر مصلحتها آگاه بسبب اند

بندگان خود را امر نموده که بوجه خاص در این اسباب تصرف نمایند و از شرع تجاوز نکنند

خواه در این صورت موافق مدعای دل از منافع دنیوی منتفع شوند و خواه نشوند و هرگاه این را

تمثیل شریف ... توضیح

را دانستی پس باید دانست که میتواند شد که افسون سبب حصول امری شود چنانچه زنا و سرقه سبب
تولد طفل و حصول مال لکن هرگاه بر خلاف نهج شرعی است عاقل نباید برای منفعت عاجل خسران
ابدی و عقاب سرمدی اختیار نماید و برای توضیح این امر میگوییم که دنیا را بمنزله باغی قرار باید داد
که بانواع فواکه و اشجار و اقسام گلها و انهار مملو باشد و آقای آن باغ بغلامان خود گفته باشد که
هرگاه محتاج شوید میوه و گل این باغ بمن عرض نمایید که من اگر مصلحت خواهم دانست انجاح حاجت
شما خواهم کرد و اگر در آن مفسده خواهد بود بالفعل حاجت شما روا نخواهد شد لکن عوض آن
اضعاف آنچه شما از من خواسته اید انعام خواهم کرد و اگر بدون اجازت من از این باغ منتفع
شوید بالفعل چند مدت برای اتمام حجت خود از شما در این باب مواخذه نخواهم کرد و بعد انقضای
مدت معهود بانواع عقاب ابد الآباد معاقب خواهم ساخت پس ای عقل غلامیکه از جهت خوف
عدم انجاح حاجت از آقا عرض حاجت ننماید و بایکی از باغبانها سازش نموده میوه آن باغ
را متصرف شود و عذاب و نکال ابدی را برای خود مهیا سازد و خوشا بحال غلامیکه هرگاه گرسنه
شود پیش آقای کریم خود رفته عرض نماید و آقای او هر قدر که برای او مصلحت داند باو بدهد آن
غلام باین جهت محبوب آقا شود و آقا عنقریب او را از نعمتهای ابدیه چنان محظوظ سازد که
چشم او روشن شود و شاد و خورم گردد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و

فصل نهم در بیان مسئله الام و اعواض

فصل نهم در بیان مسئله آلام و اعواض است پوشیده نماند که این دار دنیا از رنج
و عنا و محنت و بلا مشحون است و زندگانی این دار فانی بانواع آلام روحانی و جسمانی مقرون
و عیشش مشوب است بآلام و مشرف بانقطاع و انهدام و این رنج و الم در این نشاه برای
نیک و بد و محق و غیر مستحق مهیا و آماده است پس توهم نشود که این امور منافی عدل است
زیرا که بعض این آلام که از طرف خداوند عالم نسبت به بنی آدم واقع میشود در حقیقت منافی

عدل و حکمت و مخالف فضل و رحمت او نمی باشد و بعض آخر که از مخلوقات بظهور میرسد بافعل
خدا است و نه خدا [illegible] راضی است بلکه تدارک آن میفرماید و در دنیا یا آخرت عوض بر ظالمی که آن
می نهد لا یجوز ظلم ظالم تفصیل این اجمال آنکه الم بر دو نوع است حسن و قبیح و قبیح از جناب
او تعالی صادر نمیشود بلکه چنین الم واقع نمیشود مگر از بندگان عاصی پس آن الم که حسن باشد
صدور آن از او تعالی عیبی ندارد بلکه مستحسن بلکه از بندگان نیز وقوع آن مستحسن میباشد و علما
فرموده اند که جز این نیست که الم مستحسن میشود بیکی از جهات ششگانه اول آنکه المی باشد
که نفع زائد بران مترتب شود و الم دهنده عوض جزیل و نفع جمیل بر آن قرار دهد بحیثیتی که متألم
نظر بمزید نفع بر الم راضی باشد و این امر استبعادی ندارد چه بسا است که مردم بتوقع منافع
کثیره آلام یسیره را گوارا می نمایند چنانکه اهل دنیا در طلب دنیا چه زحمتها که بر نمیدارند و طالب
علم چه قدر تعب و مشقت که در تحصیل علم متحمل آن نمیشوند چونکه میدانند که ثمرات جلیله بران مترتب خواهد شد
انجام رنج را راحت دانسته گوارا میسازند دوم آنکه الم مشتمل باشد بر دفع ضرر زائد که اگر رنج
اقدم را در حق مریضی مثلا اختیار نکنند بیم آن باشد که در رنجی سخت تر از ان مبتلی شود مثل
فصد که الم آنرا بلحاظ شدت صعوبت رنج دیگر گوارا میکنند یا دست کسی جرحی یا قرحی دارد که بخوف
سرایت آن بنفس قطع آنرا اختیار میفرمایند سوم آنکه الم بر وجه مدافعت باشد باین عنوان که کسی
قصد نفس کسی دارد و آن کس از راه دفع او را میکشد پیش از آنکه او اقدام بر کشتن نماید چهارم آنکه المی باشد
که بجری عادت حاصل آید مثل آنکه هرگاه زنده در آتش بیفتد پس محترق گردد و یا در دریا واقع شود
پس غرق شود چه انتساب این الم بطرف خالق عالم باعتبار خلق نار محرقه و بحار مغرقه قبیح نمیباشد
پنجم آنکه المی باشد که جزای عمل او باشد مثل آنکه خون ناحق کرده و او را بقصاص مقتول میکنند
ششم آنکه در تعب و الم اخذ جهت مزدوری باشد که بوی بدهند مثل اجرت و مزد بار برداران

تفصیل

انتهی کارکذاران و هرچه جز این آلام است مستحسن نیست و آن الم و رنج صرف همی است بدون عوضی
مانند ی خوشنودی او باشد هر گاه این دانستی پس بدانکه الم و رنجی که از حضرت
باری تعالی نسبت به بندگان بظهور میرسد لا محاله یکی از وجوه محسنه در آن یافته میشود لکن بعضی از وجوه
محسنه سابقا اختصاص به بندگان و اردشدن آنکه بر وجه مدافعه باشد چه حق تعالی از کسی خوف ضرر و نسبت
بچه و ندارد که مدافعه آن فرماید و لکن میتواند شد که دفع ضرر دیگری خواسته باشد قال الله عز
وجل فی قصة موسی والخضر فخشینا ان یرهقهما طغیانا وکفرا وکیفما کان
مورد الم مستحق آن باشد جواز ایلام محل کلام نیست بندگان که در فقر و غنا و مرض و بلا و مصیبت مبتلی میشوند
گاه است که از این قبیل میباشد یعنی جزای عمل شان در جهان میشود لکن گاه است که جزای عمل
انبیا و در عقبی حلال و سال [illegible] باشد وقتی که گناه سخت تر باشد پس عذاب الیم جحیم که برای کافران
و مخالفان و فاسقان مهیا و آماده شده از باب جزای اعمال شان مستحسن است و گاه است که کفاره
سیئات واقع میشود و از وزر و وبال اخروی بسبب آن ها میشود و گاه است که در حق او
لطفی باشد مقرب بطاعت یعنی منتبه میشود و او را بر توبه و انابت و آن باعث بر مغفرت و بخشش او میشود
و گاه است که اجر و ثواب برای او علاوه باشد هر گاه الم از قدر مستحق زیاده باشد حضرت امام زین العابدین
علیه السلام در دعای صحیفه اشاره باین وجوه فرموده حیث قال اللهم لك الحمد علی ما لم ازل
اتصرف فیه من سلامة بدنی ولك الحمد علی ما احدثت بی من علة فی جسدی
و این دعا طولانی است و حاصل معنی بعض فقراتش این است که خداوندا حمد و شکر از برای تست
بر آنچه پیوسته مرا با آن متمتع داشته از سلامت بدنم و برای تست حمد و شکر بر مرضی که حادث
فرموده در جسم من پس نمیدانم ای پروردگار من که کدام یک از این دو حال سزاوارتر است
بشکر تو و کدام وقت سزاوار تر وقت صحت که گوارا کردی در آنحال برای من روزیهای پاکیزه خود را و

و خوشنود گردانیدی مرا در این حال به رضای خود و توانا ساختی مرا بر ادای شکر آن [illegible]
که توفیق داده بودی مرا در این حالت مرض و بیماری که خالص کنی و ابدی مرا [illegible] خدایا
و نعمت‌هایی که اتحاف نمودی برای من برای تخفیف بار گناهانی که بر پشت من [illegible] و پاک
من از جهت آن [illegible] و معاصی برای [illegible] سبب آن مرض برای من بوده و شدن تو مرا
جهت دور ساختن گناه به شفقت [illegible] جسم خود [illegible] من بهم آمده برای من ثواب‌ها
ناشناسی حسنات که نوشته‌اند برای من کاتبان اعمال با آنکه دل من [illegible] زبان
باز گویا نشده و اعضای من بر آن حسنات مشقت نکشیده از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که تب یک شب کفاره گناهان گذشته و آینده است و در چند حدیث معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه
و آله منقول است که حق تعالی می‌فرماید که هر که سه شب بیمار [illegible] و به احدی از عیادت‌کنندگان
شکایت نکند بدل می‌کنم [illegible] گوشتی بهتر از گوشت او و خونی بهتر از خون او پس اگر عافیت
می‌دهم او را از گناهان پاک می‌کنم و اگر می‌میرانم به سوی رحمت خود می‌برم [illegible] تخفیفا لما
ثقل به علی [illegible] در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که
روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله سر جانب آسمان بلند کردند و تبسم فرمودند صحابه از سبب آن
سؤال کردند فرمودند که تعجب کردم از دو ملک که [illegible] فرود آمدند [illegible] مؤمن صالحی
در جای [illegible] طلب کنند [illegible] عمل [illegible] روز و شب [illegible] نیافتند
[illegible]
[illegible] تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible]

بظاهر لفظ مستبعد است لکن بتقلیل قوله تخفیفا منه اما علیهم
الست و برین تقدیر بابی بها سببیه نخواهد بود بلکه محض صله ای الذنب یعنی الها و در
حدیث معتبر دیگر از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقول است که چون مومن ضعیف
پیری غالب شد حق تعالی امر میفرماید که آنچه در جوانی و قوت میکرده برای او بنویسند و چنین ملکی را
حکم میکنند که برای مومن بیمار بنویسید آنچه در حالت صحت میکرده است از کارهای خیر و از برای
کافر بیمار بنویسید آنچه در صحت از کارهای بد میکرده است شیخ محمد بن یعقوب کلینی باسناد خود از حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه نقل کرده است که پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل گذشت بر میتی که
بر بعض بدن او دیوار افتاده و بعضی از آن که بیرون از دیوار است سباع و وحوش و طیور
مجروح ساخته گوشت آنرا خورده اند و بعد از آن گذشت بر میتی که او را بر تخت خوابانیده اند
و پارچه های حریر و دیبا پوشانیده اند و مجمرها برکرده او گذاشته اند چون پیغمبر بنی اسرائیل حال ایشان
را مشاهده نمود گفت خداوندا گواهی میدهم که تو احکم الحاکمینی و عادل الحکمی بنده اول که هرگز در
عبادت تو کسی را شریک نساخته و ترا همیشه بوحدانیت پرستش نموده با وجود این او را بدینحال بلیت
ذلت مرگ رسیده و این بنده دومی که بایمان تو نیاورده و همه عمر [illegible] جسد پلیدش را
باین زینت مردن ساخته اند حق سبحانه و تعالی در جواب فرمود که بلی ای بنده من چنانکه
که تو گفتی عدالت و حکمت الهی بر هیچ خلقی ندارد و لیکن بنده اول را که دیدی یک گناه
از او صادر شده بود او را باین قسم مرگ میرانیدیم تا کفاره گناه او شود و این بنده دومی را
که مشاهده نمودی تمام عمر یک حسنه از وی بعمل آمده بود او را باین حالت میرانیدیم تا عوض
حسنه او شود و دیگر بعد از مرگ پیش من حسنه نباشد و اما الامام ابتدائی که بدون سبق استحقاق
[illegible] فقیر [illegible] خیر مکلفین [illegible]

در بیان حکایت دو مرد میت

ذکر الامام [illegible]

مقدار [illegible] چیزی که حصول عوضی است که زائد باشد بر الم بمثابه که اگر کسی [illegible]
ایلام موجب [illegible] برسد و عوض کند آنی را بر آن مترتب شود و در میان آنکه از او [illegible] هیچ
عوضی لازم است باشد مر اینکه الم با عوض اختیار نماید و دیگر آنکه در آن الم غرضی در حق متألم یا غیر او
متحقق شود تا عبث لازم نیاید مثل زدن طفل صغیر که باعث تنبیه او و تنبیه ایشان بوده باشد
کرده و جناب استاد ماجد علیه الرحمه این شرط را باطل فرموده و نقلت آنکه جایز است که غرض از ایلام
محض امتحان باشد و تمیز مطیع از عاصی که با غرض آن جناب تکلیفی است که مشتمل بر ایلام باشد
مثل تکلیف حضرت باری تعالی ابراهیم خلیل را بذبح فرزندش اسمعیل که مشتمل بر ایلام است و غرض
مقصود از آن تمییز و امتحان بوده نه تقریب بطاعت آخر و در نظر قاصر این تکلیف خالی
از لطف نیست لکن اصل تکلیف را تقریب بطاعت آخر چنانکه افاده فرموده لازم نیست آری
چنان گفت که تکلیف [illegible] مشتق است از کلفت و کلفت مشقت را [illegible] می گویند
و مشقت را الم [illegible] لازم است و غرض از تکلیف امتحان است و لازم نیاید تقریب بطاعت آخر
لکن عوض این الم [illegible] است که مشتمل بر تعظیم میباشد و الم [illegible] مجرد عن التعظیم
است پس این قسم الم الم تکلیفی خواهد بود و در این الم لطفیت شرط است و الم تکلیفی قابل [illegible]
نماند که المی که از طرف خداوند عالم بدون استحقاق جرم و قصور نسبت به بندگان [illegible] میرسد [illegible]
جزا و حسنات جلیل بر آن مترتب شود که بندگان به تفاصیل [illegible] آن آگاه شوند البته
بنا بمقتضای الهی [illegible] حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقول است
که مومن [illegible] رسالت [illegible] خانه [illegible]
[illegible]
[illegible] حالیکه [illegible]

و عیال خود میگذارد و امور خود را منتشر می‌یابد از معاش آنها [illegible] اندیشه [illegible] از اطفال
ایشان که باقی مانده است و دل و خاطرش را از طرف آنها [illegible] از طرف اهل و عیال مشغول
[illegible] آرد و [illegible] آزار دنیا [illegible] پس ملک الموت میگوید که چه سبب است که
جزعات غم و غصه می‌کنی در جواب میگوید بسبب آنکه امور خود و حائل شدن [illegible] و میان من
[illegible] پس ملک الموت میگوید آیا غمگین میشود عاقل [illegible] درهم زبونی کند و عوض آن
هزار هزار ضعف دنیا را بیابد در جواب میگوید نه پس ملک الموت میگوید ببین بسوی بالا پس می‌بیند
درجات بهشت و قصرها را که از خاطرش بسبب دیدن آنها امور دنیا محو میشود پس میگوید
ملک الموت اینست منزلهای تو و نعمتهای تو و اهل و عیال تو و هر کسی که از اهل و ذریه تو در دنیا صالح
و نیکوکار بوده‌اند با تو خواهند بود در اینجا پس آیا راضی هستی باینها در عوض چیزهایی که
در دنیا داشتی در جواب میگوید بلی بخدا قسم پس میگوید ملک الموت ببین پس نظر میکند و می‌بیند
جناب رسالتمآب و حضرت امیرالمؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام را در اعلی علیین پس میگوید
آیا می‌بینی [illegible] انبیا و آقایان تو و ائمه تو همنشینان تو اینجا خواهند بود پس آیا
راضی نمیشوی باینها در عوض چیزهای دنیا که از آن جدا میشوی در جواب میگوید بلی بسبب
پروردگار و بعد از آن حضرت [illegible] است معنی قول حق تعالی ان الذین قالوا ربنا
الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة ألا تخافوا ولا تحزنوا و از حضرت
[illegible] منقولست [illegible] ثواب [illegible] بهشت است [illegible]
[illegible] بهشت [illegible] فرزند [illegible]
با [illegible] از حضرت سید الانبیاء والمرسلین منقولست که
داخل بهشت نمیشود کسی [illegible] پس شخصی گفت یا رسول الله [illegible]

در بیان ثواب فوت [illegible] و ثوابهائی که [illegible] و فضل [illegible]

نداشته و شد یا قبل از بلوغ رحلت نشده باشد حال او چه خواهد بود حضرت فرمود که برادر بهشت
او بهشت و پیغمبر آخر الزمان صلعم در مقام ترغیب و تحریص بر نکاح منقول است فانی اباهی
القیمة حتی بالسقط یظل محبنطئا علی باب الجنة فیقول الله عز وجل ادخل
الجنة فیقول لا حتی یدخل ابوای قبلی فیقول الله تعالی لملک من الملائکة ائتنی
بابویه فیأمر بهما الی الجنة فیقول هذا بفضل رحمتی لک یعنی آنحضرت فرمود که
من مباهات میکنم بکثرت امت خود بر سایر امتها در قیامت حتی بچه که ساقط شده باشد که می آید در
در حالیکه آثار ملال بر روی او هویدا است بر در بهشت پس خداوند عالم میفرماید که در بهشت داخل شو عرض
میکند که تا مادر و پدر من پیش از من داخل بهشت نشوند داخل نمیشوم پس حق تعالی
بملکی از ملائکه خود میفرماید که والدین او را بیاور پس حکم میکند آنها را که داخل بهشت شوند پس
خداوند عالم میفرماید که این کرامت است برای تو بفضل رحمت خود عطا فرموده ام پس بنا
بر روایات واضح شد که الم اطفال ابوین ایشان میرسد باعث ارتفاع درجات ابوین ایشان میگردد
و با ... حق ابوین ایشان لطفی است مقرب الی الطاعة ... است ... الی
باعث تذکر و ... اولیای آنها موجب ... الی ... میشود و ... باب ... مصائب
والام انبیای کرام علیهم آلاف التحیة والسلام باعث ... ارتفاع مدارج عالیه حضرت میباشد و اینجا
... حضرت امام حسین علیه السلام بدرجه شهادت باعث ... شفاعت
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

بهشت پس اگر خواهی آنرا در دفع مصیبت از عترت خود صرف نما و اگر خواهی باشی مصیبت ایشان را
کفارهٔ [illegible] برای عاصیان امت خود بگردان پس آنحضرت فرمود من نمیخواهم مکارهٔ که خدای
من میخواهد و دعای خود را ذخیره شفاعت میسازم از برای عاصیان امت خود [illegible] آنکه از ناحیه
مقدسه حضرت صاحب العصر و الزمان علیه السلام آمده وارد است المعوض من قتله ان الائمة من نسله
والشفاء فی تربته والفوز معه فی اوبته والاوصیاء من عترته بعد قائمهم و غیبته یعنی حضرت امام حسین
علیه السلام از شهادتش بچند چیز عوض کرده شد یکی آنکه امامت در نسل آنحضرت قرار گرفت و شفا در
تربت مطهره او و نجات در رجعت با او و عترت او بعد زمان غیبت قرار یافت هرگاه این را دانستی
پس آنکه بعض اهل خلاف بلکه بعض قاصرین از اهل وفاق اشکال میکنند که خداوند عالم که حضرت
ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام را مامور بذبح فرزند یگانه اش اسمعیل فرمود مخالف عدل او است
زیرا که چگونه چنین چیزی ناحق مامور به تواند شد گویا اینمعنی از راه نافهمی بر روی نقص عدالت الهی
حجت میکردند و این شبهه در حقیقت ماخوذ است از کلام ابلیس و اتباعان او و در روایت از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هرگاه حضرت ابراهیم خلیل بحکم پروردگار جلیل حضرت اسمعیل را
بر پهلو خوابانیده [illegible] شیطان بصورت مرد پیری پیش آمد و گفت ای
ابراهیم چه میخواهی از این فرزند خود حضرت ابراهیم فرمود میخواهم که او را ذبح نمایم شیطان گفت
سبحان الله فرزندی که یک چشم زدن معصیت خدا نکرده باشد او را ذبح میکنی آنحضرت فرمود
آری آنکسیکه خدای من مرا بذبح او مامور ساخته من میخواهم که فرزند خود را در راه خدا قربان
کنم شیطان گفت بلکه پروردگار تو از چنین ناحق منع میکند و همین نیست که در خواب تو شیطان
چنین امر قبیحی حکم نموده حضرت فرمود که ای [illegible] تو من کلام خدا را شنیده ام همان [illegible]
[illegible]

قربان الهی مخصوص ذبح فرزند خود کردید ابلیس گفت ای ابراهیم [illegible] مردم
بتوانند امیکنند پس اگر ذبح میکنی فرزند خود را ذبح میکنند مردم [illegible]
خود [illegible] بنیاد مثل مشهور جواب جاهلان خاموشی بکلام ابلیس [illegible]
کلام [illegible]
[illegible] اسماعیل [illegible]
که مطیع و منقاد فرمان [illegible] ذبح [illegible]
اضطرابشان [illegible] حضرت ابراهیم حضرت اسمعیل [illegible]
[illegible] حضرت ابراهیم علی نبینا وآله وعلیه السلام
[illegible] مقام پسر خود را ذبح میکند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت اسمعیل [illegible] ان شاء الله من الصابرین
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آسمان
[illegible]

کبیر یعنی حضرت ابراهیم علیه السلام و هرگاه حق سبحانه و تعالی صدق نیت و قوت صبر حضرت ابراهیم
را مشاهده فرمود به غایت رحم فدا داد او را بگوسفندی چنانکه عادت اوست در ابتلای بندگان
که اجر و ثواب بی حساب برای ایشان در مقابل امتحان قرار میدهد و ابتلای محسنین
و صاحبان علم برای نظر جمال آن باشد رضا براضی چنانکه بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه
السلام روایت کرده اند که چون حق تعالی حضرت ابراهیم را مامور ساخت که گوسفند را عوض
ذبح فرزند او ساخت بقول خود وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا
إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ وَفَدَيْنَاهُ
بِذِبْحٍ عَظِيمٍ پس ابراهیم آرزو کرد که کاش مامور می شدم بکشتن گوسفند و فرزند خود را بدست
خود از برای خدا قربانی میکردم تا آنکه دل من بکشتن عزیزترین فرزندان من بدرد می آمد و مستحق
میشدم بسبب آن رفع درجات اهل مصائب را پس حقتعالی بسوی او وحی کرد که ای ابراهیم کیست
محبوبترین خلق بسوی تو ابراهیم گفت خداوندا خلقی را نیافریده که محبوبتر باشد بسوی من از حبیب تو
محمد صلی الله علیه و آله وسلم حقتعالی باو وحی کرد که آیا او محبوبتر است بسوی تو یا نفس تو ابراهیم گفت
بلکه او را از جان خود دوست تر میدارم و فرزندان او را از فرزندان خود پس خدا وحی کرد باو
که آیا کشته شدن فرزندان او بر دست دشمنان او دل ترا بیشتر بدرد می آرد یا کشتن فرزند
خود را بدست خود در طاعت من ابراهیم گفت بلکه کشته شدن فرزند او بر دست دشمنان
بیشتر دل مرا بدرد می آورد پس حقتعالی فرمود که ای ابراهیم گروهی که دعوی خواهند کرد که
از امت محمد اند حسین فرزند او را خواهند کشت بظلم و عدوان چنانچه گوسفند را میکشند
بسبب این آنها مستوجب غضب من خواهند شد پس ابراهیم بجزع آمد و دلش بدرد آمد
و گریان شد پس حقتعالی باو وحی کرد که فدا کردم جزع ترا بر فرزند خودت اسمعیل اگر او را قربانی

میکردی بر جزعی که بر فرزند پیغمبر آخر الزمان حسین و کشته شدن او کردی و باین سبب ثواب
که رسانیدم برای تو رفیع ترین درجات اهل مصائب اینست معنی قول حقتعالی وفدیناه
بذبح عظیم هرگاه این را دانستی پس بدانکه بندگان را کشتن بعد کردن بدون جهت استحقاق
قبیح است ... جهت حکمتی که باعث رضای او باشد قدرت نداشتند پس ایلام شان ایلام حسن است
که غیر از مقتول و آلام و ... نافرمانی خدا هیچ چیز بر آن مترتب نمیشود بخلاف آلام کسانی که
ثواب روز حساب که بیک نظر بهشت و دنیا و ما فیها مقابل نمیتواند شد پس هر گونه کلفت و مشقت
که به بندگان برای آزمایش و امتحان ... دانند سزاوار است و کشتن دادن مجاهدان سر فرو
شان در راه خدا مستحسن و بجا و سردار و سرور شهیدان حضرت امام حسین علیه السلام و یاران وفاداران
جان نثاران آنحضرت چه قدر در راه خدا داد سعادت میدادند و مردانگی داده و در وقت زدنا
کشاده پیشانی ثبات قدم ورزیده جانبازی نمودند فی الخبر المروی عن علی بن الحسین علیهما
السلام کان الحسین و بعض من معه من خصائصه تشرق الوانهم و تهدأ
جوارحهم و تسکن نفوسهم فقال بعضهم لبعض انظروا لا یبالی بالموت یعنی حضرت
امام زین العابدین علیه السلام فرمود که امام حسین علیه السلام و بعض مخصوصان آنحضرت در معرکه
کربلا در هنگام حرب رنگهای شان روشن و اعضای شان ساکن و دلهای شان مطمئن بود و بعضی با هم
میگفتند که ببینید آنحضرت که پروائی از مرگ ندارد و هر یک از اصحاب آنحضرت یک بر دیگر سبقت
می نمودند و مدارج علیه در نظر داشتند فقد روی عنه علیه السلام قال کنت مع ابی
فی لیلة التی قتل فی صبیحتها فقال لاصحابه هذا اللیل قد غشیکم فاتخذوه جنة
فان القوم انما یریدوننی و لو قتلونی لم یلتفتوا الیکم و انتم فی حل و سعة فقالوا
و الله لا یکون هذا فقال انکم تقتلون غدا کلکم و لا یفلت منکم رجل قالوا الحمد

الحمد لله الذی شرفنا بالقتل معک ثم دعا لهم فقال ارفعوا رؤسکم وانظروا فجعلوا
ینظرون الی مواضعهم ومنازلهم من الجنة وهو یقول لهم هذا منزلک
یا فلان فکان الرجل یستقبل الرماح والسیوف بصدره و وجهه لیصل
الی منزله فی الجنة یعنی از آنحضرت ماثورست که فرموده بود [illegible] خود در آن شب که صبح آن
شب آنحضرت بدرجه شهادت فائز شد پس باصحاب خود گفت این شب است [illegible] شما را احاطه کرده است
پس اینوقت تا رسیدن سپیده صبح [illegible] حفاظت و ظفر دانسته [illegible] نشینید پس بدرستیکه اینقوم نمیخواهند
مگر قتل مرا و هرگاه مرا بکشند بدیگران توجهی نخواهند داشت پس اصحاب آنحضرت بعرض رسانیدند
بخدا چنین امری از ما نخواهد شد که آنحضرت را تنها بگذاریم فرمود که در اینصورت شما همه فردا کشته خواهید شد
هیچ نفسی از شما باقی نخواهد ماند عرض کردند که شکر خدا را است که شرف ما را بقتل در نصرت تو
چون آنحضرت صدق نیت و صفای طویت ایشان را دریافت که ایشان در راه حق از جان بازی
هیچگونه دریغ ندارند خواست که مدارج ایشان را بنظر ایشان جلوه دهد پس دعا کرد برای ایشان و
فرمود که سرهای خود را بلند کنید و ببینید پس نظر کردند بمدارج رفیعه خودها از بهشت آنحضرت بهر یک
میفرمود که این منزل تست در بهشت پس هر کس سینه سپر میشد و نیزها و شمشیرها را بر سینه و روی خود
میگرفت تا بمنزل خود در بهشت برسد و اگر تا اجل نیامده باشد موت و حیات کافه بریات در قبضه خداست
پس اگر نسبت بخدا چنین تکلیفی نا روا می‌پندارند پس چرا حکم او را ملک الموت بقبض ارواح استقبال و ابتهاج
نمی‌نماید بلی جعل [illegible] برو فوق حکمت در حق هر کس هر چه مصلحت میداند بعمل آرد لا یسئل عما یفعل
وهم یسئلون یعنی کسی حاکم بر او نیست که از وی پرسش نماید و دیگران تحت حکم اویند و پرسش
او از ایشان باو تعلق دارد لا یقاس الناس بالناس و اما آلام که از سایر مردم بوقوع می‌آید
پس از چند صورت بیرون نیست یکی آنکه باجازت خداوند عالم بوقوع می‌آید و مباح محض است

مثل ذبح حیوانات برای خوردن گوشت آن یا واجب است مثل هدی در منی در مناسک حج یا سنت
موکده است مثل قربانی در سائر بلاد پس در همه این صورتها عوض در ذمه پروردگار عالم است
وانچه برای ایشان میگویند که حیوانات بی گناه را کشتن قبیح است کلامی است فاسد زیرا که قبیح در صورتیست
که عوض در ذمه کسی نباشد پس اینکه چون که شارع چنین آلام را روا داشته البته عدل او
مقتضی آنست که عوضی این آلام رسانیده باشد و هرگاه فیاض مطلق از خزائن رحمت خود
عوض آن الم رسیده برساند پس برطرف میشود و در بعض روایات آمده که ذبائح حیوانات مرکوبات
اهل بهشت خواهند بود دوم آنکه بلا از جانب الهی نبود بلکه با نهی او واقع میشود و قبح آن اوضح است و عوض آن در ذمه فاعلش
بقدر ظلم و انتصاف مظلوم از ظالم بر خداوند عالم لازم است والله یوم القیامة یفصل بینهم
فانه الحکم العدل الذی لا یجور و لا یجوزه ظلم ظالم در نهج البلاغه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
منقول است الا و ان الظلم ثلثة فظلم لا یغفر و ظلم لا یترک و ظلم مغفور الحدیث
یعنی آگاه باشید که ظلم بر سه قسم است اول آنکه لایق بخشش نیست دوم آنکه صاحبش از بازخواست
واگذاشته نمیشود سوم ظلمی است که امید بخشش دارد اما اول پس شرک است قال الله سبحانه
ان الله لا یغفر ان یشرک به الآیة اما دوم پس ظلم عباد است بعضشان ببعض تا وقتیکه مظلوم
راضی نشود ظالم از بازخواست آن متروک نمیشود و قصاص آخرت سخت است ان عذاب الآخرة
اشد و ابقی و اما سوم پس ظلم آدمی است بر نفس خود و عین معصیت خداوند عالم از راه تفضل
آن را می تواند بخشید و در بعض روایات آمده که ذنبی که مغفور نیست آنست که صاحبش اعتقاد در دنیا
بمواخذه مبتلی ساخته باشد پس حق تعالی کریم تر است از آنکه دیگر او را بعذاب گرفتار سازد
تذنیب بدانکه گناه بر دو قسم است یا حق الناس است یا آنکه تعلق بخداوند عالم دارد و اگر کسی
است و آنچه در حکم آنست از انکار نبوت یا امامت و سایر ضروریات دین و مذهب پس اگر توبه

در بیان اقسام ظلم

تذنیب

توبه و رجوع الی الایمان تدارک آن بکند در قسم اول ظلم داخلست که لیاقت بخشش ندارد و وجه اشتمار
از مخلدین فی النار خواهد بود که لا یخفف عنهم العذاب و اگر غیر آنست مثل سایر معاصی
پس صاحب معصیت اگر ایمانش صحیح است و توبه کرده البته گناهش بخشیده خواهد شد لکن الخلاف
است در اینکه قبول توبه بر او تعالی واجب است از روی استحقاق و از راه عدل که صفت بار خود
التزام فرموده است از راه تفضل و رافت اکثر احادیث و ادعیه بر قول ثانی دلالت دارد
حضرت امام زین العابدین علیه السلام و در [illegible] شکر میفرماید لا یجب لاحد ان
تغفر له باستحقاقه ولا ان ترضی عنه باستیجابه فمن غفرت له فبطولك
ومن رضیت عنه فبفضلك لکن میتواند شد که مراد از عدم استیجاب آن باشد که نظر
بقصور و تقصیر بنده طاعت و عدم اتیان بمدارج علیه توبه و انابت هیچکس استحقاق مغفرت
ندارد چنانکه در صدر دعا فرموده است اللهم ان احدا لا یبلغ من شکرك غایة الا
حصل علیه من احسانك ما یلزمه شکرا ولا یبلغ مبلغا من طاعتك
وان اجتهد الا کان مقصرا دون استحقاقك بفضلك فاشکر عبادك
عاجز عن شکرك واعبدهم مقصر عن طاعتك لا یجب لاحد ان تغفر له
باستحقاقه و معلومست که هیچ کس بمرتبه اطاعت لایقه رفیع شان پروردگار خود نمیتواند
رسید هر چند کوشش بسیار کند آری بحسب وسع و طاقت هر چه از عبادت و انابت بعمل
می آرد اگر چه لایق خدا نباشد لکن لایق خود عبادت کننده میتواند بود و بمفاد یا من
یقبل الیسیر و یعفو عن الکثیر خدا وند عالم آنرا بمزید رافت می پذیرد پس اگر
معنی استحقاق آن باشد که حسب لیاقت شان رفیع پروردگار عالم جل شانه و عز سلطانه
خضوع و خشوع و اطاعت و انقیاد بعمل آرد نفی آن از نامه بندگان سزاوار است و از اینجا

که انبیا و اوصیا همواره زبان باعتراف و اقرار بتقصیر در طاعت رب قدیر گشوده اند و اگر
مراد از استحقاق آن باشد که بندگان حسب الامکان بر وفق عجز و نقصان طاعتی و انابتی بعمل آورند
و ملتزم موجب وعده الهی مقبول درگاه کبریائی شود پس نفی آن نمیتوان کرد و الا تکلیف بیکار گردد
و مقام امید و بیم باقی نماند و قول اهلسنت صادق آید که خدا تعالی اگر خواسته باشد مطیعان را
در جهنم و عاصیان را در بهشت داخل سازد چه مطیعان درگاه مقصر باشند در محل مواخذه میتوانند بود
و عاصیان بمحل بخشش میتوانند بود پس نفی استحقاق بمعنی اول مستلزم نفی استحقاق بمعنی
ثانی نیست تا اهلسنت را در فقرات دعا و مانند آن حجتی بوده باشد با آنکه صدور ترجیح مرجوح
و تفضیل مفضول از حکیم علی الاطلاق قبیح است و کیفما کان حق تعالی در قرآن مجید امر بتوبه
و وعده عفو فرموده است لقوله تعالی تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ
عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ و از اهلبیت علیهم السلام ماثور است که عسی در کلام رب الارباب موجبه است یعنی دلالت
بر وجوب اجابت دارد و او سبحانه و تعالی کننده بوعدهای خود هرگاه این دانستی پس بدانکه توبه
عبارت است از اینکه انسان از معصیت و عصیان نادم و پشیمان گردیده بدرگاه ایزد
منان رجوع نماید و عزم صادق و عهد واثق با خدای خود نماید که بار دیگر پیرامون معصیت
نگردد و از واجبات و فرائض غفلت نورزد و هرچه از معاصی حاجت بتلافی دارد تدارک
آن بعمل می آرد پس اگر گناه از قبیل مناهی الهیه باشد و حق بندگان در آن شریک نباشد مثل شرب
خمر و زنا بزنی که شوهر نداشته باشد ترک آن از روی ندامت و پشیمانی و عزم جزم بر عدم فعل
آن در زمان آینده کافی خواهد بود و همچنین اگر گناه از قسم ترک واجبی باشد مثل نماز عید که قضا
ندارد ندامت و پشیمانی تنها در آن کافی است ولکن همه افراد واجب چنین نیست بلکه گاه است
که محتاج بتلافی میباشد و آن بر سه نوع است اول آنکه مقتضای تنها تلافی آن میشود مثل نمازهای

[illegible]

نمازهای یومیه و خمس و زکوة دوم با قضا کفاره سیم در کار میباشد چون ترک صیام ماه رمضان
بلا عذر شرعی سوم آنکه تدارکش منحصر در کفاره باشد چون حنث قسم و مخالفت عهد شرعی و توهم نشود
که با عزم کفاره فعل نامشروع مشروع میشود و نه آنکه بالمره باعث سقوط گناه میگردد بلکه
بطور جرمانه است و یک راهی است از راههای مواخذه ربانی درین جهان فانی و امر اخروی
بدست اوست و اگر گناه حق آدمی باشد پس ندامت تنها در آن کافی نیست جزا بلکه با توبه و انابت
می باید که حق را بصاحبش رساند یا عوضش یا استغفار از آن نماید و حلیت آنرا از وبخواهد پس اگر
حق مالی باشد که مال کسی غصب نموده باشد یا حقی از حقوق او را حبس کرده و صاحبش معلوم
و موجود و قدرش مشخص باشد باو برساند و اگر مرده باشد بورثه او یا از آنها ابرا خواهد
و اگر صاحب مال را نشناسد و قدر آنرا داند با او مصالحه کند و او را راضی سازد و اگر
قدر آنرا بداند و صاحب مال را نشناسد تدارک آن در لقطه بعد تعریف و شناسانیدن
در مجامع و مشاهد و بر ابواب مساجد تا یکسال و در غیر لقطه بدون انتظار آنست که آنرا از
طرف او تصدق کند اگر راضی شد فبها و الا عوضش باو از نزد خود بدهد و اگر مال حرام با حلال
مخلوط شده و صاحب آن و قدر آن هر دو را نمی شناسد خمس آنرا بسادات میرساند و اگر
مال لا وارث باشد بتصرف امام علیه السلام یا نائب امام علیه السلام برساند و اگر حق
آدمی از قبیل جنایت بر نفس یا جراحت بر بدن باشد پس اگر خون ناحق کرده است مواخذه
سه کس باو تعلق دارد مواخذه ربانی از جهت که او تعالی قتل مومن را حرام ساخته بلیغ تهدید
بران فرموده است لقوله من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها
پس هر کسیکه جسارت بران کند عاصی فرمان او خواهد بود و مواخذه ورثه که دل ایشانرا
بدرد آورده و مواخذه خود مقتول که او را از جان کشته و او بجهت آن تمتعات زندگانی

محروم گشته اما اول پس تلافی آن بدادن کفاره یا توبه و انابت و تضرع و زاری بدرگاه
حضرت باری عفو تواند شد و اما ثانی پس سبیل آن عفو ورثه است یا تمکین شان از استیفای
قصاص و همچنین در جراحات نسبت بمجروح پس باید که خود را در پیش صاحب حق حاضر سازد
تا اگر خواسته باشد قصاص بگیرد و اگر خواسته باشد خون بها و دیت و اگر خواهد عفو کند و اما
ثالث پس گزیری ندارد بجز اینکه صاحبش در آخرت از او درگذرد چه رجوع این امر بسوی او است
و حالش معلوم نیست قسم چهارم اگر از قبیل تلف اموال محضه باشد یا مال کسی را غصب کرده و در
دار دنیا تلافی آن بعمل نیاورده که بدون عفو صاحب حق تلافی او از مواخذه نمی تواند شد
پس در چنین صورتها خداوند عالم از جهت بازخواست مظلوم از ظالم مزید تعذیب انتقام میگیرد
یا از حسنات ظالم بر حسنات مظلوم می افزاید تا او راضی شود و گاه است که هرگاه توبه و انابت
بنیت صادقه بعمل آید و بفعل طاعات خدا خود را راضی و خوشنود سازد او تعالی از مزید
فضل و رافت خود صاحب حق را از طرف خود بر عفو راضی میفرماید در بعضی روایات بنظر در آمده
که حق تعالی درجات عالیه بهشت را که برای عفو کنندگان مهیا و آماده فرموده در نظر صاحب حق
جلوه گر میسازد و میفرماید که اگر از فلان بنده مومن در میگذری این درجات برای تو خواهد بود
پس او بکمال رضامندی از سر تقصیرش در میگذرد و اگر معصیت از قبیل اضلال و گمراه کردن
مردم باشد آنها را هدایت نماید و از راه ضلالت بطریق رشد و هدایت برگرداند
و بدون این توبه او مقبول نیست الداعی حبط طاعات او و جعل الخیبه مثواه در مواعظ حسنه
فرموده که در بعض احادیث وارد شده آنچه حاصل مضمون آن این است که شخصی تا مدت
مدید سعی برای تحصیل دنیا از وجه حلال نمود چون او را میسر نشد تا یک مدت دیگر از وجه حرام
بذل جهد و جهد خود در تحصیل آن نمود چون باین تقریب هم مراد خود نرسید شیطان مجسم شده

فی تتمه مهمه در تحقیق حال مسئله آجال

شده پیش او آمد و گفت که تو تا این مدت از ممر حلال و حرام طلب دنیا کردی ترا دنیا میسر نشد الحال
اگر بگفته من عمل نمایی البته مراد دل خود و تمنای خود را رسید و کام جان را بشهد مقصود شیرین بهشتی نمایی
چون آن شخص از آن امر استفسار نمود شیطان در جواب گفت که بدعتی در دین احداث باید نمود
و بر خلاف طریقه پیغمبر و شریعت انور مردمان را دعوت باید فرمود آن مرد فریفته دنیا طبق
آن عمل نمود و جمعی کثیر از مردمان را بضلالت انداخت روزی چند برین بگذشت که دنیا
بوی رجوع نمود و از اموال و اسباب دنیوی آنچه از آن تمنا می‌نمود در پیش خود آماده و مهیا
یافت بعد مدتی چون از خواب غفلت بیدار شد با خود فکری کرد که وا اسفاه چه کار
کردم که دین خود را بدنیا فروختم و خود را مستحق عذاب ابدی ساختم میخی و ریسمانی برگرفته بصحرا
رفته میخ را فرو کوفته خود را بآن بست و اظهار توبه و استغفار بدرگاه حق سبحانه و تعالی نمود
جناب حق سبحانه و تعالی به پیغمبری از پیغمبران خود وحی نمود که برو پیش این بنده من و بگو که اگر
خود را اینقدر بسته نگاه داری که گوشت و پوست و استخوان از هم جدا شود تا که آنها را که در
ضلالت انداخته هدایت ننمائی توبه تو هرگز قبول نیست فاعتبروا یا اولی الابصار تتمه مهمه اکثر
اوقات توهم میشود که چون از کریمه اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة و لا
یستقدمون تعین و تقابل اجل مفهوم میشود پس اگر موت مقتول در وقت قتل قاتل مقدر بود
او را می‌کشت یا نمی‌کشت مذکور و مستحق عقوبت نیست پس مواخذه قاتل از چه راه و اگر موت او مقدر
نبود پس تقدم موت او از اجل موعود منافی مفاد آیه مزبوره خواهد بود و جوابش آنست که از
اکثر احادیث ائمه معصومین علیهم السلام و اقوال علمای دین لایح میشود که اجل بر دو قسم است یکی
آنکه تاخیر و تقدیم در آن جایز نیست دیگر آنکه تقدیم و تاخیر در آن متصور است و در تفسیر عیاشی از
مسعدة بن صدقه روایت کرده که او گفت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر قول

او تعالی ثُمَّ قَضَی اَجَلًا وَ اَجَلٌ مُسَمًّی عِنْدَهُ فرمود که اجل غیر مسمی موقوف و معلق است که تقدیم یا تاخیر در آن میتواند شد و اجل مسمی آنست که در شب قدر حق تعالی خبر میدهد و حکم میکند باین که در این سال تا شب قدر آینده چه کسان خواهند مرد و در روایت حمران است که همین اجل مراد است در قول او تعالی اِذا جاءَ اَجَلُهُمْ الآیه و از بعض روایات مستفاد میشود که اجل اول در کریمه ثُمَّ قَضَی اَجَلًا و اجل مسمی آنست که ملائکه و انبیا را بران اطلاع حاصل میشود و اجل مسمی آنست که حق تعالی از خلق خود مستور ساخته و جناب [illegible] جد اعلی اسد در جلد ۳ در مواعظ حسینیه میفرماید که از بعض احادیث مستفاد میشود که در اجل مسمی بدا واقع میشود و اجل محتوم مقتضی آنست که در آن بدا نباشد و ظاهر ازین احادیث چیزی است که علی بن ابراهیم در تفسیر خود ذکر کرده که اجل مقضی اجل محتوم است که خدای تعالی آنرا بحکم حتمی اجرا فرموده پس آن محل تغییر نخواهد بود و اجل مسمی آنست که بدا در آن واقع میشود پس تقدیم و تاخیر در آن میتواند شد و اجل محتوم چنین نیست و کیفما کان تعدد اجل ازین روایات ثابت گردید و اختلافی که در خصوص اجل مسمی واقع است که آیا اجل محتوم که احتمال تقدیم و تاخیر ندارد همان اجل مسمی است یا قسیم آن پس بکلام و تسمیه بر می گردد والامر فیها سهل پس محتوم خواه مسمی بمسمی باشد و خواه محل بدا و تغییر نیست و تفصیل معنی بدا و مصالح آن در مبحث توحید گذشت که حق تعالی از تبدل و تغیر رای مثل تغیر رای خطا کاران منزه است و افعال و اقوال و تقدیرات او منوط بحکمتها و مربوط بمصلحتهای فراوان است پس تغییر در حکم و تقدیر غیر حتمی او نظر بتغیر مصالح میتواند شد چنانکه در نسخ احکام شرعیه است و همچنین در ایجاد و اعدام و موت و حیات و حق تعالی بهتر میداند که چه قدر زندگانی برای فلان کس فی حد ذاته اصلح است و چه قدر بسبب اعمال خیر از صدقات و صله ارحام باید که افزوده شود و چه قدر بسبب اعمال بد مثل قطع رحم و مانند آن کاسته شود و خداوند عالم را دو لوح است

دویست یکی لوح محو و اثبات که دران بحسب استحقاق و قابلیت شخصی انچه بر اجل مقدر بود
می نویسد ولکن آن مشروط است بشروط پس اگر شروط نقصان یافته شد آن مقدار را محو فرموده
و عمرش را کم میکند و اگر شروط زیاده ازو بظهور رسید آنرا محو فرموده زائد برآن می نویسد
يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ و مصلحت درین لوح آنست که تصرفات
او تعالی در عالم و مداخلت اعمال خیر و اعمال بد در نفع و نقصان بدیگان بر ساکنان از ملائکه
و بنی نوع انسان ظاهر گردد پس باو رجوع آورند و باعمال خیر راغب و از اعمال بد بر آیند
گردیده از راه اطاعت آقای خود بیرون نشوند و لوح دیگر لوح محفوظ است که آنچه واقع
شدنی است دران نوشته میشود و تخلف نمیکند پس اجل محتوم مطابق لوح محفوظ است که هرگز
تغیر و تبدل را دران راه نیست خواه سبب آن محض تقدیر ربانی باشد و خواه مداخلت انسان
دران بوده باشد مثل آنکه یکی دیگری را بکشد و اجل معین قطع نظر از سبب مذکور گاه است که
مصادف آن باشد و گاه است که زیاده ازان میباشد و بر تقدیر اخیر وجه تعلق مواخذه با او
واضح است زیرا که قاتل درین صورت مفوت حیات و معجل ممات او گردیده و تعجیل از اجل مسمی
بمعنی اجل محتوم نمیتواند شد نه از اجل غیر محتوم پس بسبب تفویت منافع مقتول البته قاتل مواخذ
خواهد گردید و بر تقدیر اول در وجه مواخذه میتوان گفت که استناد وقوع موت در آنوقت
بفعل الهی و بفعل قاتل علی سبیل البدل ممکن بود ولکن المی که از خداوند عالم بظهور رسد عوضش
برو تعالی است در خزائن جود و رحمت او بی منتها و المی که از بنده صادر شود عوضش در ذمه او و سوء عاقبت
عن الاداء پس ایلامیکه او بدون اذن شارع بوقوع آید البته جای مواخذه خواهد بود که موت بفعل او
گردیده درین صورت اجل محتوم بمداخلت عبد و مساعدت تقدیر ربانی واقع خواهد بود زیرا که اگر حدوث موت
او در آنوقت مقدر نمی شد هرگز اجل محتوم او در آن حال مسلما محال از ضرب او کارگر نمیشد ضرب او والله اعلم در حقیقت

که در کتاب ... روایت کرده از ابی حیان تیمی که در رکاب سعادت انتساب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در جنگ صفین حاضر بود مرویست که روزی آنحضرت دران جنگ پیش صف لشکر ایستاده
بود و معویه ملعون پیش روی لشکر خود در برابر آنحضرت اسپ سوار بود و او سب آنحضرت میکرد و جناب امیر المؤمنین علیه السلام
بر اسپ جناب سید المرسلین سوار بود و حربه رسولخدا را در دست داشت و شمشیر پیغمبر را که ذو الفقار
را حمایل کرده بود پس شخصی از اصحاب آنحضرت در آنوقت گفت که ای امیر المؤمنین خبردار باش که میترسم
که این ملعون با تو مکر کند و حیله [illegible] آن حضرت بر [illegible] آنحضرت فرمود آنچه گفتی بجا است و در شیوع
بر دیانت و امانت او اعتمادی نیست زیرا که شقی‌ترین قاسطین و ملعون‌ترین خوارج است که بر امام
زمان خروج کرده لکن ... بدانکه اجل نگهبان هر کس است یعنی تا وعده مرگ نرسد آدم هلاک
نمیشود و هیچ نفسی نیست مگر آنکه ملائکه حفاظت او میکنند از آنکه در چاه افتد یا دیوار بر او بیفتد
یا دیگری بهدی یا محو شود و وقتیکه اجل او میرسد فرشتگان او را وامیگذارند پس همچنین هر گاه
اجل من خواهد رسید شقی‌ترین خوارج آنکه خواهد شد و از خون سر من ریش مرا خضاب
خواهد کرد و موعد موعود و وعد لا خلف پس آنچه ابوی مرحوم اعلی الله درجته فرموده اظهر است
که هلاکت و فوت حیات که بسبب قتل و امثال آن واقع میشود باید که از قبیل اجل غیر حتمی باشد
باینمعنی که اگر قتل واقع نشود مقتول زنده میماند و ازین جاست که قصاص قاتل واجب میشود
محل نظر است چه دانستی که اجل محتوم اجلی است که در لوح محفوظ نوشته شده و کمی و زیادتی
در آن راه ندارد و خواه حیات بحسب استحقاق آن شخص زیاده باشد و خواه نه پس هر که موتش
در علم الهی بسبب قتل و غیر آن از امور خارجی واقع شدنی است اگر مصادف وقت استحقاق
او باشد قصاص ... از او از راه ایلام غیر مستحق من العبد میتواند شد پس زنده ماندن
در صورت عدم وقوع قتل لازم نیست مگر استحقاق بیشتر از آن داشته پس لا محاله

لامحاله در صورت عدم قتل زنده می ماند لکن چون موت او بقتل در آن وقت بسبب ظلم منجر بوقوع آمده قاتل از دو جهت مواخذ خواهد بود یکی ایلام غیر مستحق و دیگری تفویت منافع مستحقه طول حیات و مطابق آنچه گفتیم در کلام محققین مصرح است محقق طوسی در تجرید میفرماید و المقتول یجوز فیه الامران لولاه و فاضل احسائی ابن ابی جمهور در شرح زاد المسافرین میگوید و اختلف فی المقتول لو لم یقتل هل کان یعیش قطعا او یموت قطعا او یحتمل الامرین الی آخر العبارة یعنی اختلاف کرده اند در خصوص مقتول که اگر کشته نمیشد در همین وقت میمرد حتما یا زنده می بود قطعا یا هر دو امر محتمل بود اول قول اشاعره است دوم قول معتزله و سوم قول جمعی از بصریین و آن اقرب است نحو جناب والد ماجد اعلی الله درجته در عماد الاسلام فرموده و لو فرضنا محال الاعدم قتل عمرو ایاه جاز عند العقل ان یموت فی ذلک الوقت بسبب آخر او لا یموت و العلم بالیقین عند الله تعالی پس آنچه در مواعظ فرموده مبنی است بر بادی نظر و آنچه در عماد افاده فرموده امریست که دقیق نظر حکم آن میکند نهایت در صورتیکه حق تعالی مصلحت بداند در واگذاشتن قاتل بآنچه قصد آن دارد و اما اگر خداوند عالم حائل شود در میان اراده قاتل و مراد او پس موت حتمی او بدون قتل واقع خواهد شد و همچنین هر گاه بداند که موت محتوم فلان کس بدون قتل قاتلی واقع نشود یا قاتل او شخص خاص خواهد بود نه غیر او پس هیچ قاتل باو نخواهد رسید مگر قاتل خاص در وقت خاص باو نخواهد رسید چه موت مقدر او گویا حافظ حیات او خواهد بود کما نطق القرآن الناطق و شهد به المخبر الصادق و از اینجا است که هر گاه فرعون شنید که در میان بنی اسرائیل شخصی خواهد رسید که ملک او بر دست آن شخص زائل خواهد گردید حکم داد اصحاب خود را که شکم های زنان حامله بنی اسرائیل چاک کنند و اطفال ایشانرا هلاک کنند تا آنکه زیاده از بیست هزار طفل بحکم آن ظالم بنابر روایت حضرت صادق علیه السلام کشته شدند و لکن حضرت موسی علیه السلام کشته نشد بجهت آنکه حافظ حقیقی حافظ

حیات او بود بلکه خداوند عالم حضرت موسی را بدست آن ظالم و در خانهٔ آن دشمن پرورش فرمود
و حجاج بن یوسف ستمکار قتل مختار را خواست هر چند سعی کرد بر قتل او قدرت نیافت کما فی البحار
متصل با بجمله اگر خدای تعالی زندگی و سلامت کسی از ضرر بخواهد حائل میشود میان ظالم و مقصود
او پس محفوظ می ماند خائف از شر مخوف و بر این تقدیر اگر جن و انس فراهم شوند ضرر باو نمیتوانند
رسانید و اگر خدای تعالی بنا بر مصلحتی حائل و مانع نشود البته ضرر صاحب قدر بمظلوم میتواند رسید اگر
بگویند که خلاف عدل الهی است که دشمنان خود را بر دوستان خود مسلط سازد خواهیم گفت که
دار دنیا مقام آزمایش و امتحان مکلفان است نه میدان جلوه گاه مدارج استحقاق عذاب و ثواب
جاودان است پس اگر خدا در دنیا امهال ایشان نکند و [illegible] چگونه مدارج صابرین بر بلا و ضلالت
ستمکاران همین بر همگنان لائح گردد و یوم الفصل و التدارک ایشان را ذلک لا یجوز ترک ظلم ظالم
و لا [illegible] ان الله عادل منتقم من الظالم للمظلوم حتی یرضی و یعطیه من العوض ما یستحقه و اعلی
وله فی ذلک آثار مصالح اخری فلا قبیح بل الذی قدره بالنظر الی الحکمة اخری و احتجاج
طبرسی از ابن بابویه قمی از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی روایت کرده که او گفت که
بخدمت ابو القاسم حسین بن روح وکیل ناحیه مقدسه حضرت صاحب الزمان علیه السلام
حاضر بودم که مردی برخاست سؤال کرد که خبر ده مرا از حال حسین فرزند علی بن ابی طالب
آیا دوست خدا بود یا نه فرمود البته دوست خدا بود گفت پس خبر ده مرا که قاتل ملعون
او دشمن خدا بود یا نه گفت بلی عرض کرد آیا روا است که خدای تعالی دشمن خود را بر دوست
خود مسلط کند حسین بن روح گفت که خدا را کسی بعیان نمی تواند دید و مشافهه
کلام او را نمیتواند شنید لکن خداوند عالم پیغمبران را از جنس بشر فرستاده و با آنها
[illegible] در دنیا [illegible] معجزات بایشان داد و متصل الکتاب آسمانی [illegible]

... دارند و سلام کرد و انشاید و برآمی و کری و بسیار استخفاف و حصار آزرده اند تا [illegible]

بعضی که را از انبیائی مرده کار از زندگی بخشید و با این همه مقدر ساخت که گاهی غالب باشند و گاهی [illegible]

حتی یری الناس فرق ما بین الرب والمربوب فلو لم یبتلهم لم [illegible]

لاتخذوهم آلهة من دون الله عز وجل ولولا ذلک لما عرف فضل صبرهم علی

البلاء والمحن والاختبار انتهی نقل کلام [illegible]

حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام را خواستند که در آتش [illegible] اهتمام تمام فرمودند و [illegible]

چه آتشی که مردم از دور از آن گریزان بودند و پرندگان در هوا از آن میسوختند چون آتش [illegible]

از قرب آتش عاجز شدند و منجنیق ساختند که بوسیله آن در آتش اندازند حضرت جبرئیل بارگاه

رب جلیل از غایت دلسوزی آن حضرت مضطرب [illegible] خلیل [illegible]

زمین [illegible] که ترا بیگانه پرستی عبادت کند دشمن او را بر او مسلط کرده حق تعالی [illegible]

تو از من است که تو بنده عاجزی و لا یعجل الا من یخاف الفوت تدارکش [illegible]

بعمل می آرم [illegible] خاطر جبرئیل مطمئن شد و نزد حضرت ابراهیم آمد عرض کرد [illegible]

از منجنیق [illegible] آتش [illegible] اللک حاجة قال اما الیک فلا [illegible]

که ترا از این مهلکه نجات دهد [illegible] حسبی من سؤالی [illegible]

برا و کرد [illegible] آتش [illegible] از جبرئیل [illegible] که حق تعالی [illegible]

بندگان خود بهتر میداند و محتاج عجلت نیست [illegible]

که میخواهد دفع ضرر از دوستان [illegible] هر وقت که مصلحت میداند [illegible]

می آید و صابران راضی بقضا و تابع مرضی خدا باشند [illegible]

[illegible] خالق عباد و رازق ایشان است چنانچه خود فرموده است و ما من دابة [illegible]

الا علی الله رزقها، و در ظاهر روزی دو قسم است حلال و حرام و نسبت حرام بخداوند علام
بنابر مذهب اینها نیکو اند شد و اگر حرام را در روزی محسوب نکنند پس لازم می آید که آنانکه تمام عمر مال
حرام خورده اند اینها مرزوق خدا نباشند و از اینجاست که متکلمین در مبحث عدل تعریف مخصوص به
رزق میکنند پس تحقیق حال و تخصیص لازم است بدانکه اشاعره میگویند که روزی چیزیست که
خورده میشود حرام باشد یا حلال پس حرام نزد ایشان داخل روزی است این امر بنابر
مذهب فاسد اشاعره درست است زیرا که قبیح را قبیح نمیدانند پس حق تعالی نسبت میکنند
میخواهند و نزد اهل عدل روزی چیزیست که صحیح باشد منتفع شدن از آن و کسی منع از آن نتواند
کرد پس حرام در نزد ایشان روزی نیست و تنقیح مقام و تحقیق مرام آنست که بنابر قول اول رزق
بمعنی مرزوق بالفعل است چنانچه ظاهر کلام ایشان است و از اینجاست که گفته اند مالم ینتفع بعینه رزق
ولا یاکل احد رزق غیره پس از اینها فهمیده میشود قول او تعالی و فی السماء رزقکم و ما
توعدون و قول او تعالی و لو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض
و لکن ینزل بقدر ما یشاء انه بعباده خبیر بصیر و اگر مراد از آن چیزیست
که انتفاع انسان خاص بآن واقع شده یا واقع شدنی است هر چند تا منع از تحقیق و تفصیل نباید
باشد صورتی ندارد اگر رزق خاص چنانست که انتفاع شخص خاص بآن منعقد شده و آن منافات
بکریمه و فی السماء رزقکم ندارد و لکن اطلاق رزق مخصوص آن نیست کما لایخفی علیه قوله تعالی
و لو بسط الله الرزق و کیفما کان روزی حرام در نزد ایشان رزق محسوب است با آنکه
اسناد حرام بسوی رازق انام قبیح است بنا بر ثانی رزق بمعنی مرزوق بالقوه است
یعنی آنچه شأن انتفاع باشد و حرام داخل روزی نخواهد بود للمنع عنه بحسب الشرع و وارد
میشود بر آن اینکه مقتدی بغیر حلال از رزق خدا نباشد پس لازم است که رزق [illegible]

میکنند. مثال سوال نیست خالی از تعقیب والد ماجد علیه الرحمه در عماد الاسلام
است که کلام طرفین در اینمقام خالی از غلط و ابهام نیست زیرا که رزق بمعنی مرزوق که طلب آن حرکت
متصف میشود پس الله تعالی خالق رزق است و سبیل آن از حلال مقرر کرده و مردم گاهی از غیر آن
سبیل به وجه غیر مشروع آن رزق را که مقدر روزی او بود رسیده و تمتع بآن کرده و امکان آن اتفاقی
سلوک غیر آن سبیل واضح است که گفته شود که رزق را ایجاد … ما اقتدار خلق حرام رزق
مطلقا مخلوق خدا است خدای تعالی رازق یعنی خالق رزق است و اصل خلق حسن است حق تعالی
روزی خلق را از حلال مقرر و مقسوم ساخته و مردم … اختیار آنرا ترک کرده بسوی حرام
میل میکنند و نفس رزق صلاحیت آن ندارد که حلال یا حرام صفت آن واقع شود ولکن اکتساب
و تحصیل آن با نحای مختلف ممکن است و این اکتساب … فعل بنده است پس متصف بحسن و قبح
میتواند شد زیرا که گاه است که بر وجه حلال تحصیل آن میکنند پس مستحسن باشد بل واجب شرعا
در تجرید میفرماید و السعی فی التحصیل قد یجب یعنی گاهی سعی در تحصیل روزی واجب میشود وقتی که
ضرورت خود و عیال او سبب نقصان آن داعی باشد مثل نفقه زن و مملوک و قد یستحب و گاهی سنت
میباشد که گاه غرض او توسعه بر عیال خود باشد و قد یباح و گاهی مباح میباشد مثل آنکه مقصود
او تحصیل بسیار مال از حلال باشد لکن مکروه و حرام اگر نکرده … نیست که شغل اخیر
داخل مکروهات باشد و گاه است که بر نهج غیر مشروع آنرا حاصل میکنند پس حرام باشد و لا یعود القبح
الا بخدا … زمین جا است که فرموده است وَمَا مِن دَآبَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا
لکنه من الحلال فاخذه من غیر حله من قبل اختیار العبد و مدلول … آنچه روایت کرده است آنرا
شیخ محمد بن یعقوب کلینی از ابوحمزه ثمالی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که حضرت رسول خدا صلی
الله علیه و آله در حجة الوداع فرمودند که آگاه باشید که روح الامین در دل من انداخت که هیچ نفسی

اگر بیاید روزی خود را فرا میگیرد پس بپرهیزید از برای خدا و در طلب نیا[illegible]
بپوشی نکشید و داعی نشود شما را دیر رسیدن از حلال باینکه مبادرت کنید طلب آن از حرام
خداوند تعالی روزیها را در میان بندگان خود از حلال قسمت کرده نه از حرام پس آنکه بپرهیزد و صبر
نماید حق تعالی روزی او را از حلال میرساند و آنکه [illegible] از غیر حلال بگیرد
حق تعالی از روزی حلال او میکاهد [illegible] و دیگری [illegible] میآرد و از صفوان بن [illegible]
که ما نزد [illegible] عمرو بن [illegible] آمد عرض کرد یا رسول الله
خدای تعالی برای او شقاوت [illegible] فلا اراني ارزق الا من دفي بكفي فأذن لي في الغناء من
غير فاحشة حاصل معنی آنکه روزی خود را منحصر [illegible] پس اجازت ده مرا در غنا
غیر حرام حضرت فرمود که هرگز اجازت [illegible] ثم [illegible] لقد رزقك الله طيبا
فاخترت ما حرم الله عليك من رزقه مكان ما احل الله لك من حلاله اما انك
لو قلت بعد هذا ضربتك ضربا وجيعا [illegible]
[illegible] گمراه [illegible] که روزی حرام [illegible]
آری [illegible] هدایت یعنی توفیق و اضلال یعنی تخلیه [illegible] نسبت [illegible]
[illegible] صفات مختص [illegible]
و توفیق [illegible] اختصاص ذات باری تعالی [illegible]
[illegible]
حلال [illegible] تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible]

بحث الاسعار

فعل خود نیست پس چه زرا چون رزق می‌گوید و حال آنکه اعتقاد شارح اینست که بنده را
خالق فعل خود نیست و کلام این بعض مطابق واقع است لکن وارد نیست که کلام او مستلزم خطا
باشد به حقیقت در عرف عام نسبت فعل که سبب آن ظاهر باشد بفاعل آن ظاهر باشد
بخداوند عالم نمی‌کنند الا انه بمعزل عن الحقیقة و در عرف شرع حلال را بخداوند عالم نسبت میکنند
و حرام را اللهم الا بالمجاز یا بحذر رزق یعنی اعطای شیء الحیوان را بحسب علی العموم بخداوند قیوم
منسوب نمیتواند شد الا باعتبار التخلیة و التمکین یا بعد التقدیر و القضاء و ما شاکل ذلک و الله التوفیق و علیه
و علی مثل ذلک ینبغی ان یحمل قوله تعالی ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا و قوله و الله یؤتی
ملکه من یشاء و الاسعار یعنی نرخ بیع عبارتست از مقدار ماحصل عوض قیمت که آن
بیع فروخته شد چیزی را و اجارتست از اعتبار [illegible] و ممکنست ان مستند باشد بسوی خدای
تعالی و گاه هست که مستند میشود بسوی بندگان کما صرح به المحقق فی التجرید یعنی در شرح این
کلام گفته اند یعنی گاهی نسبت داده میشود این ارزانی و گرانی بخدای تعالی باین طریق که کم شود خبر
متاع معین بسبب آنکه میل و رغبت مردمان در آن متاع معین بسیار حاصل میشود و گرانی یا
میشود بسبب متاع معین کم میشود میل و رغبت مردمان بآن متاع معین بسیار حاصل میشود و ارزانی
و گاهی نسبت داده میشود این ارزانی و گرانی به بندگان چنانکه پادشاهی حکم میکند بحسب ظلم
بنرخ معین متاع بقیمت گرانی یا [illegible] مردمان متاع را که آنرا در شرع احتکار گویند متاع
محتکر [illegible] از خریدن متاع طعام بالکلیت آن کرده است چنانکه در حدیث الجالب مرزوق و المحتکر
ملعون [illegible] ارزانی و گرانی که مذکور شد [illegible] دلیل عقلی گفته شد احادیث
بسیار [illegible] ان الله [illegible] قول [illegible]
استغفر [illegible] بالسعر [illegible] فلن نعلوه فانه

و نیز حصر من کثرة و انه یلهمه بامره محمول است بر آنکه اکثر اسباب آن
نزد است و منحصر در قلت و کثرت نیست یا بر آنکه هرگاه با وصف حرص مردم بر اقتنای مال
در سعی و سرای از حد اعتدال و ما یقرب منه بیرون نمیروند پس اراده الهی در تعیین اسعار مدخلیتی
نیست والله اعلم بالحقیقه فصل دهم در بیان طینت مشهور است میان علما احادیث بسیار دلالت میکند
بر آنکه اختلاف طینت باعث شقاوت و سعادت میشود چنانکه در کافی از حضرت امام زین العابدین
علیه السلام منقول است که آنحضرت فرمود که حق تعالی پیغمبران را از طینت علیین خلق کرده دلها
و بدنهای ایشان از همان طینت است و خلق کرده دلهای مؤمنین را از همین طینت و بدنهای ایشانرا
از طینت دیگر پست تر و خلق کرد کافران را از طینت سجین هم دلها و بدنهای ایشان را از آن طینت پس مخلوط
ساخت میان این دو طینت پس از این جهت است که از کافر مؤمن بهم میرسد و از اینجاست که مؤمن
گاه است که مرتکب گناه میشود و کافر گاه است که کار نیک میکند و دلهای مومنان میل میکنند
بسوی آنچیزی که مخلوق شده اند از آن و دلهای کافران بسوی آنچه خلق کرده شده اند از آن و نیز
در کتاب علل الشرایع باسناد معتبر از ابی اسحاق ابراهیم لیثی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
حدیثی طولانی روایت کرده که ملخص آن اینست که ابو اسحاق عرض کرد که میبینم بعضی از شیعیان را
را که شراب میخورند و زنا میکنند و مرتکب کبایر میشوند سبب اینها چه چیز است و نیز میبینم که مخالفان
دیگر بغیر از این [illegible] در دل تو هست گفت آری عظیم تر از این آنست که میبینم دشمنان شما را معروف
بطاعات و مجتنب از مناهی الهی آنچه از چه راه است بیان فرما پس من همه [illegible]
بدرستیکه فکر من طول کشیده و بیداری شبها فزون گردیده پس آنحضرت تبسم نمودند و فرمودند
بیان شافی از آنها بگیر و مخفی کن از اغیار که از خزاین علم الهی است [illegible] اعتقاد اهل حق
و اهل باطل را چگونه میبینی [illegible] دیگر [illegible] دشمنان و شیعیان ما

فصل در طینت

ایشان حالی که دارند از فسق و فجور اگر داده شوند تمام آنچه در مابین مشرق و مغرب است از نعیم
دنیا برای آنکه از دوستی شما دست بردارند هرگز اجابت نخواهند کرد و اگر [illegible]
ولایت و دوستی شما بسوی دوستی غیر شما بخوانند هرگز از محبت شما رو گردان نخواهند شد
اگر چه شمشیر بر دماغهای ایشان بزنند یا [illegible] ادمی [illegible] با آن حالی که [illegible]
عرض نماییم اگر چه مابین مشرق و مغرب [illegible] را بایشان بدهند بجهت آنکه از محبت جبابره
[illegible] دست کشیده بسوی حضرت شما میل کنند نخواهند کرد و [illegible] در این حال [illegible]
اگر چه شمشیر بر پیشانیهای ایشان بزنند یا آنکه کشته شوند [illegible] خود [illegible] کردند و اگر در نزد
آنها فضیلتی منقبتی از اهل بیت علیهم السلام گفته شود و چنین را [illegible] شوند و آثار کراهت بر
بشره ایشان ظاهر شود [illegible] بعض آنها نسبت بحضرات و محبت ایشان بدیگران
در مابین ایشان [illegible] است [illegible] ایشان و اعمال
ایشان [illegible] آب [illegible] شوند [illegible] چنین که قال الله عز و جل
وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا یعنی می آییم بسوی عملهای
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و با طینت [illegible] کافر قبول کرد آن بر آن مؤمن بیک ساخت [illegible]

بعد آن [illegible] ساخت آن [illegible] مؤمن و خدا بعد آن کل را طینت [illegible]

[illegible] را بر گرفت پیشینیان [illegible] ساخت [illegible] [illegible]

و شما [illegible] عرض کردم پس طینت ما را چه کرد فرمود که [illegible] گفت [illegible]

یعنی [illegible] شور [illegible] و بد بو و خبیث [illegible] و بر آورد [illegible] آبی شور تلخ [illegible] و ولایت [illegible]

کردید قبول کرد بعد آن جاری ساخت آن آب شور را بر آن طین ساخت و [illegible]

و جدا ساخت در آن خلق کرد [illegible] طینت [illegible]

طینت شما ممزوج ساخت اگر نمی آمیخت طینت ما با طینت شما [illegible]

میدادند و نماز میکردند و [illegible] و حج میکردند [illegible]

[illegible]

خود عرض کرد که [illegible]

[illegible]

و فرمود که این [illegible] است [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] مؤمن [illegible] اصل طینت کافر [illegible]

[illegible] نماز و روزه و سایر واجبات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حساب نموده بود آنرا اصحاب اصل طینت ... من ثم قال علیه السلام اقرأ هذه
الآیه معاذ الله ان نأخذ الا من وجدنا متاعنا عنده انا اذاً لظالمون
هو فی الظاهر ما تفهمونه وهو فی الباطن هذا بعینه ان القرآن ظاهراً
وباطناً ومحکماً ومتشابهاً وناسخاً ومنسوخاً والحدیث طویل ذکرنا شطراً منه
قصد اختصار و هرگاه این دانستی پس بدانکه امثال این اخبار هرچند موهم جبر و اضطرار است و از جمله
متشابهات است و لکن چون محکمات ... منافیان جبر و نافیان اختیار نمی‌باشند و از اینجا است
که از خوض در مسئله اخبار نهی از ائمه علیهم السلام وارد شده لکن چونکه دفع شبهات ... بکفایتی است
تعرض ... اشکالات و جواب آن لازم گردید مخفی نماند که در مسئله طینت ارباب تصنیف
اهل سنت ... و تحقیق در جبریت چه غایة ما فی الباب آنست که طینت اصل حقیقت نوع انسان
و مرجع افعال نیک و بد ایشان است این معنی چگونه مستلزم جبر است بیانش آنکه قضیه مشهوره است
که ذاتیات معلل نمی‌باشند پس سبب آنکه بدی در خمیر طینت بدان و نیکی در خمیر طینت نیکان
داخل است آنرا نمی‌توان گفت که چرا طینت ما را چنین کردی چه حقیقت شیطانیه ...
نیست مگر ... حاصل اگر این طینت نبود شیطان شیطان
نمی‌بود چنانکه نتوان گفت که ... چگونه شد و حسب چرا ...
است که ... طینت ... جنان کار خالق ...
تقریباً ... جعل ذات و اثبات ذاتیات ... و لعله من الاولیا
... الباب ... جبر و اختیار ... کافیاً
[illegible]
[illegible]

بن میل طبع آدمی ابجدالی الا نرساند قباحتی نخواهد داشت و تویده قوله اعرافی الخبر الاول فی
رغب قلوب الکفار الی آخره پس سلب اختیار که مدار تکلیف و اعطای ثواب نیز برای مطیعان
و انزال عذاب برای عاصیان برآنست لازم نخواهد آمد و کیف یکون کذلک و حال آنکه حق تعالی خود
نسبی میفرماید انا الله عدل لا اجور و منصف لا اظلم پس چگونه جبر و تعذیب مضطر که ظلم
واضح است بعمل خواهد آورد بلکه حق تعالی از راه کمال عدل و داد مجرد میل خواهش نفس بدی را
بنا وان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی ثابت است مواخذه نمیفرماید و تجویز اینکه
از نهایت تفضل بر قصد حرام که باختیار او ست هم مواخذه نمیکند تا وقتیکه بسو اختیار فعل اشرا
بعمل نیارد و فی الکافی باسناده عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام
قال ان المومن لیهم بالحسنة ولا یعمل بها فتکتب له حسنة وان هو عملها
بها کتبت له عشر حسنات وان المومن لیهم بالسیئة ان یعملها فلا
تکتب علیه یعنی حضرت صادق علیه السلام فرمود که مرد مومن اراده کار
کار نیک میکند و عمل آن نمیکند پس نوشته میشود برای او یک حسنه و اگر او عمل آن میکند نوشته
می شود برای او ده حسنه و بدرستیکه گناه مومن قصد گناه می کند و بجا عمل آن نیاورد پس
هیچ چیزی بر او نوشته نمیشود و قال الله عز وجل من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
ومن جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها [illegible] و فی [illegible] سهل بن [illegible]
مرویست که بنده اراده عمل خیر میکند پس اگر از [illegible] حق تعالی برای او یک حسنه [illegible] اگر
آنرا بجا می آورد ده حسنه برای او می نویسد و قصد [illegible] کار بدی [illegible] اگر بجا نمی آورد هیچ چیز
عمل او نوشته نمیشود و اگر [illegible] نوشته [illegible]
بکاتب سیئات [illegible]

که میفرماید إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ یا طلب آمرزش کند برای خود و یا
تعالی تجدید او آیین اگر بگوید أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ
الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ذُو الْجَلَالِ
وَالْإِكْرَامِ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ گناه او نوشته نمی شود و اگر هفت ساعت
بگذرد و خیر بجا نیاورد [illegible] استغفاری صاحب حسنات بصاحب
سیئات میگوید اُکْتُبْ عَلَى الشَّقِيِّ الْمَحْرُومِ این خداوند عادل
[illegible] طبع بلکه قصد و عزم گناه مواخذه میکند چگونه احتمال جبر و ظلم را باو راه تواند
یا اینکه این میل اگر از طرف خداوند عالم هم برای آزمایش بنی آدم در خمیر طینت او
داخل شده باشد باعث لزوم جبر نمیتواند بود چه حق تعالی قدرت و اختیار و عقل
[illegible] باو کرامت فرموده که اگر بمقتضای آن عمل کند البته خواهشهای نفس خود را
[illegible] فاذا اطاع الله بکسر شهواته استحق رفع درجات
[illegible] [illegible] [illegible] مسمی است بجهاد اکبر و بهمین سبب
[illegible] انسان [illegible] فرشتگان [illegible] در خمیر و طبیعت ملائکه خواهش
[illegible] [illegible] بخلاف انسان که قوای شهوت و غضب و [illegible] موجود
[illegible] با [illegible] نفس و قوای شهوانیه مجاهده [illegible] درجه او از ملائکه
[illegible] [illegible] و صلح خواهد بود نه ظلم و قبیح و ارتد واعلل الشرائع بیان
[illegible] [illegible] [illegible] اعطای اجر اعمال نیک و طاعات
[illegible] وَأَنَّ اللّٰهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ
[illegible] [illegible] متشابهات آیات و روایات کریمه

خلاف آن باشد شل تاویل وآیات تشبیه
تجسیم لازم آید اینکه بجهد والتفات بسوی حقایق آیات
کلام کرده اند استحسان باعث ثواب ساد اند
است در جنان مرصوص عدل اند خصوص اصلا
ندارند و هستند والله الموفق لعمل الخیر
والثواب والهادی الی سبیل الصواب
وبذلک تم هذا الباب بعون
الملک الوهاب
والحمد لله